

ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca
rowshangar1@yahoo.com

Tel:(905) 237-6661



گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Vol.4 No.34, March 2010

شماره 34

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره 34. مارچ 2010



بهاران خجسته باد!



حجاب اسلامی توسط زنان تورنتو به آتش کشیده شد.

ادامه در صفحه 9

تورنتو،

سبزه های سکولار و مدعیات تو خالی

سیامک ستوده

ادامه در صفحه 2

هنر در جامعه

طبقاتی

امین قضایی

ادامه در صفحه 16

داستان نویسی به

سبک ژورنالیستی

علی همتی

ادامه از صفحه 15

دبی شهر بردگان

نوشته: جان هری

ترجمه: سیف خدایاری

ادامه در صفحه 4

دکترتقی ارانی

اندیشمند و مبارز ملی

علی ضربابی

ادامه در صفحه 11

نقش زن در فیلمهای

مسعود کیمیایی

پرتو نوری علا

ادامه در صفحه 10

گزارش مراسم
خاکسپاری و بزرگداشت
یدالله خسرو شاهی

ادامه در صفحه 21

جمهوری اسلامی و فعالیتهای فرهنگی

(چهارشنبه سوری، نوروز، زبان

فارسی، ایرانشناسی و)

سفارت جمهوری اسلامی، اساتید دانشگاههای تورنتو و
یورک، مرکز ایرانشناسی تورنتو و انجمن دانشجویان ایرانی

دانشگاه یورک کانادا

ادامه در صفحه 23



سیامک ستوده

تورنتو، سبزهای سکولار و مدعیات توخالی

قصدش حفظ پایه های حکومت و تنها اصلاح و پاک کردن آن از زوائد درد سر آورش مثل زوائد مذهبی ی آن باشد. که در اینصورت منظور از بکارگیری عبارت پر طمطراق **"انحلال کامل حکومت موجود"** جز کسب وجهه انقلابی برای سرپوش گذاردن بر جنبه های سازشکارانه چیز دیگری نمی تواند باشد.

2- نمونه ی دیگری از عبارت پردازی و مدعیات غیر جدی و صرفا تبلیغاتی ی نویسندگان بیانیه جانی است که آنها در بالای بیانیه خواستار **"ایرانی بی تبعیض"** می شوند، و بر این شعار مکررا در طی بیانیه تاکید می ورزند. ولی با کمال تعجب در بند دو بیانیه اعلام می کنند: **"بنظر ما، مشکل اصلی و تاریخی ملت ایران تحمل رنج مدام ناشی از سلطه ی انواع تبعیض ها بوده است. ما ایرانیان همواره از تبعیض در مورد عقاید، مذاهب، ادیان، جنسیت، قومیت، زبان، ارزش های فرهنگی، و فرصت های اجتماعی خود رنج برده ایم."** در اینجا معلوم نیست چرا نویسندگان بیانیه از تبعیض اقتصادی که اتفاقا بزرگترین تبعیضی است که جامعه ی ما بخصوص اکثریت زحمتکش و فقیر جامعه از آن رنج می برده و می برد و چیزی در حکم **اظهر من الشمس** است، ادا سخنی به میان نیاورده اند. می بینید در این مورد هم نمیتوان ادعای آنها را در اینکه مکررا اعلام کرده اند **"ما ایرانی بی تبعیض می خواهیم"** جدی گرفت. بنابراین در اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که شعار **"ایرانی بی تبعیض"** در بیانیه جز شعاری دهان پرکن برای جلب و در واقع فریب دیگران چیز دیگری نیست و نباید آنرا چندان جدی گرفت.

3- در بند هشت نیز می گوید **"ما منابع و منافع ملی را از آن همه ی ایرانیان می دانیم."** از منافع ملی که بگذریم، منابع ملی مانند معادن، زمین، و غیره تنها وقتی می تواند به همه تعلق داشته باشد که همه مردم از آن به یکسان بهره مند شوند، و این نه تنها با وجود تبعیض اقتصادی ممکن نمی گردد، بلکه وجود تبعیض اقتصادی، خود نتیجه ی استفاده ی نابرابر از منابع مزبور است. یعنی تا وقتی یکی ثروتمند و دیگری فقیر است، تنها کسانی قادر به تصاحب این منابع و بهره برداری از آنها را خواهند داشت که صاحب ثروت برای خرید و اجاره ی آنها می باشند. بنابراین در اینجا نیز شاهد چیزی جز شعارهای توخالی و دهان پر کن برای فریب دیگران نمی باشیم.

همینطور است وقتی بیانیه در همان بند **"بنا بر**

چندی پیش سبزهای سکولاردر تورنتو بدنبال جلسات سخنرانی آقای نوری علا و خانم شکوه میرزادگی که برای همین منظور از خارج از کانادا دعوت شده بودند، اعلام موجودیت نمودند. این تشکل خود را جناح سکولار جنبش سبز و بیان کننده ی خواست های این بخش از جنبش در برابر جناح مذهبی موسوی-کروبی اعلام نمود و در بیانیه ی خود تحت عنوان **"پشتیبانان سکولار جنبش سبز ایران"** با تاکید بر اینکه **"نظام فعلی مسلط بر ایران، در تمامیت ساختارها و قانون اساسی اش، مشروعیت و حقانیت خود را بطور کامل از دست داده است"**، خواستار **"انحلال کامل حکومت موجود و به رای گذاشتن نوع حکومت آینده ..."** شد.

باید گفت تا اینجای مسئله یعنی متشکل شدن بخش سکولار جنبش سبز در مقابل بخش سیاه مذهبی و بشدت ارتجاعی آن، بخصوص خواست انحلال کامل جمهوری اسلامی می تواند مایه خوشحالی و گامی مثبت و رو به جلو ارزیابی شود. اما آنچه که این خوشحالی را به یاس تبدیل می کند، مدعیات تناقض آمیز و راه و رویه ایست که بیانیه برای تحقق اهداف خود پیشنهاد می کند. تا جائیکه انسان را نسبت به جدیت این گروه نسبت به اهداف بیان شده اش بشدت دچار تردید و ناباوری می نماید. از جمله بیانیه اعلام می کند احتمالا بدون توسل به خشونت و زور، می توان جمهوری اسلامی، حکومتی را که برای هر کس روشن است که تنها به مدد زور و خشونت خود را حفظ کرده است، بطور کامل منحل نمود. توهمی که همه ی خوشبینی ما را به اینکه در جنبش سبز اکنون نیروئی بیا خواسته است تا بجای اصلاح، آنرا بطور کامل منحل کند، نقش بر آب می سازد. اجازه دهید مفاد بیانیه را با دقت بیشتری مورد واریسی قرار دهیم.

1- بیانیه، همانطور که دیدیم، خواستار انحلال کامل حکومت می باشد. هر کسی می داند که نیروهای مسلح سرکوبگر در نظام اسلامی، مثل همه ی نظام های طبقاتی، ستون فقرات و بخش اساسی و صرفنظر نا کردنی ی حکومت و نظام را تشکیل می دهد که بدون انحلال آن، صحبت از انحلال کامل رژیم و حکومت، چیزی بیش از یک شوخی، و در بهترین حالت یک ادعای توخالی و با هدف صرفا تبلیغاتی نیست. واقعا چگونه می شود نظام اسلامی و حکومت آنرا بدون انحلال نیروهای سرکوبگر و مسلح آن، منحل نمود؟ جز اینکه انسان

اصل احترام به فردانیت انسان ها و حق آنها در برخورداری از ثمره ی تلاش هاشان در طول زندگی، مالکیت خصوصی را محترم" می شمارد. واضح است وقتی شما با این صراحت مالکیت خصوصی را محترم می شمارید، ناچارید به استثنای میلیون ها کارگر توسط سرمایه داران نیز که بر اساس همان اصل مالکیت خصوصی انجام می گیرد، بدیده ی احترام نگاه کنید. در اینصورت، صحبت از برخورداری انسانها از ثمره ی کار خویش، چیزی جز عبارت پردازی پوچ و توخالی نمی نواند باشد. چرا که نفس قبول مالکیت خصوصی، خود، مجاز شمردن بهره وری از دسترنج دیگران، و در نتیجه راه دادن به تمایزات و تبعیضات اقتصادی و از پی آن غیر اقتصادی می باشد.

بنابراین، می بینید که نویسندگان بیانیه نه تنها در امر انحلال حکومت اسلامی، بلکه در هیچ یک از موارد مورد ادعای خود، مانند **"از بین بردن هر نوع تبعیض"**، **"تعلق منابع ملی به همه ی ایرانیان"**، و **"برخورداری انسانها از دسترنج شان"** جدی نبوده، این شعارهای توخالی را صرفا برای رادیکال وانمود کردن خود و فریب دیگران داده اند. فکر می کنم شما به من این حق را بدهید کسی را که می خواهد از طریق احترام به مالکیت خصوصی، افراد کارکن را صاحب ثمره ی کار خود کند، یک شعبده باز بدانم، مگر اینکه فرض بگیریم قصد او از کلمه ی **"افراد"**، صاحبان ابزار تولید، و منظور او از **"برخورداری از ثمره ی کار خود"**، برخورداری از ثمره ی کار دیگران باشد که در اینصورت، ترجمه و منظور نویسندگان بیانیه از جمله پر آب و رنگ مزبور **"احترام به فردانیت سرمایه داران و حق آنها در برخورداری از ثمره ی تلاش دیگران در طول زندگی"** می باشد. حالا اگر اینرا در کنار حفظ تبعیض اقتصادی، و حفظ نیروهای سرکوبگر بگذاریم، آنوقت به حداقل های لازم برای برپائی هر نظام سرمایه داری میرسیم که برای حفظ سرمایه داری ایران هم در این اوضاع بحرانی نسخه ی بی فایده ای نیست. اکنون اگر توجه داشته باشیم که نظام جمهوری اسلامی هم نوعی نظام سرمایه داری با حشو و زوائد اسلامی است، آنوقت متوجه می شویم که هدف نویسندگان بیانیه، علیرغم عبارات مطنطن و انقلابی نمایشان، حفظ جوهر سرمایه داری و سرکوبگر جمهوری اسلامی و زدودن حشو و زوائد اسلامی از چهره عبوس و بی آبروی شده ی آن، آنهم از راه اصلاح و مسالمت و به نحوی که باعث شکستگی ی آن نشود، نیست. غافل از اینکه جنبه ی مذهبی و اسلامی جمهوری اسلامی با خود این نظام و جنایاتش در طی سی سالی که از حیاتش می گذرد چنان عجین شده است که خوشبختانه بعید است بتوان این دو را از هم جدا نموده و یکی را بدون دیگری به خاک سپرد.

هر چند آنچه که در بالا آمد هسته ی اصلی و جوهر بیانیه سبزهای سکولار را نشان می دهد، ولی اشاره به تناقضات موجود در سایر بندها نیز بی فایده نیست.

در بند دهم آمده است: ما **"این مناسبت ها (منظور اعیاد و سوگواری های مذهبی است- از من) را اختصاصی و گروهی دانسته و در عین حفظ احترامی معمولی نسبت به آنها، معتقدیم دیگران نباید مجبور به رعایت ملاحظات در موردشان باشند"**. معلوم نیست چرا نویسندگان بیانیه خود را ملزم به حفظ احترام به مناسبت های بی ارزش اسلامی مانند تولد این یا آن امام و پیغمبری که بلحاظ پوسیدگی فکری تنها می توانند مایه ی شرم تاریخ باشند، دانسته اند. من بارها خاطر نشان کرده ام که نباید احترام به حق دیگران در انجام مراسم مورد نظرشان را با احترام به خود این مراسم اشتباه گرفت.

در بند 13 نیز می خوانیم که **"هر حزب نشسته در قدرتی باید بداند که خادم همه ی ایرانیان"** است. در اینجا هم نویسندگان بیانیه فراموش کرده اند که غیر ممکن است در جامعه ی متشکل از طبقات مختلف المنافع، حزبی وجود داشته باشد که خادم همه ی این طبقات باشد.

و جالب تر از همه بند 14 بیانیه است که از سه مقدس، **یکپارچگی کشور، آزادی مردمان، و نهادهای دموکراتیک** نام برده ولی انتقاد به آنها را مجاز دانسته است. غافل از اینکه امر قابل انتقاد نمی تواند مقدس باشد و بقول مارکس تنها امر مقدس نقد امور مقدس است. در اینجا به نظر می آید نویسندگان بیانیه، خود، امر بورژوایی و نا مقدس یکپارچگی را مقدس کرده اند تا با مجاز کردن انتقاد از حتی امور مقدس، خود را آزادی خواه و شایسته ی تحسین همگان بنمایند، غافل آنکه با اینکار دچار خطای بزرگتری شده اند. چرا که نمی توان به آزادی مردم معتقد بود و در همان حال، به تقدس یکپارچگی کشور که نافی ی آزادی ملیت های متشکله آنست، قسم خورد.

www.siamacsotudeh.com

دارا چه شود خسته ز آسیب سواری

ده دختر گلچهره بمالند تنش را

مزدور که نعمت ده داراست چو میرد

ده روز کسی نیست که دوزد کفنش را

نی کس که دهد لقمه نانی به یتیم اش

نی جا که بخدمت بگمارند زنش را

با اینهمه هر بنده که گوید که خدا هست

باید که تو با مشتش بکوبی دهنش را

ابوالقاسم لاهوتی

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!

جنگ برای مردم مانکبت و برای دشمنان ملت ایران نعمت است !

منوچهر تقوی بیات

استکهلم - سوم اسفند ماه ۱۳۸۸ خورشیدی ۲۲ فوریه ۲۰۱۰ میلادی



خورد.

حکومت اسلامی به بهانه ی جنگ صدها هزار از جوانان ما را به جبهه ها گسیل داشت. کسانی مانند محسن رفیق دوست که به گفته خودش وزیر سپاه پاسداران شده بود و پاسدارانی که کارشان شکار بهترین فرزندان این کشور در جبهه ها بود و در زندان نیز تیر خلاص به مغز جوانان ما می زدند، با نیرنگ های جنگی، شماری از پر شور ترین و بهترین جوانان میهن ما را دسته دسته به کام مرگ سپردند و برای آنان مراسم سوگواری با شکوه گرفتند. دوست نازنینم سرگرد توپخانه جهانگیر فولادوند نیمه شب در زمان آتش بس با خمپاره ی همین پاسداران کشته شد و در کنار گور او فریاد و هلهله سردادند که "این گل پر پر ماست ، هدیه به رهبر ماست". او در نیمه شب دوازدهم اسفند ماه ۱۳۶۳ برای جمع آوری کشته ها و پیکر پاره پاره شده ی جوانان میهن مان به خط مقدم جبهه رفته بود اما پیکر پاره پاره ی خودش را به رهبر جمهوری اسلامی و زن و فرزند یک ساله اش هدیه کردند. او افسری دلیر، انسان دوست، پاک باز و بی باک اما بی نماز بود.

بسیاری از این افسران میهن دوست و رزمنده ی ارتش را سپاه پاسداران در جبهه ها سر به نیست کرد تا میدا روزی برای رهبران جمهوری اسلامی درد سر بیافزینند. گاهی نیز هواپیمای همین افسران و سپاهیان به تیر غیب دچار می شد. ویکیپدیا در یک مقاله زیر نام "فهرست سانحه های هوایی مهم ایران پس از انقلاب" ، کشته شدگان ارتشی را در یک جدول نشان می دهد که شمارشان به چند صد نفر می رسد که به هیچ بهانه نمی توان آن سوانح را تصادفی دانست. زیرا اگر کشتار ترکمن صحرا، کشتار مردم خوزستان، کشتار مردم کردستان، کشتار سال شصت در تهران، کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، کشتار دانشجویان در هجدهم تیرماه ۱۳۷۸ و کشتار مردم در نه ماه گذشته در تهران و دیگر شهرستان های کشور، جنایات کهریزک ، زندان های اوین ، گوهردشت و سراسر کشور در این سی و یک سال تصادفی بوده، می توان سر به نیست کردن افسران ارتش را نیز تصادفی دانست.

ادامه در صفحه 5

مخارج

مخارج این ماه 1003 (975 \$ خرج چاپ، 16\$ صندوق پستی ، 12\$ cvc خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده که با توجه به 1227\$کمک مالی دریافتی 224\$ اضافی داشتیم. در نتیجه، با در نظر گرفتن 1064\$ بدهی از گذشته کل بدهی روشننگر بالغ بر 840\$ می شود که امیدواریم به همت خوانندگان روشننگر بدهی مزبور پرداخت گردد. در ضمن از کمکهای فوق العاده رسیده از ایران و آمریکا در این ماه بی نهایت تشکر می کنیم.

گواه روشن دیگری که نشان بروز جنگ است آن است که دو شرکت غول آسای بیمه ی جهانی اعلام کرده اند که همه ی فعالیت های خود را در ایران پایان داده اند. این دو شرکت به نام های مونیخ ره(مونشنر روک) و آلیانز، هر دو "آلمانی" هستند و کارشان بیمه کردن دوباره ی شرکت های بیمه ی کوچک تر است. فراموش نکنیم که این شرکت ها به خاطر همراهی با جنبش سبز ملت ایران و یا مخالفت با احمدی نژاد این کار را نکرده اند. آن ها منافع خود را پیش تر و بیش تر از هر چیزی در پیش چشم دارند. اگر بینی آن ها بوی جنگ را می شنود ما نیز باید به فکر چاره ی کار خود باشیم.

گواه سوم که از روز هم روشن تر است ویژگی سودجویانه ی سرمایه داری جهانی و کارخانه های فروشنده ی ابزارهای جنگی است. امروز دیگر بر همه ی مردم جهان روشن شده است که سرمایه داران جهانی خواستار جنگ های کوچک در کشورهای فقیر هستند. جنگ هایی که برای کشورهای باختری بیشترین سودها و کم ترین زیان ها را دارد.

می دانیم و یک بار پیش از این در دوران همین جمهوری اسلامی، دیو جنگ تنوره کشیده و با گوش خود شنیده ایم که "جنگ نعمت است" ! ملت ایران با گوشت و پوست خود، با از دست دادن صدها هزار جوان عاشق و بر دوش کشیدن درد صدها هزار انسان نیمه کشته ی معلول جنگی و با فقر ویرانگر ناشی از جنگ، این نعمت را آزموده است. همه دیدیم که در درازای ده سال نخست حکومت ننگین اسلامی و دوران جنگ، در درون و بیرون کشور چه کسانی و چگونه از این نعمت برخوردار شدند:

زیر فریاد های مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل، رفسنجانی ، رفیق دوست ، رضایی و دیگر پادوهای خمینی با اسرائیل و سرهنگ نورث آمریکایی معامله ی اسلحه می کردند و دیگر سرمایه داران جهانی با سوء استفاده از تحریم های خود ساخته ی دروغین، کالاهای خود را با چندین برابر ارزش بازار به کشور ما تحمیل کردند. اقتصاد وابسته ی دلالی همچنان به غارت ایران ادامه می دهد و چیزی به نام تولید و اقتصاد ملی در ایران به چشم نمی

در این چند سال گذشته که بسیاری از نویسندگان روزنامه ها و تارنماها، مردم ایران را از جنگ می ترسانده اند من هرگز چیزی درباره ی جنگ ننوشتم. چون به گونه ای زدن بر طبل جنگ را مانند غوغای جنگ افزار هسته ای به سود حکومت اسلامی در ایران می دانستم. حکومت اسلامی در سی و یک سال گذشته هر روز با پیش کشیدن غوغایی تازه برای دستگاه های ارتباط جمعی خوراک تبلیغاتی فراهم کرده و نویسندگان و مفسران ما نیز در بوق آن دمیده اند. در این میان حقوق انسانی میلیون ها ایرانی نادیده گرفته می شود و هرروز زندگی مردم ما بدتر و نکبت بارتر می شود. هیاو در باره ی فن آوری هسته ای هم، افزون بر آن که پیشرفت هایی را برای مافیای نظامی حاکم در ایران فراهم می کند، افکار مردم را از نابسامانی های روزانه ی ایران بر می گرداند و جهانیان را نیز درباره ی جنایاتی که در ایران می شود، گمراه می کند. با چنین ترفندهایی، حقوق بشر، حقوق شهروندی و خواست های راستین مردم ایران برای آزادی های اجتماعی و حقوق انسانی، با سر و صداهای هسته ای کم رنگ می شود. هیاو درباره ی جنگ تا پیش از ۲۲ خرداد امسال به سود حکومت بود و به گونه ای پشتیبانی از حکومت به شمار می آمد. اما امروز که به گفته ی آقای موسوی قرار است ایران به سال های آغازین حکومت اسلامی بازگردد، برای حکومت هیچ راه فراری جز جنگ باقی نمانده است. سرمداران حکومت اسلامی به این خیال خام که به بهانه ی جنگ می توانند جنبش آزادی خواهی مردم را نابود سازند آماده اند تا با کوچکترین بهانه ای به هر جنگی تن دردهند. حکومت اسلامی یک بار با فرستادن یک میلیون جوان ایران دوست به کشتارگاه جنگ تا سی سال از درد سرهای نان و کار و تحصیل و دیگر نیازهای آنان رهایی یافته است و توانسته است همزمان مخالفین خود را نیز به زندان و جوخه ی مرگ بسپارد.

چک کمک مالی خود را به نام

Roshangar

و به آدرس روشننگر ارسال نمایند.
و یا از شماره حساب زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمایند.

کانادا:

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004

79065218649

ABA (Rout No.):

026009593

Switch Code:

TDOMCATTOR

ماهانامه روشننگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca

rowshangar1@yahoo.com

Tel:(905) 237-6661

Publisher: Roshangar

Editor in Chief: Siamac Sotudeh

Managing Editor: MF Shiravand

Editor: Alireza Darabi

Interactive Media: Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سر دبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی

گرافیکست: فرامرز شیراوند

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل ، اتاوا، نیویورک،

هیوستون، سندیه گو، دالاس

روشننگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مطالب خود را به فارسی بفرستید.

مقالات مندرج در نشریه روشننگر ، بیانگر

نظرات نویسندگان آنها میباشند و مسئولیت

مطالب به عهده نویسندگان آنها میباشد.

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

آقای محمد	ابلی نویر	\$125
آقای فرخ	آلاباما	\$103
آقای مصطفی	فیلادلفیا	\$90
آقای ثریا	نیوجرسی	\$24
آگهی	از آمریکا	\$30
آگهی	از آمریکا	\$40
دوستان روشننگر	از ایران	\$100
خانم گلشن	-	5 هزار تومن
آقای فواد	-	5 هزار تومن
آقای فرهاد	-	5 هزار تومن
خانم نسرين	-	5 هزار تومن
آقای سیروس	تورنتو	\$50
دوستان روشننگر	ادمونتون	\$60
خانم روشنک	تورنتو	\$20
آقای رضا	-	\$50
آقای شیراوند	-	\$50
آقای سیامک	-	\$20
آقای کامیار	-	\$20
خانم روناک	-	\$60
آگهی	-	\$50
آقای حسین	-	\$150
آقای خوزستانی	-	\$60
درآمد از پارتی	-	\$105
جمع		\$1227

قدیمی به جا مانده که زیر فلز و شیشه دفن شده است. در موزه قلعه خاکی دبی، نسخه شسته رفته حکایت دبی نگهداری می شود. اواسط قرن هیجدهم، اینجا درپاین خلیج فارس جایی که مردم به صید مروارید می رفتند، روستایی کوچک ساخته شد. این روستا بزودی شروع به جمع کردن افراد سرگردان از ایران، شبه جزیره هند و سایر ممالک عربی کرد که همه به امید پیدا کردن بخت شان آنجا آمده بودند. آنها اسم یک نوع ملخ محلی - دایا، را بر آن نهادند که هر چه دم دستش می آمد، می خورد. شهر بزودی بوسیله نیروی دریایی امپراتوری بریتانیا تسخیر شد که تا سال ۱۹۷۱ گلویش را چسبیده بود. همینکه انگلیسی ها عقب نشینی کردند، دبی تصمیم گرفت که با شش امارت دور و برش متحد شود و تشکیل امارات متحد عربی دادند.

بریتانیا دبی را درست در زمانی که نفت در آن کشف شده بود با اندوه ترک کرد. شیخ ها ناگهان خود را بر سر دوراهی یافتند. آنها بدویانی بشدت بی سواد بودند که زندگیشان را با شترچرانی در بیابان می گذرانند، اما حالا خودشان را در مقابل طلای عظیمی یافتند. با آن چکار می کردند ؟

دبی در مقایسه با همسایه خود (ابوظبی) فقط چند قطره نفت دارد. بنابراین شیخ مکتوم تصمیم گرفت برای درآمد چیزی بسازد که دائمی باشد. اسرائیل بیابان را شکوفا کرده بود، شیخ مکتوم هم تصمیم گرفت بیابان را شکوفا کند. او شهری ساخت که مرکز توریسم و خدمات تجاری باشد تا پول و استعداد انسانی را از چهارگوشه دنیا فروبلعد. او تمام دنیا را دعوت کرد که با پولهای عاری از مالیات خود به اینجا بیایند. و میلیونها نفر برای غرق کردن ساکنان محلی در پول، که اکنون فقط پنج درصد از جمعیت دبی هستند، سرازیر شدند.

شهری که به نظر می رسد بالغ و رسیده، فقط در عرض سه دهه از آسمان فرود آمده است. مردم دبی تنها در طی یک نسل، از قرن هیجده به قرن بیست و یک جهیدند. اگر توربزرگ دبی را بگیرید - توری که پیشرفته تر از تمام تورهای بزرگ دنیا است، با تصاویر تبلیغاتی روند این تغییرسیراب خواهید شد. شعار دبی این است "درها را باز بگذارید، مغزها را آزاد کنید" شعاری که راهنمای تور، قبل از اینکه به شما بگویند ململ های شتر نشان بخردی، با لحن کلیپ وارش به شما می گوید. راهنما همچنین می گوید "در اینجایی توانید جنس های اصل بخرید". از مقابل هر بنای یادبودی که رد می شوید راهنما می گوید "مرکز تجارت جهانی ساخته شده با الطاف ... ". اما این یک دروغ محض است. شهر را شیخ نساخته است. شهر را بردگان ساخته اند و هنوز هم در حال ساختن آن هستند.



ادامه در شماره بعد

"وقتی که اینو فهمیدیم، دانیل رو صدا زدم و گفتم گوش کن، ما باید از اینجا بریم. شوهرم میدانست که پرداخت حقوقش به هنگام استعفا تضمین شده بود. بعد گفتیم پولمان را می گیریم، تسویه حساب می کنیم و می ریم". دانیل استعفا داد، اما پولی که بهش دادن کمتر از قراردادش بود. قرض ها رو دستانم مونده بود. در دبی به محض اینکه کارتو رها کنی، صاحب کار به بانک خبر می دهد، اگه بدهی غیرعادی داشته باشی که با پس اندازت جور در نیاد، حسابت بسته میشه و اجازه نداری از کشور بری بیرون. ناگهان کارتهامون ازکار افتادند. هیچی نداشتیم. از آپارتمان بیرونمون کردن".

کارن برای مدتی طولانی نتوانست درباره بقیه ماجرا حرف بزند، فقط می لرزید.



"دانیل در همان روز اخراجش از شرکت دستگیر شد و به زندان رفت. شش روز بعد تونستم باهاش صحبت کنم. به من گفت با یک بدهکار دیگر، پسری سری لانکایی که بیست و هفت سال دارد، هم بند است. پسره مدام می گفت، نمی توئم از پس خجالت جلو خانواده ام بر بیایم. یه روز که دانیل از خواب بلند میشه پسره با قورت دادن تیغ های اصلاح کار خودشو می سازه. دانیل داد می زند کمک! اما هیچکس به سراغ آنها نیامد و او جلو چشم شوهرم از دنیا رفت. چند هفته ای خواستم از دوستان پول قرض بگیرم، اما بسیار آزاردهنده بود من هیچوقت اینجوری زندگی نکرده بودم. قبلاً در کار مد بودم، چند تا فروشگاه داشتم، هرگز..."

کارن کم کم دارد تحلیل می رود و ادامه می دهد "دانیل بعد از شش ماه تو زندان دردادگاهی که هیچ ازش سر در نیاورده بود - دادگاه به زبان عربی بود و مترجمی در کار نبود، محکوم شد. من هم حالا غیر قانونی اینجا هستم. هیچ پولی ندارم. باید نه ماه دیگه صبر کنم تا شاید بیرون بیاد."

کارن نگاهی حاکی از شرم به من می اندازد و می خواهد برایش ناهار تهیه کنم. او تنها نیست، در سراسر شهر سرمایه گذارانی به چشم می خورند که مانند کارن داخل اتومبیل با روی شنه‌ای اطراف فردگاه می خوابند. کارن در آخر می گوید "چیزی که باید در مورد دبی بدونی اینه که اصلاً اینجوری نیست که شنیده ای، اصلاً شهر نیست، مرکز کلابرداری است. وقتی بهت میگن که جایی مدرن است می خوان فریبت بدن، زیر پوست این شهر، دیکتاتوری قرون وسطایی خوابیده است".

-[تاج خروس

تقریباً سی سال پیش، کل دبی امروزی بیابانی بیش نبود که فقط جای کاکتوسها و گل های تاج خروس و عقرب بود. در پایین شهر آثار شهر

بخش اول

دبی شهر بردگان

نوشته شده توسط جان هری

روزنامه ایندپندنت - آوریل ۲۰۰۹

ترجمه سیف خدایاری

شروع به نمایان شدن کرده اند. ناگهان سیمای شهر از مانهتن در حال غروب به جزیره ای در بیابان تغییر یافته است.

ناگهان و در یک چشم بر هم زدن انفجار دیوانه وار ساختمان سازی متوقف شد. اسرار دبی آرام آرام در حال زوال اند. اینجا شهری است که دیوانه وار در عرض چند دهه بر اساس اعتبار، وام، سرکوب و بردگی ساخته شد. دبی افسانه فلزی دنیای گلوبالیزه شده نئولیبرالیسم است که نهایتاً در تاریخ ذوب خواهد شد.

-[دیزی لندن بزرگسالان

کارن آندرو نمی تواند حرف بزند. هر دفعه که می خواهد ماجرایش را تعریف کند، سرش را پایین می اندازد و در هم مچاله می شود. او نازک اندام و خوش قیافه است. هر چند لباسهایش مانند پیشانی اش چروکیده است، اما هنوز تالو غبار گرفته یک ثروتمند سابق را با خود دارد. من او را در پارکینگ یکی از بهترین هتل های بین المللی در دبی در میان اتومبیلش - همان جایی که زندگی می کند، یافتم. او ماههاست اینجا می خوابد و ازنگهبانان بنگلادشی پارکینگ که دلشان بحالش سوخته و او را بیرون نکرده اند تشکر می کند. قطعاً اینجا همان جایی نیست که رویاهای کارن در آن به پایان می رسید. ماجرایش را با لکنت زبان بیان می کند و بیش از چهار ساعت طول می کشد.

زمانه صدای گرم و گیرای سابق اش را شکسته است. وقتی در یکی از شعبات یک شرکت مشهور چند ملیتی به کارن پیشنهاد کار داده شد، از کانادا به اینجا آمد. "وقتی که شوهرم گفت می ریم دبی، گفتم بچه اگه میخوای چادر سیاه بپوشم و دست از سیاه مست بودن بکشم، منو اشتباه گرفته ای. اما ازم خواست این فرصت رو بهش بدم و چون دوستش داشتم این کارو کردم".

زمانیکه کارن دبی را در سال ۲۰۰۵ لمس کرد، تمام نگرانیهایش از بین رفت. "دبی یک دیزی لندن بزرگسالان بود و شیخ محمد در این سرزمین نقش یک موش را بازی می کرد. زندگی اینجا افسانه ای بود. از این آپارتمانهای بزرگ شگفت انگیز داشتیم. به لشکر آدم در اختیارم بود، اصلاً مالیاتی در کار نبود. انگار هر کس یک پادشاه بود. تمام وقت در پارتی بودیم. شوهرم دانیل دو تا ملک خریده بود. تاخرخره مست بودیم. اما شوهرم برای اولین بار در زندگیش، دچار ناکامی شد. رقم زیادی نبود اما دانیل گیج شده بود. من هم تعجب کردم، گرفتار کمی قرض شده بودیم. بعد از یک سال فهمیدم که چرا دانیل دچار تومور مغزی شد. دکترای بهش گفت یه سال زنده می مونی. یکی دیگه می گفت چیز خوش خیمی است و بهبود می یابد. اما قرض ها روز به روزبیشترمی شد. قبل از اینکه اینجا بیام، اصلاً چیزی در مورد قوانین دبی نمی دانستم. پیش خودم می گفتم این همه شرکت میان اینجا، حتماً مثل کانادا یا هر کشور دیگر لیبرال - دمکراسی است. کسی خبر از ورشکستگی بانکها نداشت. اگه اینجا بدهکار بشی و نتونی پرداخت کنی، باید بری زندان".

توضیح مترجم: نظام سرمایه داری گند و کثافت اش را به تمام سلولهای جامعه از سیدنی تا سیاتل و از دبی تا ناشناخته ترین روستاهای نپال گسترش داده است. در دو دهه گذشته دنیای سرمایه داری به خاطر گرد و خاکی که از ویرانه های سرمایه داری دولتی بلوک شرق بپا خاسته بود، دنیا را در چنبره تبلیغات ضد انسانی خود فرو برد.

از سال گذشته و با عروج بحران اقتصادی که از تبعات نظام سرمایه داری است زندگی به مراتب دهشتناک تری بر میلیونها انسان در پنج قاره تحمیل شده است. دبی نمونه عینی این زوال و تباهی است. در این گزارش همه جاتنه که جان هری از ژورنالیست های موفق ایندپندنت تهیه کرده است، تمام جنبه های ضد انسانی نظام سرمایه داری را می توان دید. ترجمه این گزارش را به طبقه کارگر ایران بویژه کارگران عسویه که در مکانی مشابه با "سوناپور"، در نبردی نابرابر با سرمایه داری دست و پنجه نرم می کنند، تقدیم می کنم.

نیمه تاریک دبی

دبی زمانی "بهشت برین" خاورمیانه، ستاره درخشان، دارالتجاره عرب و سرمایه داری غربی به شمار می رفت. اما همینکه دوران سخت که از شتهای بیابان برخاسته بود به امارات رسید، چهره زشتش نمایان گشت.

چهره خندان و گشاده روی شیخ محمد - قدرت مطلقه دبی، برتصاویرش پرتو می افکند. تصویر او بر هر ساختمانی و در بین دو همکار مشهور یعنی رونالد مکدونالد و کلنل ساندرز قرار گرفته است. این مرد، دبی را به عنوان "شهر هزار و یک شب" به جهان فروخته است. یک "بهشت برین" در خاورمیانه ومحافظت شده ازتوفانهای غبار منطقه. او صاحب خط هوایی مانهتن منک است که تبلیغات آن ردیف به ردیف از پشت اهرام شیشه ای و هتل ها به شکل ستونهایی از سکه های طلا بیرون می آیند. و شیخ آنجا بر فراز بلندترین ساختمان جهان - نیزه ای رها شده که بیش از هر سازه دست بشر که مشت بر آسمان می کوبد، ایستاده است.

اما این روزها لرزشی در خنده شیخ محمد به چشم می خورد. جرتقیل های عالم گیردرسکوت افق فرورفته اند، انگار زمان ایستاده است. در اینجا تعداد بی شماری از ساختمانهای نیمه کاره و رها شده وجود دارد. در دبی گرانترین سازه های جدید مانند هتل آتلانتیس - قلعه عظیم صورتی رنگ، در عرض هزار روز و با هزینه یک و نیم میلیارد دلاربر فرازجزیره مصنوعی اش ساخته شد. جایی که باران از آسمانش فرو می ریزد و کاشی ها از سقف فرومی افتند. این هیچ - سرزمین روی هیچ هیچ ساخته شد و حالا درزها

پرونده دستمزد 2010 کارگران از زبان کارگران

ایلنا

دوشنبه، ۱۰ اسفند ۱۳۸۸ - ۰۱ مارس ۲۰۱۰

توقعمان را به اجبار پایین آورده‌ایم: مزد پایین ما را واداشته تا برای پاسخ به نیاز خانواده به جای برنج و گوشت از بلغور و سویا مصرف کنیم و به جای اقامت در نواحی توسعه یافته شهری در مناطق دورافتاده و محروم ساکن شویم. یک کارگر صنعتی با بیان اینکه دستمزدهای سال ۸۸ هیچگاه کفاف هزینه زندگی را نداده است؛ گفت: اگر خیلی خوش‌شانس باشیم باید تمام حقوق ماهانه را بابت اجاره یا قسط خانه بپردازیم. پروین محمدی، کارگر کارخانه صنایع فلزی درگفتگو با ایلنا افزود: کارگرانی مثل ما چاره‌ای ندارند که حتی در آستانه بازنشستگی برای تامین معاش خود و خانواده‌شان علاوه بر انجام کار اضافی به مشاغل دوم یا سوم نیز روی بیاورند. وی یادآور شد: در خانواده بیشتر کارگران حداقل یک فرزند دانشجو وجود دارد که باتوجه به محدودیت فضا در آموزشگاه‌های دولتی سرپرست خانواده مجبور است تا هزینه تحصیل در مراکز دانشگاهی آزاد و غیر انتفاعی را نیز پرداخت کند. این کارگر با بیان اینکه نمی‌توان از اعضای خانواده کارگران انتظار داشت که خواسته‌های خود را تا سطح در آمد سرپرست خانواده پایین بیاورند؛ گفت: وقتی که فرزندانمان برخلاف ما هر ساعت برنامه‌های تلویزیونی را تماشا می‌کنند و تحت تاثیر تبلیغات آن قرار دارند چگونه می‌توانیم به حداقل خواسته‌های آنها پاسخ نگوئیم.

محمدی افزود: نتیجه این وضع حاشیه نشینی کارگران در مناطق محروم و دورافتاده شهری است؛ زیرا مجبوریم تا برای تامین حداقلی نیازهای خانواده‌مان، سطح توقع خود را پایین

بیاوریم.

این کارگر صنعتی افزود: شرایط اقتصادی کارگر را مجبور کرده‌است تا به جای برنج و گوشت از بلغور و سویا استفاده کند و به جای اقامت در مناطق توسعه یافته و آباد شده شهری به نواحی حاشیه‌ای که فاقد امکانات رفاهی و فرهنگی هستند کوچ کند. محمدی تصریح کرد: درکنار این مسئله می‌شنویم که قرار است از سال آینده هزینه حمل نقل با اتوبس و قطار شهری افزایش یابد. وی گفت: این افزایش هزینه درحالی مطرح می‌شود که هیچگاه از افزایش واقعی دستمزد کارگران صحبتی به میان نیامده است.

همیشه ۸ ماه در گروی ۸ ماه است

زندگی یک خانواده چهار نفره حداقل ۶۰۰ هزار تومان در ماه هزینه دارد اما بیشتر کارگران ماهانه کمتر از ۴۰۰ هزار تومان درآمد دارند؛ دولت باید از کارگر نیز همانند کارمند حمایت اقتصادی کند. یک کارگر شاغل در شرکت تولیدی پلاستیک شاهین، گفت: دولت در مسائل اقتصادی آنگونه که به کارمندان اهمیت می‌دهد به کارگران توجه نمی‌کند. حسین خراج درگفتگو با خبرنگار ایلنا مدعی شد: درحالی که هزینه زندگی یک خانواده متوسط معادل ۶۰۰ هزار تومان در ماه است، در آمد بیشتر کارگران از ۴۰۰ هزار تومان بیشتر نمی‌شود، برای همین همیشه هشت ماه گروی نه ماه است. وی افزود: این وضع درحالی ادامه دارد که کارمندان در کنار دریافت همین حداقل حقوق از حمایت‌های اقتصادی دولت بهره‌مند هستند. خراج گفت: از روی آوردن کارگران شاغل و بازنشسته به اضافه کاری و مشاغل

دوم و سوم می‌توان دریافت که این گروه از جامعه برخلاف قشر کارمند از قدرت اقتصادی کمتری برخوردار هستند. این کارگر گفت به عنوان مثال کارگران برخلاف کارمندان از مزایای خدماتی چون سبد کالای در ماه رمضان و سفرکارت محروم بوده اند و این درحالی است که دولت تایمن کننده و ارائه دهنده این خدمات بوده است. وی افزود: از آنجا که نمی‌توان پذیرفت که وضع کارمندان دولت از وضع کارگران بدتر است، کارگران حاضر هستند تا برای کارفرمای دولتی کارکنند. خراج خواستار آن شد تا درکنار افزایش منطقی حداقل دستمزدهای سال ۸۹، شورای عالی کار بتواند دولت را مکلف کند تا از کارگران نیز مانند کارمندان دولت حمایت اقتصادی کند.

هیچ پس اندازی نداریم

از راه کارگری روزی ۱۰ هزار تومان درآمد دارم اما هزینه‌های اولیه من بیش از این مقدار است؛ درآمد آنقدر پایین است که برای گذران زندگی مجبورم شبها هم با ماشین دوست و آشنا کارکنم. با این همه هیچ پس اندازی نداریم. یک کارگر ساختمان گفت: درآمد آنقدر پایین است که برای گذران زندگی مجبورم شبها هم با ماشین دوست و آشنا کارکنم. حسن غلامی کارگر ساختمان مقیم تهران در گفتگو با ایلنا، می‌گوید: ۱۰ سالی است که برای گذران زندگی خود از شمال کشور به به تهران مهاجرت کرده ام و در این مدت از راه کارگری در ساختمانهای درحال ساخت زندگی خودم را تامین کرده‌ام اما در مدت اخیر هزینه‌ها آنقدر افزایش یافته است که مجبور شده‌ام شبها با ماشین دوست و آشنا مسافرتی کنم. این کارگر ساختمانی افزود: با اینکه هم‌صبح و هم‌شب مشغول کار هستم اما درآمد تنها برای پرداخت هزینه‌های روزانه کفایت می‌کند؛



کنند، وظیفه ی مردم ما چیست؟

پس از تقلب در انتخابات نمایشی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ مردم ما با جانفشانی ها و سرپیچی های گسترده ی خود پشتیبانی مردم آزاده ی جهان را برانگیختند. هنرمندان در سراسر جهان در پشتیبانی از آزادی خواهی مردم ما کارهای ویژه ای آفریدند و در همه جای جهان نمایندگان مردم، خبرنگاران و مردم آزادی خواه با اعتراضات مردم ما همدلی و همراهی کردند. از این پشتیبانی گسترده ی جهانی می باید برای به زیر کشیدن حکومت دزدان و آدمکشان در ایران، بیشترین بهره را برد.

از آنجایی که در درون ایران هر تلاشی برای افزایش رفاه و آزادی های اجتماعی با بیرحمی سرکوب می شود، باید ایرانیان در همه ی کشورهای جهان با پشتیبانی و کمک مردم آزاده ی جهان، دست به ایجاد کمیته های " مبارزه با جنگ و دیکتاتوری در ایران " بزنند. مبارزه با جنگ و دیکتاتوری هم در درون ایران و هم در بیرون ایران باید گسترش یابد و با هم گره بخورد تا حکومت به آسانی نتواند مردم بی دفاع ما را در درون ایران زیر فشار بگذارد.

این کمیته ها یا گروه های "مبارزه با جنگ و دیکتاتوری" به کمک خرد جمعی در درون و

بیرون ایران باید راه های مبارزه با بروز جنگ و راه های مبارزه با دیکتاتوری حاکم را در دستور کار خود داشته باشند. این کمیته ها نه با حرف و نه با گفتگوی در پالتاک، بلکه به گونه ای زنده و پویا باید وارد کارزار شوند. ما باید به مردم جهان نشان دهیم که مردم ایران نه خواهان جنگ هستند و نه خواهان ادامه ی دیکتاتوری آدم کش دلال و رانت خوار. جمهوری اسلامی باید بداند که این بار نمی تواند برای نجات کلیت نظام و به بهانه ی دفاع مقدس، جوانان ما را به کام جنگ افزارهای مدرن فرو کند. امروز مسلمانان افغانستان و پاکستان و عراق در دو جبهه رو در روی هم برای نجات دین خود جهاد می کنند و یکدیگر را به سود سرمایه داران جهانی تکه تکه می کنند. شاید آن ها نیز روزی این حقیقت تلخ را دریابند. مردم ایران نه با اسلام جنگ دارند، نه با اسرائیل جنگ دارند و نه با هیچ کشور دیگری می خواهند بجنگند. فن آوری هسته ای هم برای مردم ایران نه نان می شود ، نه زندگی و نه آزادی.

« فریاد من، شکسته اگر در گلو وگر فریاد من رسا - من از برای راه خلاص خود و شما، فریاد می زنم، فریاد می زنم / نیما یوشیج ».

ریز و درشت به میلیاردها ثروت دست یافتند. روشنفکران دینی و مذهبی هایی که از این نمذ لباده ای و کلاهی، نصیبشان نشده بود برای حفظ کلیت نظام دم فرو بستند و به همه ی این ننگ ها تن در دادند و سکوت کردند و هنوز هم نگران حفظ و بقای کلیت نظام جمهوری اسلامی هستند.

امروز کلیت نظام "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" آرزوی باز گشت به سی سال پیش را دارد. برای جمهوری اسلامی "جنگ نعمت است!" با جنگ هم اربابان جهانی به غارت خود دست می یابند و هم جیره خواران دلال (رانت خوار) داخلی آنان به دارایی های فراوان دست می یابند. بیش ترین سود جنگ برای جمهوری اسلامی آن است که هم می تواند خود را از شر جوانان سرکش و بی دین رهایی بخشد و هم می تواند فقر و بیکاری و هزار درد بی درمان اداره ی یک کشور پهناور را چاره کند. اگر سران جمهوری اسلامی در کلیت آن (یعنی همه ی برادران در حاکمیت و همه ی برادران مذهبی مخالف با حکومت)، برای نجات اسلام عزیز خواهان جنگ هستند و سرمایه داران جهانی هم برای سودهای کلان خود می خواهند جنگ برپا

ادامه از صفحه 3 به بهانه ی

جنگ مردم ما را از خواست های روزانه ی شهروندی و آزادی های اجتماعی محروم ساختند و هر کسی که اعتراض کرد روانه ی زندان کردند و به دستور خمینی هزاران نفر از آنان را اعدام کردند و در هر گوشه از خاک میهن ما، خاورانی دیگر ساختند. هنگامی که آیت الله منتظری بر اساس باورهای ساده ی خود به آن کشتارهای گسترده اعتراض کرد او را هم برکنار و در خانه ی خودش زندانی کردند.

به بهانه ی جنگ سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کردند و با معاملات بی حساب و کتاب، سرداران سپاه میلیاردها به جیب زدند. در مناظره ی تلویزیونی احمدی نژاد با پیش‌ر می و افتخار به میرحسین موسوی گفت که این سرداران و وزیران در زمان نخست وزیری شما به این ثروت ها رسیده اند.

به بهانه ی جنگ جلوی آزادی های اجتماعی سیاسی را گرفتند، روزنامه ها را بستند ، خرافات و نادانی را رونق دادند و تا جایی که می توانستند به جان و مال مردم دست درازی و منابع و ثروت های کشور را غارت کردند.

رفسنجانی، خامنه ای و همه ی آیت الله های

بررسی کتاب:

«تاریخ مردمی ایالات متحده»

مصاحبه با هوارد زین و به یاد او!

یادداشت از برنامه‌دانیل مرمه، رادیو France Inter

پخش در تاریخ 29 ژانویه 2010



این مصاحبه در آوریل 2009 در شهر بوستون آمریکا انجام شده و هوارد زین از زندگی خود برای ما صحبت می‌کند. ایده‌های او از کجا سرچشمه می‌گیرد و چه رویدادی باعث شده که وی چنین نگاهی داشته باشد؟ مصاحبه با کسی که در 27 ژانویه (2010) درگذشت، کسی که بینش آمریکایی‌ها را نسبت به خودشان تغییر داد و نیز نگاه ما را نسبت به آنان (1).

هوارد زن از تاریخ‌نویسان برجسته و پرشهرت آمریکا بود که تا چندی پیش چاپ معروف‌ترین کتاب او "تاریخ مردمی ایالات متحده" تا مرز یک میلیون نسخه هم رسید و تاکنون بی‌شک از این رقم هم فراتر رفته است. این کتاب هر چند یکی از بهترین تاریخ‌هائی است که در این مورد نگاشته شده است، ولی خالی از نقص هم نیست. این کتاب از دیدگاه حزب کمونیست آمریکا که حزبی وابسته به شوروی و هم‌جنس حزب توده ی خودمان بود نگاشته شده است. از اینرو، در مسیر توضیح وقایع تاریخی، تا مرز جنگ جهانی دوم که سیاست دولت شوروی در رقابت با امپریالیسم آمریکا دیدگاهی مخالف بود، از زاویه و دید مردمی و واقعی نگاشته شده است. ولی از این تاریخ‌بیعد که دولت شوروی در سازش و اتحاد با دول متفقین موقتاً دست از حمایت از مبارزات مردم بر علیه دول متفقین بر داشته و احزاب وابسته به خود را نیز دعوت به سکوت و دست کشیدن از حمایت از این مبارزات می‌کند، تاریخ‌چندان واقعی و و تحریف‌نشده‌ای نمی‌آید. با اینحال، و با در نظر گرفتن این مسئله، مطالعه ی این کتاب حقایق بسیاری را در مورد تاریخ آمریکا، جنایات طبقه سرمایه‌دار و مبارزات پرشکوه طبقه ی کارگر و مردم آمریکا بر علیه این طبقه بر ملا نموده، تصویر روشنی را از تاریخ واقعی این کشور بدست می‌دهد. سیامک ستوده

دید کارگران، از دید کسانی که هرگز از تاریخ خود سخن نمی‌گویند، تاریخی‌نه آنکه از زبان قدرتمندان روایت می‌شود.

کتاب هوارد زین را تصادفی باز می‌کنیم و داستان پیاده شدن نیروهای آمریکایی را در شمال فرانسه می‌یابیم که در جنگ جهانی دوم علیه نیروهای آلمانی اتفاق افتاد. نویسنده برای ما روایت می‌کند که در نیروهای ارتش آمریکا سیاهان و سفیدها از هم جدا بودند، درحالی‌که همه خود را آماده می‌کردند تا در خاک اروپا با نازی‌ها روبرو شوند. سیاهان را در انتهای فضای کشتی نگه می‌داشتند، نزدیک موتورخانه، بدور از اندکی هوای تازه، یادآور کشتی‌هایی که در زمان‌های قدیم برده‌ها را با آن حمل می‌کردند.

ناو کوین مری Queen Mary برای نجات اروپا آمده بود، اما در درون خود با سیاهان برپایه تبعیض نژادی برخورد می‌کرد که با تجارت برده شباهت داشت. نویسنده روایت می‌کند که چطور صلیب سرخ با موافقت دولت آمریکا، خون سفیدان را با خون سیاهان درهم نمی‌آمیخت و طنز تاریخ اینکه پزشکی سیاه پوست بود به نام چارلز درو Charles Drew که پیشرفت در سیستم انتقال خون را به او مدیونیم. او در جریان جنگ مسؤول سازماندهی اهدای خون بود و در پایان، از اینکه جلوی تبعیض را در این مورد گرفته بود از وی قدردانی شد [ص 71-470]. این

در ژنریک این برنامه رادیویی صدای پرواز هواپیما نیز چند لحظه ای به گوش می‌رسد، بهانه‌ای امری نمادین برای آنکه هوارد زین از صدای یک هواپیما صحبت کند که 60 ثانیه پرواز کرده و ممکن بوده بیشتر پرواز کند. این صدای چیست؟ صدای هواپیمایی که هوارد زین از آن سخن می‌گوید؟ هواپیمایی که پرواز کزده و احتمالاً روزی بازهم پرواز خواهد کرد. صدای دنیایی دیگر، دنیای ممکن دیگر. چه چیز او را به چنین سخنی واداشته؟ او مورخ است و دارد درباره کمون پاریس سخن می‌گوید. ما درباره کمون صحبت می‌کردیم و درباره بارسلون در جریان جنگ داخلی اسپانیا. ما در جست و جوی نمونه‌هایی از لحظاتی در تاریخمان بودیم که بتواند همچون مرجع و رفرانس به کار آید برای رسیدن به یکی از این دنیا‌های ممکن. دنیایی که برخی رو‌پایش را دارند و از چنین رو‌ی‌اپردازی دست بر نمی‌دارند. این است آن تصویری که هوارد زین ارائه می‌دهد. شک نیست که پرواز هواپیما چندان طول نکشیده، اما همین که یک هواپیما توانسته پرواز کند امیدی ست و استعاره‌ای برای دنیایی ممکن.

یک ساعت با هوارد زین خواهیم گذراند، مردی دارای نفسی چنین نیرومند، نفسی واقعاً از تاریخ، تاریخ مردمی ایالات متحده، تاریخ ایالات متحده که از آن بی‌خبریم، تاریخی از دید آدم‌های عادی و خرد، از دید سیاهان، از

جان یکدیگر بیفتند. اما به رغم این درگیری تلخ و نومیدکننده که 99 درصد جدا جدا، بر سر منابع کمیاب و نادری که از دست برگزیدگان حاکم در امان مانده، با یکدیگر درگیرند می‌گویید: «من موفق شده‌ام این 99 درصد را یکجا جمع کنم و آنها را مردم آمریکا بنامم».

این است آنچه مؤلف قصد دارد با عنوان کتاب: «تاریخ مردم ایالات متحده» بیان کند.

خب، این مردم بومیان هستند، برده‌های فراری، سربازان فراری، کارگران جوان کارگاه‌های بافندگی، سندیکالیست‌ها، مردان قورباغه‌ای جنگ ویتنام و فعالان سالهای 1980 و 1990 که آنها را در تظاهرات علیه جنگ عراق دیده‌ایم. از کریستف کلمب تا جرج بوش از دید مردم اعماق. آمریکایی که درست در نقطه مقابل تصویری ست که ما از این کشور داریم و خواستاریم که شبیه آن شویم زمانی که بعضی می‌گفتند «ما همه آمریکایی هستیم» [اشاره است به سرمقاله ژان ماری کولومبانی مدیر سابق لوموند بلافاصله پس از حادثه 11 سپتامبر 2001].

(خطاب به هوارد زین): شما در کتابتان از 1492 آغاز می‌کنید. روز به روز، تقریباً همچون یک خبرنگار. آیا می‌توانید بگویید که آمریکا یک دموکراسی ست یا نه؟

ه. ز. ایالات متحده گاه دموکراسی ست، گاه نه. به طور کلی، حکومت ایالات متحده امروزه در کنترل شرکت‌های نیرومند است و هر دو حزب بزرگ جمهوری خواه و دموکرات وابسته به شرکت‌های بزرگ اند. فرآیند سیاسی فرآیند سیاسی دموکراتیک نیست زیرا تحت کنترل سرمایه‌داران (تأمین‌کنندگان پول) است، لذا برای یک کاندیدای نیروی سوم محال است به مرحله‌ای برسد که انتخاب شود. نکته دیگر درباره دموکراسی این است که دموکراسی نیازمند تبادل آزاد عقاید و آراء است. در ایالات متحده که غالب رسانه‌های گروهی، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون‌ها تحت کنترل ثروتمندان قرار دارند، تبادل آزاد آراء بسیار سخت است.

بنابر این، مسأله دموکراسی در ایالات متحده در آری یا نه نیست، بلکه در این است که رسانه‌های گروهی تا چه حد تحت کنترل شرکت‌های ثروتمند هستند، ولی ما خارج از این دایره، اندکی دموکراسی داریم.

د. م. وقتی می‌گویید «ما» منظور چه کسانی ست؟

ه. ز. منظورم از «ما» اپوزیسیون است. مردمی که در آمریکا ضد جنگ هستند و خواستار توزیع عادلانه‌تری از ثروت. کسانی که خواستار اصلاح نظام قضائی و زندان هستند.

د. م. با وجود این، ایالات متحده تصویر آزادترین کشور دنیا را دارد.

ه. ز. این تصویری ست که خود ایالات متحده از خود درست کرده، یک تصویر ساختگی که به همه دنیا نشان داده می‌شود. ما (اپوزیسیون) می‌توانیم با هزار نفر، دو هزار، سه هزار نفر صحبت کنیم، اما بوش 30 میلیون را مورد خطاب قرار می‌دهد.

د. م. اما از کتاب شما خوب استقبال شده و یک میلیون از آن در آنجا به فروش رفته. این یک موفقیت انتشاراتی، مردمی و دانشگاهی ست.

ه. ز. ممنوم. باشد، اما یک میلیون نفر در آمریکا اکثریت نیست. هیچ رادیو یا تلویزیون مهمی کلمه‌ای درباره کتاب من نگفته. اما

ادامه در صفحه بعد

مقاومت بود، مقاومت یک پزشک. تمام این کتاب مقاومت را بازگو می‌کند. از 1492 تا امروز.

از ورود کریستف کلمب آغاز می‌کند تا کنون. هوارد زین تقریباً مثل یک خبرنگار عمل می‌کند و تاریخ را آنطور که روزمره رخ می‌دهد روایت می‌کند. او در حالی که مورخ وقایع نگار حال است مورخ روزگاران طولانی نیز هست. بین این دو لحظه زمانی ست که او با ما سخن می‌گوید و بین این دو تنش است که در کتابش تاریخ را برایمان روایت می‌کند، یعنی آنچه ما مردم برای تاریخ انجام می‌دهیم و آنچه تاریخ برای ما انجام می‌دهد.

دانیل مرمه: عنوان کتاب Histoire populaire است. این صفت «مردمی یا خلقی» برای ما کمی شک برانگیز است، مثل دموکراسی «مردمی» پوپولر، مثل پوپولیست. آیا به کارگیری این واژه در آمریکا هم چنین پژواکی دارد؟

هوارد زین: در آمریکا گفته می‌شود A People's History of the US یعنی تاریخ مردم ایالات متحده. ناشر فرانسوی چنین عنوانی را برگزیده. از نظر من، این تاریخ مردم عادی ایالات متحده است.

د. م. خواست شما این است که تاریخ مردم را برای مردم روایت کنید؟

ه. ز. این تعریف دموکراسی ست: حکومت مردم، توسط مردم برای مردم.

د. م. این هدف کتاب است؟

ه. ز. هدف این است که نشان دهیم در آمریکا حکومت مردم ایالات متحده نداریم. ما حکومتی برای مردم نداریم.

د. م. با وجود این شما یک دموکراسی هستید.

ه. ز. آری، اما...

د. م. چرا نیستید؟

ه. ز. من در کتاب نشان داده‌ام که پدران بنیانگذار [کشور ایالات متحده] قصد نداشتند که دموکراسی برقرار کنند. کسانی که در 1787 قدرت داشتند دموکراسی نمی‌خواستند. آنها دولتی مرکزی و قوی می‌خواستند که منافع نخبگان را تأمین کند. آن 55 نفری که قانون اساسی را نوشتند نماینده مردم نبودند. آنها برده‌دار بودند. بازرگان یا زمیندار یا سهامدار بودند. آنها از شورش می‌ترسیدند. درست قبل از آنکه قانون اساسی نوشته شود در ماساچوست یک قیام رخ داد در 1786 [ص 110 کتاب]. این قیام موجب ترس رهبران آمریکا گشت. آنها به یکدیگر نامه نوشتند. یکی از این نامه‌ها خطاب به جرج واشینگتن است و می‌گوید: «شما می‌دانید که این شورشیان همان انقلابیون قدیمی علیه انگلیس هستند و فکر می‌کنند که چون در جنگ انقلابی شرکت کرده‌اند حق دارند در ثروت کشور سهیم باشند و ما نباید چنین اجازه‌ای به آنها بدهیم. بنا بر این، ما باید حکومتی برپا کنیم که بتواند شورش را سرکوب کند.

د. م. «تنها با پنجاه مرد می‌توانستیم همه‌شان را به اطاعت واداریم و وادارشان کنیم آنچه می‌خواهیم انجام دهند» این حرف کریستف کلمب است درباره بومیان آمریکا در همان لحظه‌ای که برای نخستین بار در آراواک Arawak پیاده شد در 1492 [ص 5 کتاب].

شما در جای دیگر می‌گویید: یک درصد جمعیت آمریکا یک سوم ثروت ملی را صاحب است و بقیه این طور قسمت می‌شود که 99 درصد جمعیت روی سر هم سوار شوند و به

بی طرفی ناممکن، زندگی نامه یک مورخ و مبارز به قلم خودش، ترجمه فرانسوی، انتشارات آگون 2006

Karl Marx/ Le retour (Marx in Soho)

مارکس و بازگشت او (در اصل انگلیسی: Marx in Soho) آگون 2002 (به فارسی انتشارات اندیشه و پیکار) و ...

گفتنی ست که در سال 2003 انجمن دوستان لوموند دیپلوماتیک به کتاب تاریخ مردمی ایالات متحده جایزه داد. نک به مقاله هیأت ژوری: ساراماگو، داریوفو (برندگان نوبل ادبی)، کوستا گاوراس (سینماگر) و خوزه لوپس سامپدرو (نویسنده):

<http://www.peykarandeesh.org/old/article/arti.pdf/Falak-ra-saghf-beshkafim.pdf>

2- یادآور قطعه ای از شعر «میراث» اثر مهدی اخوان ثالث (م. امید) که تاریخنگاری رسمی را هنرمندانه تصویر و نقد می کند:

این دبیر گنج گول کوردل: تاریخ،

تا مذهب دفترش را گاهگه می خواست

با پریشان سرگذشتی از نیاکانم بیالاید؛

رعه می افتادش اندر دست.

در بنان دُر فشانش کِلک شیرین سلک می لرزید.

حیرش اندر محبر پُر لیه چون سنگ سیه می بست.

زانکه فریاد امیر عادل چو رعد برمیخاست:

– «هان، کجایی ای عموی مهربان! بنویس

ماه نو را دوش ما، با چاکران، در نیمشب دیدیم.

مادیان سرخ یال ما سه کَرَت تا سحر زائید.

در کدامین عهد بوده ست اینچنین، یا آنچنان؟ بنویس.»

(برگرفته از شعر زمان ما، مهدی اخوان ثالث، برگزیده محمد حقوقی، انتشارات نگاه 1370، ص 117)

د. م. به نظر می رسد که برای قدرتمندان، برخورد ابزاری با تاریخ امری ناگزیر است چه برای کسب قدرت، چه برای حفظ آن.

ه. ز. درست است. وقتی می گویند تاریخ اقتصادی آمریکا، منظورشان تاریخ راکفلر، کارنگی و... ست. در کتاب های تاریخ، چیزی از خشونت و درگیری طبقه کارگر با پلیس و ارتش نمی خوانید.

د. م. شما تاریخ اول ماه مه را روایت می کنید که ابتکار آمریکا ست، که حاصل مبارزات بزرگی ست.

ه. ز. بله، طوری وانمود می شود که گویا تعطیلی اول ماه مه از سر بزرگوار به طبقه کارگر اهدا شده، در حالی که چه مبارزاتی که پیش از آن جریان داشته و آن را باعث شده است.

د. م. چه نامی به آثار خود می دهید؟ آموزش سیاسی؟ اخلاقی؟

ه. ز. من آن را همچون یک فعالیت سیاسی تلقی می کنم و از خوانندگان می خواهم که در تاریخ سهیم شوند، از جنبش های اجتماعی الهام بگیرند و قهرمانانی تاریخی را برگزینند که در کتابهای تاریخ مدارس از آنها سخنی به میان نیامده است. منظورم از قهرمانان البته ژنرالها و نظامیان نیست، بلکه مردمی ست که علیه جنگ جنگیده اند.

(تنظیم برای اندیشه و پیکار 21 بهمن 1388)

یاورقی

-نشانی اینترنتی برنامه: www.la-bas.org

1- برخی دیگر از آثار هوارد زین:

Le xxe siècle américain, Une histoire populaire de 1890 à nos jours

قرن بیستم آمریکا، تاریخ مردمی از 1890 تا امروز، ترجمه فرانسوی، انتشارات آگون 2003

L'impossible neutralité/ Autobiographie d'un historien et militant

If your last serious read of American history was in high school -- or even in a standard college course -- you'll want to read this amazing account of America as seen through the eyes of its working people, women and minorities. Zinn, a widely respected Boston University professor, turns history on its head with his carefully researched and dramatic recounting of America and its people -- not just its bankers, industrialists, generals and politicians.

Zinn looks at things differently. Your old textbook probably described how Columbus discovered America. The way Zinn sees it, there was a "European invasion of

کنم که آنها چگونه در برابر بردگی و تبعض نژادی مقاومت کرده اند. افسانه ای بزرگ در آمریکا هست که می گوید ابراهام لینکلن سیاهان را آزاد کرد. واقعیت این است که لینکلن خیلی کند عمل می کرد. یک جنبش ضدبردگی راه افتاد با شرکت سیاهان و سفیدان که فشار زیادی بر لینکلن و کنگره وارد آورد. در نتیجه، قانون اساسی تغییر کرد.

د. م. در سراسر کتاب، مقاومت را روایت می کنید و نه اینکه مردم برای ابد قربانی اند. از جایگاهی که مورخ دارد بگویید. مورخ وقایع را بر می گزیند. عینیت گرایی و بی طرفی وجود ندارد.

ه. ز. جالب است که وقتی در ایالات متحده به مدرسه می روید کتاب تاریخ، کتابی قطور، به شما می دهند و به شما می گویند که تمام تاریخ

هوارد زین مورخ، استاد دانشگاه، نویسنده و نمایشنامه نویس آمریکایی و مبارز ضد تبعیض نژادی، ضد جنگ ویتنام و ضد جنگ در عراق در 27 ژانویه درگذشت. «تاریخ مردمی ایالات متحده» اثر برجسته اوست که تاریخ را نه از دید فاتحان و استثمارگران، بلکه از دید مردم عادی و زحمتکش که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند نگاشته است:

Howard Zinn, Une histoire populaire des Etats-Unis, de 1492 à nos jours

تاریخ مردمی ایالات متحده از 1492 تا امروز، ترجمه فرانسوی، انتشارات آگون، مارس 2002

ایالات متحده اینجا ست و نمی گویند که این یا آن جنبه از تاریخ ایالات متحده حذف شده است. این شما را به فکر می اندازد که تاریخ چگونه نوشته شده است و متوجه می شوید که بی طرفی غیر ممکن است. مورخ نیز مانند روزنامه نگار باید بین انبوه وقایع تعدادی را که به نظرش مهم است انتخاب کند. در کتاب های تاریخ چیزهایی منعکس شده است که طبقات بالا مهم می دانسته اند.

the Indian settlements in the Americas." Where your old history teacher devoted a sentence or two, at best, to the huge wave of industrial union organizing in the 1930s and 1940s, Zinn devotes a chapter. And where your old history book made passing reference to slavery and those who fought it, Zinn describes the real scope and amazing struggle against that loathsome institution. Now updated through 2001.

This book will give you a whole new way of looking at and understanding the world around you.

"A brilliant and moving history of the American people from the point of view of those who have been ex-

نمی خواهم کاملاً بدبین باشم، زیرا اپوزیسیون در آمریکا میلیون ها نفر را دربر می گیرد، ولی جاهای دیگر دنیا این اپوزیسیون را نمی بینند.

د. م. ستاره ها، چهره های مشهور اپوزیسیون در آمریکا مایکل مور، نوآم چامسکی و شما در آینده (ببخشید شما هنوز ستاره نیستید). این اپوزیسیون در ایالات متحده چقدر واقعیت دارد؟

ه. ز. در دنیای امروز ستاره ها مهم اند، اما در پشت سر این ستاره ها مردمان واقعی قرار دارند. پیش از آغاز جنگ با عراق صدها هزار نفر در سراسر کشور به تظاهرات علیه آن می پرداختند. اینها کسانی بودند که می توانستند شرکت کنند. پشت هریک از تظاهر کنندگان شاید 50 نفر باشند که به دلایلی نمی توانستند شرکت کنند، اما می خواستند. این است که می توان گفت میلیونها نفر علیه جنگ بودند.

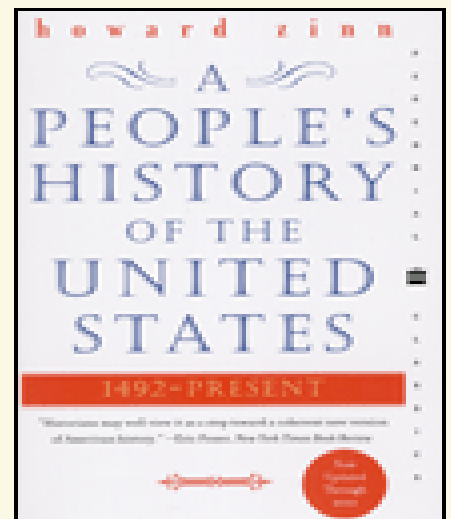
ما جنبش سندیکایی نیرومندی نداریم و از این لحاظ ضعیف هستیم. ما سازماندهی مرکزی برای جنبش در ایالات متحده نداریم ولی در شهرهای کوچک هم فعالیت علیه جنگ داریم.

د. م. درباره ره یافت شما به تاریخ صحبت کنیم. شما آمریکای اعماق را روایت می کنید. تأثیر تاریخ را بر مردم بیان می کنید، آیا تأثیر مردم را هم بر تاریخ می گویند؟ واقعیت این است که تاریخ را فاتحان روایت می کنند (2). تاریخ آمریکا این طور روایت شده و چون آمریکا بر دنیا حاکم است تاریخ آمریکا همه جا این طور روایت می شود.

ه. ز. درست است. من می خواسته ام قربانیان جامعه را نشان دهم. بومیان را خواسته ام نشان دهم که با ورود فاتحان به این سرزمین، مقاومت کردند.

در سالهای 1960 که وانمود می شد بومیان ناپدید شده اند، ناگهان جنبش بومیان همه را غافلگیر کرد. روزهای تعطیل، بومیان حرفه اشان را می زدند. در روزهای تعطیل، در کلیساها افسانه ای شایع بود که استثمارگران چقدر دست و دلباز و مهربان بوده اند. همین طور نسبت به گروه های دیگر مثل سیاهان که کوشیده ام نشان دهم که سیاهان قربانی جامعه آمریکا هستند. کوشیده ام بیان

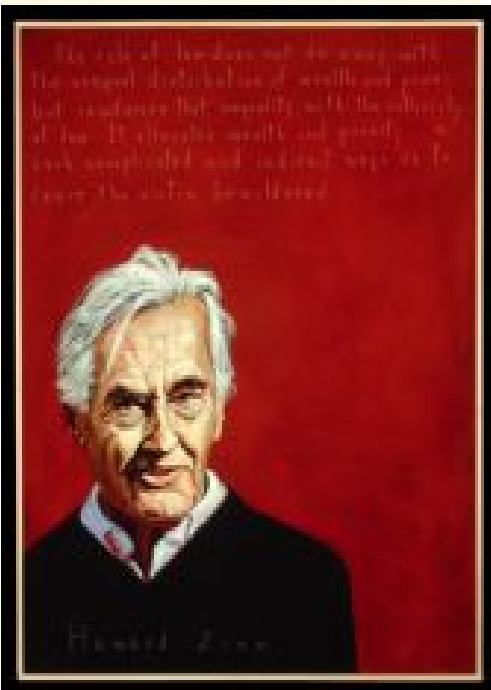
ploited politically and economically, and whose plight has been largely omitted from most histories."



LIBRARY JOURNAL

People's History of the United States: 1492-Present

By Howard Zinn



تورنتو حجاب آتش زدند و با سخنان خود به افشای ماهیت ضد زن و ضد انسان جمهوری اسلامی پرداختند و به تمام زنان و مردان شریف و آزادیخواهی که مضمون انقلابی این عمل را با شعارهای خود در ایران فریاد زدند، تقدیم کردم. به سامیه عسکری، آناهیتا رحمانی و تمام دختران و پسران جوان و زنان و مردان برابری طلب ایران که تلاش کردند 8 مارس را به هدف سیاسی اش برسانند و در خاتمه، اجازه می‌خواهم به بخشهایی از سخنان "آناهیتا رحمانی" در مراسم 8 مارس تورنتو اشاره کنم:

"... با مبارزات خود، با زندان رفتن و شکنجه شدن و اعدام شدن در مبارزه ای سخت در کنار رفقایم، سلطنت را برای همیشه به موزه های تاریخ سپردم به امید دستیابی به آزادی و برابری اما تو تمام این مبارزات مرا دزدیدی. تو مرا به قعر تاریخ برده داری پرت کردی. به زور حجاب سرم نهادهی و مرا از تمام حقوق انسانی محروم کردی. تو ابتدایی ترین حقوق را از من دزدیدی. حق مسافرت، حق حضانت بچه هایم، حق طلاق، حق کار کردن. تو مرا خورد کردی. شلاق های بدحجابی به سرم زدی و با قوانین اسلامیت، قدرت و زور نامحدود به مردان اعطا کردی تا بهتر مردان را با خودت همراه کنی و بر گرده های خسته شان سوار شوی. مرا نه ساله شوهر دادی در حالیکه عروسک در آغوشم بود. من را روانه جهنم حمله کردی. به هیچ گرفتی و زیر پاهای خودت له کردی تا هرچه بیشتر مبانی مقدس شیعه جعفری را در این جهان رشد بدهی. اکنون منم. منم که بپا خواسته ام. اکنون این منم که بیدار گشته ام. این منم که دیگر حاضر نیستم ذره ای از منافع خودم را برای هیچ مصلحتی و برای بقدرت رسیدن هیچ جناحی فدا کنم. من دیگر بیدار شده ام و بخوبی می دانم که در چارچوب اسلام جز اسارت و بردگی هیچ چیزی نداشته‌ام و نخواهم داشت. می دانم که نمی‌توانم حتی به کوچکترین خواسته هایم در چارچوب جمهوری اسلامی برسم. بخوبی فهمیده ام که اولین قدم برای رهایی ام، سرنگونی جمهوری اسلامی است. من بخوبی می دانم که از هیچ قدرت امپریالیستی و سرمایه های جهانی نمی‌توانم انتظار کمک داشته باشم. آنها در حال بند و بست با تواند ای مرتجع اسلامی! رهایی من فقط بدست خودم ممکن است. رهایی من با شورشهای آگاهانه و متحدانه ما زنان است. رهایی من با آتش کشیدن حجاب اسلامی و تمام نشانه های حجاب اسلامی و اجباری است. مرگ بر جمهوری اسلامی. مرگ بر حجاب اجباری".

مذهبی را از دست رژیم آپارتاید جنسی درآورد و اجازه نداد هر بار که می‌خواهد جامعه را سرکوب و مرعوب کند، نخست بسراغ زنان رفته و به بهانه بدحجابی به سرکوب سازمانیافته آنها بپردازد. سوزاندن حجاب ها در خارج از ایران، بطور متقابل، ارسال این پیام به فعالین داخل کشور بود که باید حجاب را بعنوان نماد و سمبل سیاسی حکومت مذهبی، ضد زن و زن شادی و زندگی جمهوری اسلامی در چهارشنبه سوری، در همه جا، در همه محلات و خیابان ها به آتش کشید و گرد آن به شادی و پایکوبی پرداخت و به این وسیله جمهوری اسلامی را به عقب راند. حجاب، نماد و سمبل جمهوری اسلامی است و باید به آتش کشیده شود. سوزاندن



حجاب اعلام این نکته است که جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی زنان ایران که یکبار در فردای روی کار آمدن حکومت ضد زن مذهبی با شعار "نه روسری نه توسری" و اینکه "حقوق زن نه شرقی نه غربی جهانی است" به مقابله حکومت رفته بود، هنوز زنده است و از سوی تمام جوانان، زنان و مردان شریف، آزادیخواه، چپ و سوسیالیست نمایندگی و رهبری می‌شود. من این نوشته را به "سامیه عسکری" و "آناهیتا رحمانی" که در مراسم 8 مارس

انسانهایی است که هر روز برای خلاصی از شر جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند. اعلام کردند برچیدن کامل بساط اعدام، سنگسار و قصاص، امری است که به تمام مردان و زنانی مربوط است که هر روز به بهانه ای در خیابانها با نیروهای سرکوبگر حکومت درگیرند و می‌خواهند یکبار برای همیشه به این ساز و کار ضد انسانی و کثیف جمهوری اسلامی پایان دهند. جامعه آینده ایران باید از شر کلیه این قوانین مذهبی و عقب مانده اسلامی رها شود و مردم سنج با شعارهایی که دادند، تأکید کردند که ضروری است مردمی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی لحظه شماری می‌کنند، این شعارها را هر چه بیشتر به شعارها و خواسته های انقلابشان گره بزنند و برای پیشبرد آنها سازماندهی کنند. متشکل شوند، انقلاب را سازمان دهند و به پیروزی برسانند.

در خارج از کشور هم شعارها و خواسته های مردم ایران، بطور واقعی از جانب نیروهای چپ و رادیکال – یا در واقع اپوزیسیون چپ جمهوری اسلامی – اعلام، نمایندگی و تکمیل شدند. آکسیون های اعتراضی نیروهای چپ، آزادیخواه و برابری طلب در خارج از ایران، هر چه بیشتر به این شعارها تأکید کردند، برای تکمیل آنها راه نشان دادند و به این معنا، حجاب را بعنوان نشانه تداوم حاکمیت کثیف جمهوری اسلامی به آتش کشیده و اعلام کردند که معنای سیاسی سوزاندن حجاب این است که باید ابزار سرکوب و تحمیل بیحقوقی نسبت به زنان را از دست جمهوری اسلامی درآورد. سوزاندن حجاب، گرفتن ابزار سرکوب و توحش از دست این جانیان است و سوزاندن حجاب در خارج از کشور، رساندن صدای آزادیخواهی و برابری طلبی زنان دربند ایران به گوش جهانیان. صدای زنان و مردان آزادیخواهی که خواست ها و مطالبات انسانی انقلاب جاری خود را به 8 مارس وصل کردند و زیر فشار اختناق و سرکوب رژیم شعار دادند: "کار کودکان و اعدام و سنگسار و قصاص ممنوع!"

سوزاندن حجاب ها در خارج از ایران همچنین اعلام این نکته بود که باید به اینکار بعنوان یک هدف سیاسی نگاه کرد و تلاش کرد ابزارهای سرکوب، بیحقوقی و تحمیل قوانین

حجاب اسلامی توسط زنان تورنتو به آتش کشیده شد.



هادی وقفی

هشت مارس امسال با ویژگی ها و دستاوردهایی که برای جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه زنان داشت، در ابعادی باشکوهتر و وسیع تر از سالهای پیش در ایران و جهان گرمای داشته شد. در برخی از شهرهای ایران و بخصوص در شهرهای کردستان باز هم به بهانه دفاع از حقوق زن و اعتراض نسبت به آپارتاید جنسی که جمهوری اسلامی سی سال بر زنان تحمیل کرده، مردم به خیابان آمدند و در شعارهایی که دادند، خواسته ها و مطالبات انسانی و آزادیخواهانه انقلاب خود را به خواست ها و مطالبات زنان و در واقع کل مردم برای آزادی بی قید و شرط و لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز مذهبی و در نتیجه جدایی کامل مذهب از حکومت تبدیل کردند.

مراسمی که در ایران و بویژه در سنج بمناسبت گرامیداشت روز جهانی زن برگزار شد، بار دیگر اعلام این نکته بود که آزادی جامعه در گرو آزادی زنان است و انقلاب ایران به پیش نمی‌رود مگر آنکه زنان با خواسته ها و مطالبات برحق و انسانی خودشان مثل آزادی انتخاب پوشش، آزادی انتخاب همسر، آزادی مسافرت، لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز اسلامی و قصاص مذهبی و غیره در این انقلاب دخالت کنند، حجاب های خود را برگیرند و به بعنوان نماد، نشان و سمبل سیاسی حکومت جهل و جنایت مذهبی آتش بزنند.

مردم سنج همچنین بر خواست های دیگری تأکید کردند که تمام آنها – در عین حال – خواست ها و مطالبات انقلاب عظیمی است که با سرنگونی جمهوری اسلامی قصد دارد به دخالت مذهب در دولت، قوانین، آموزش و پرورش، سیستم قضایی و غیره پایان دهد و با شعار "کار کودکان ممنوع"، "اعدام، سنگسار و قصاص محکوم است" و "رهایی زن رهایی جامعه است"، در واقع، راه نشان دادند و اعلام کردند که خواست لغو کار کودکان – در عین حال – خواست و مطالبه ضروری انقلاب حاضر و بعبارت دیگر امر ضروری تمام

زنان ترکیه بطور نمادین چادرهای خود را آتش زدند

زنان شرکت کننده در این تظاهرات پارچه های مشکی را به عنوان چادرسیاه ، تکه تکه کرده و زیرپا گذاشتند

روز 3 مارس 2010 به مناسبت هشتم مارس تظاهراتی از سوی زنان عضو یکی از احزاب

پر قدرت ترکیه به نام « ج . ه . پ . » (CHP) برگزار شد . این حزب (حزب جمهوری مردم) که از مخالفان سرسخت اردوغان و حزب اسلامگرای اوست ، با آوردن زنان به خیابان به اقدام جالب توجهی دست زد .

زنان شرکت کننده در این تظاهرات پارچه های مشکی را به عنوان چادرسیاه ، تکه تکه کرده و زیرپا گذاشتند . تصاویر فوق العاده ای از این راهپیمایی در تلویزیون های غیر اسلامی ترکیه پخش شد .





فلاکت، حکومت ظلم و نابرابری، حکومت ضد زن، ضد کارگر و ضد دانشجو – این حکومت ضد انسانیت را نخواست و نمیخواهیم؛ و برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی عزم مان را جزم کرده ایم. این را بدانید که به شما کاسه لیسان حکومت جمهوری اسلامی هم اجازه نخواهیم داد که در خارج کشور فرهنگ مذهبی و تروریستی- ارتجاعی جمهوری اسلامی، فرهنگی که چیزی جز قتل، آدمکشی، تجاوز و سنگسار، و اعدام انسانها نیست، را تبلیغ و ترویج کنید.

بروید آقای افخمی و این بساط مزورانه تان را جای دیگری پهن کنید. حایاتان در نزد آزادیخواهان، برابری طلبان، و سرنگونی طلبان رنگی ندارد. همانگونه که مردم آزادیخواه ایران در ابعاد میلیونی در حال برچیدن نظام اسلامیتان هستند. ما هم در عرصه خارج کشور نیز بساطتان را جمع خواهیم کرد.

زنده باد مبارزات آزادیخواهانه و برابری

طلبانهٔ مردم ایران

مرگ بر جمهوری اسلامی

گلوه باران شده اند را درک کنید. چرا که آنزمان که شما به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی در حال تصویب و تایید قوانین ضد انسانی جمهوری اسلامی بودید، آزادیخواهان شکنجه میشدند، مورد تجاوز قرار میگرفتند، به دار آویخته میشدند، تیرباران میشدند و در گور های دسته جمعی دفن میگشتند .

آقای افخمی، میدانیم که شما در پرورسۀ پایانی پروژهٔ فیلم وارونه به تصویر کشیدن و تطهیر و مدح زندگی خمینی این جلاد تاریخ و عامر این جنایتها هستید. شما خمینی این فرزند تاریکی اسلامی، یعنی سمبل جنایت و خونخواری، سمبل قتل و آدمکشی سمبل جهل و خرافه سمبل تاریکی و سیاهی را بجای "فرزند صبح" به ذهن مردم حقه میگردید.

آقای افخمی میلیونها نفر از ما ایرانیان خارج کشور نه به میل خود، بلکه بخاطر شکنجه، تجاوز و سنگسار و اعدام دولت تحت حمایت شماس که آواره این کشورها شده ایم. جرم ما تبعیدیان، ما زندانیان سیاسی چیزی جز آزادیخواهی و برابری طلبی نبوده است.

اما این را بدانید که آزادیخواهان برابری طلبان، مردم مبارز ایران، حکومت فقر و

همه چیز روشن است! اگر بهروز افخمی درست گفته باشد، احتمالاً نه تنها هیچگاه در دفاع از جمهوری اسلامی کوتاه نیامده بلکه اساساً دارد اعتراف می کند که بسیاری چیزهای دیگر هم از خمینی عقب مانده، وحشی و جلاد آموخته است! دارد در روز روشن و در شرایطی که انقلاب مردم پایه های کثیف جمهوری اسلامی را بلرزه درآورده، خود را مرید پایه گذار این بساط جنایت و کشتار، فقر و بدبختی مذهبی و دستور دهنده کشتارهای وسیع جمهوری اسلامی در سالهای شصت تا شصت و هفت معرفی می کند. قصد کوتاه آمدن هم ندارد و اساساً – تازه – تصمیم دارد اینبار در خارج از کشور و تحت پوشش "کارگاه آموزش فیلم سازی بهروز افخمی" آموخته هایش از خمینی را تمرین و تدریس کند!

در هر حال، این مراسم به صحنه پرشور دیگری از مبارزه مخالفین رژیم بر علیه تلاشهای جمهوری اسلامی در خارج کشور بمنظور گستردن بساط تحمیق و تحریف عمومی اش تبدیل شد. یوسف اکرمی ضمن اظهار خوشحالی از تصمیم مدیریت این مؤسسه بمنظور لغو جلسه بهروز افخمی، از مدیر آن خواست تا از این پس در انتخاب کسانی که دعوت می شوند، و همچنین به ارتباط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این افراد با جمهوری اسلامی توجه کنند.

نکته قابل توجه این تجمع اعتراضی، حضور جوانان هنرجویی بود که برای شرکت در جلسه تدریس بهروز افخمی در این مؤسسه حاضر شده بودند. این جوانان هر چند – در نهایت – سهم بودند بهروز افخمی در فعالیت های

سیاسی – اجرایی و فرهنگی جمهوری اسلامی را که بطور واقعی مساوی با سهم بودنش در غارت و چپاول و تلاش برای تحمیل عقب ماندگی فکری – فرهنگی است، می پذیرفتند اما، اضافه می کردند که "باید کسانی مثل بهروز افخمی را بگونه ای مسالمت آمیز به پاسخگویی کشید و البته او هم باید بپذیرد که اشتباه کرده است!" برخی هم می گفتند "شما اینجا را بهم ریخته اید و جنایات و غارتگری های جمهوری اسلامی ربطی به افخمی ندارد!" اعتراض کنندگان در پاسخ به این مسئله

خطاب: به بهروز افخمی سفیر سینمای جمهوری

اسلامی در تورنتو

کارگردان فیلم "فرزند صبح"

فیلمی از زندگی ننگین روح الله خمینی

جنایتکار و بنیانگذار هولوکاست اسلامی در ایران

فخری جواهری



آزادیخواهان شکنجه میشدند، مورد تجاوز قرار میگرفتند، به دار آویخته میشدند، تیرباران میشدند و در گور های دسته جمعی دفن میگشتند .

آقای افخمی ما مخالفین ماشین آدمکشی جمهوری اسلامی هستیم. مخالفینی که از دست حکومت اسلامی مورد حمایت شما، به اینجا متواری گشته ایم. مطمئن نمیتوانید احساس زندانیانی را که در زندان مورد تجاوز قرار گرفته اند، احساسات کودکانی که مادرشان جلو چشمانشان در زیر شکنجه جان سپردند، احساسات مادرانی که حتی اجازه دفن فرزندان تیرباران شده اشان را نداشته اند، احساس کارگرانی که برای اعتراض و گرفتن حقشان، گلوه باران شده اند را درک کنید. چرا که آنزمان که شما به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی در حال تصویب و تایید قوانین ضد انسانی جمهوری اسلامی بودید،

و باز از آن هم مهم تر، آیا

حرف یا دفاعی از خود برای خدمات فرهنگی ارزشمندی که برای جمهوری اسلامی انجام داده و سکوتی که در مقابل جنایاتش کرده است، دارد

یا گمان می کند هم اکنون می تواند با خیال راحت و فارغ از هرگونه پاسخگویی در خارج



از کشور به زندگی راحت و باصطلاح روشنفکرانه اش ادامه دهد؟

بهروز افخمی، سازنده فیلم "فرزند صبح"، فیلمی درباره زندگی ننگین خمینی است. یوسف اکرمی می گوید: "این فیلم یکی از پرهزینه ترین فیلم های تاریخ سینمای جمهوری اسلامی و در واقع فیلمی است که برخی دیگر از هنرمندان ساخت آنرا نپذیرفتند یا جرأت نکردند که بپذیرند. بهروز افخمی اما، کسی است که این شهامت را داشته و اساساً ایرادی هم در این کار ندیده است." افخمی در مصاحبه با "فرانس پرز" گفته است "ساخت این فیلم به پیشنهاد مؤسسه نشر آثار امام صورت گرفته است" و در مصاحبه دیگری هم که با پایگاه اطلاع رسانی "حوزه" انجام داده، مراتب ارادت خود را به امام خمینی اینگونه بیان کرده است: "حضرت امام شخصیتی بود که بخش بزرگی از زندگی و شخصیت من بوسیله ایشان شکل گرفته است. از اولین سالهای جوانی که ایشان را شناختم و زمانی که در قید حیات بودند به ایشان توجه می کردیم و سعی می کردیم راه و رسم واقعی زندگی کردن را از ایشان بیاموزیم.... از نوزده سالگی تا سی و یک سالگی، شخصیت واقعی من با نگاه کردن و فکر کردن به شخصیت، منش و رفتار امام خمینی شکل می گرفت."

" کارگاه آموزش فیلم سازی بهروز

افخمی" در تورنتو تعطیل شد!

هادی وقفی

روز دوشنبه 1 مارس 2010 با تلاش آزادیخواهان و برابری طلبان، یکبار دیگر بخشی از تلاشهای جمهوری اسلامی برای گستردن حاکمیت فرهنگی – هنری اش در خارج کشور بهم ریخت و به شکست کشانده شد و یا بهتر بگویم مدیریت مؤسسه ای که قرار بود بهروز افخمی در آن به تدریس بپردازد، با انتشار اطلاعیه ای از کنسل شدن جلسه مذکور خبر داد. مدیریت این مؤسسه در اطلاعیه خود آورده بود که با توجه به اعتراض تعدادی از ساکنان ایرانی ساکن تورنتو و تأثیر منفی این اعتراض در فعالیت های این مؤسسه، کلاس بهروز افخمی تا اطلاع ثانوی تعطیل است. شاید بهروز افخمی و شاگردانش به ما ایراد بگیرند – و گرفتند هم – که چرا بیهوده و بی جهت، تلاشهای یک فیلمساز و هنرمند دلسوز را به جمهوری اسلامی گره می زنیم و باصطلاح آنها همه جا را بهم می ریزیم. در پاسخ به این انتقاد به بخشهایی از بررسی "یوسف اکرمی"، فیلمساز و هنرمند متعهد و در تبعید و "فرامرز شیراوند" روزنامه نگار و فعال سیاسی که با عنوان "بهروز افخمی، مرید امام خمینی و سفیر فرهنگی سینمای جمهوری اسلامی" در همین زمینه منتشر ساخته اند، اشاره می کنم.

بهروز افخمی کیست؟ چه نقشی در فعالیتهای باصطلاح فرهنگی جمهوری اسلامی بویژه در چهار سال دوره نمایندگی اش در مجلس داشته و چرا بعنوان یک فیلمساز ضمن برخورداری از تمامی مواهب کاست قدرت در ایران، همواره در مقابل فقر و بدبختی و سرکوب و کشتاری که جمهوری اسلامی سی سال به مردم ایران تحمیل کرده، سکوت کرده است؟ از همه مهم تر، چرا در شرایطی که مبارزه انقلابی مردم ایران عرصه را برای مقامات مختلف جمهوری اسلامی تنگ کرده و آنها را به فکر عافیت اندیشی انداخته است، بهروز افخمی – احتمالاً – به فکر سکونت در کانادا افتاده است؟

اشاره کردند که "این برنامه ها کاملاً سیاسی است و جمهوری اسلامی و مریدان راسخش در قالب برگزاری چنین مراسم و نمایشاتی، اهداف و سیاست های پنهان و ضدمردمی خود را پیگیری می کنند. امثال بهروز افخمی از مزایا و امکاناتی که از رهگذر سی سال غارت و چپاول جمهوری اسلامی نصیب برده اند، خورده اند و چاپیده اند و اکنون از ترس و وحشت انقلاب عظیم و بنیان کنی که در راه است، به فکر عافیت افتاده اند." ایشان اعلام کردند که "ما خشونت طلب نیستیم اما سرنگونی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش، بقدرت انقلاب مردم، تنها راه ممکن، عملی و اتفاقاً مسالمت آمیز است و ما اجازه نخواهیم داد در شرایطی که جوانان ایران را در خیابانها به گلوه می بندند و حداقل حقوق انسانی را از مردم دریغ می کنند، جمهوری اسلامی و مزدورانش بخواهند پایه های لرزان این رژیم را در خارج کشور تحکیم کنند." همچنین گفتند که "جمهوری اسلامی سی سال است که دارد می کشد و سرکوب می کند و دفاع ازخود در مقابل یک رژیم خونریز و مذهبی حق مردم است و ..."

در نهایت و پس از بحث های فراوان، قرار بر این شد مخالفین در یک جلسه عمومی پرسش و پاسخ که البته با حضور بهروز افخمی تدارک دیده شده باشد، شرکت کنند و اینچنین... مخالفان جمهوری اسلامی یکبار دیگر مراسم خیمه شب بازی مزدوران و سفیران فرهنگی جمهوری اسلامی را به صحنه ای برای افشای جنایات، دزدی ها و فریبکاریهای مقامات و مسئولان رژیم مذهبی تبدیل کردند. ■

آگهی

با توجه به دومین فراخوان اعتراضی تعدادی از شهروندان ساکن تورنتو که قرار است روز دوشنبه اول ماه مارچ در محل این دبیرستان علیه حضور آقای بهروز افخمی برگزار گردد، و همچنین تأثیرات منفی این قبیل اعتراضات بر کار این دبیرستان، کلاسهای هنری ایشان را تا اطلاع بعدی لغو میگردد.

بدلیل مشکلات ایجاد شده از کلیه شاگردانی که در این کلاس ها ثبت نام و از قبل برنامه ریزی کرده اند پوزش می خواهیم .

FutureSkills High School

بکته 28 فوریه 2010

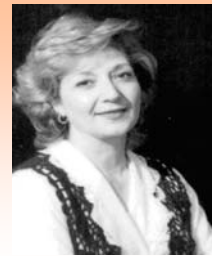
نقش زن

در فیلم های

مسعود کیمیایی

1361-1346

پرتو نوری علا



با کنار گذاشتن چند فیلم انگشت‌شمار ایرانی در تاریخ سینمای دهه های 40 تا 60 ایران، که زنان در آن‌ها هویتی ویژه و قابل توجه دارند، در سایر فیلم‌ها، چه آن‌ها که از نظر ارزش‌های مثبت سینمایی مطرح‌اند و چه آن‌ها که بازار تجارت را گرم کرده‌اند، زنان به‌عنوان شخصیت‌های واقعی و موجودات بشری، مطرح نیستند. جهان زنان در اکثر فیلم‌های ایرانی، جهانی در حال سکون یا در نهایت، تابع جهان مردان است. زنان بی‌کنشی که بود و نبودشان در کل داستان فیلم تأثیر مستقیم و بی‌واسطه ندارد. با گسترش و تثبیت زن و جهان‌شان در شکل یاد شده و به‌صورت امری واقعی و تغییرناپذیر از طرف کسانی که مدعی ی روشنفکری و آگاهی هستند، مسائل متعددی ایجاد می‌شود که مهم‌ترینش تثبیت و حقانیت بخشیدن به‌پندارها یا ارزش‌های نادرست جامعه است.

در این مقاله نقش زن در فیلم‌های مسعود کیمیایی از سال 1346 یعنی از فیلم "قیصر" تا سال 1361 یعنی فیلم "خط قرمز" مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. انتخاب فیلم‌های کیمیایی به‌دو دلیل است:

- 1- اکثر فیلم‌های کیمیایی از موقعیت تجاری ی خوبی برخوردار بوده و نمایش وسیع در جامعه داشته‌اند.
- 2- با استفاده ی (سطحی) از عناصر و کنایات روشنفکرانه و اجتماعی ی مد روز آن زمان، از فیلم‌های معمول فارسی فاصله دارند.

اما چنان‌که خواهیم دید، نقش زن به‌خلاف تمام عناصر روشنفکری در فیلم‌های کیمیایی، دنباله ی همان نقش زن در فیلم‌های مبتذل فارسی است. زنانی بدون کنش و بدون هویت. موجوداتی تهی از خصوصیات انسانی و در خدمت نیازهای مردان.

برخی از منتقدین، کیمیایی را فیلم‌ساز واقع‌گرا خوانده‌اند. در نظر آنان ظاهراً واقع‌گرایی حقانیت بخشیدن به فرهنگ مسلط جامعه - حتی سخیف ترینشان- می باشد. اما با کمی دقت می

بینیم که ابراز چنین نظری مغالطه‌ای بیش نیست. چرا که واقع‌گرایی دست به‌تحلیل و نقد روابط و معیارها می‌زند و غرض نهایی‌اش فاش و رسوا کردن معیارهای ضد انسانی و اعتلای روابط حاکم بر جامعه است. چون در فیلم‌های کیمیایی، چنان‌که خواهد آمد، تماشاگر با چنین قصد و هدفی روبرو نمی‌شود، من آن‌ها را واقع‌گرا نمی‌دانم. بلکه آن‌ها فیلم‌هایی هستند حادثه‌ای که کیمیایی با تکیه بر زمینه‌های واقعی، و اغراق در فرهنگ لومپنی، حوادث فیلم هایش را مؤثرتر می‌سازد. چنین کسی دیگر نمی‌تواند خود را هنرمند بخواند و مدعی ی رسالت روشنفکری نیز باشد. چنین فردی نمی‌تواند خود را نسبت به‌آن‌چه در پیرامونش می‌گذرد مسئول و متعهد بخواند و از همه مهم‌تر آن‌که لقب واقع‌گرا را بر خود بپذیرد.

یکی از زمینه‌های واقعی ی فیلم‌های کیمیایی، همچون اشیاء، ابزار، در، دیوار و دیگر ظواهر واقعی، «زن» است. پس ببینیم در دنیای سینمایی ی کیمیایی، زن چگونه به‌تصویر درآمده و بار کدام ارزش‌های جامعه را بردوش می‌کشد و وجود این زنان تا چه‌حد مطابق یا دور از واقعیت‌ها یا ایده‌آل‌های زن ایرانی است. طبیعی است که تفکیک نقش زن از مجموعه ی فیلم‌ها، کاری است انتزاعی و در حوزه ی قلم و نشان دادن درست یا نادرست بودن آن‌ها نمی‌تواند از درستی یا نادرستی ی کل فیلم جدا باشد.

فیلم اول کیمیایی، بیگانه بیا را ندیده‌ام. بنابراین توجه من در این بررسی معطوف است به‌فیلم‌های قیصر، رضاموتوری، داش‌آکل، بلوچ، خاک، گوزن‌ها، غزل، سفرسنگ و خط قرمز. فیلم خط قرمز که بعد از انقلاب ایران ساخته شده بود، اجازه نمایش عمومی نگرفت اما در جشنواره سینمایی ی تهران، زمستان ۱۳۶۱ در دو شب متوالی، هر شب سه سانس، به‌نمایش درآمد. از ۹ فیلمی که در این نوشته مورد نظر است، فیلمنامه ی چهارتای آن‌ها نوشته خود کیمیایی است و پنج‌تای آن‌ها اقتباسی است از آثار نویسندگان مختلف که عبارتند از:

فیلم داش‌آکل از داستان داش‌آکل اثر صادق هدایت، فیلم خاک از داستان آوسنه ی باباسبحان اثر محمود دولت‌آبادی، فیلم غزل از داستان مزاحم اثر خورخه لوئیس بورخس، فیلم سفر سنگ از نمایشنامه سنگ و سُرنا اثر بهزاد فراهانی و فیلم خط قرمز از فیلمنامه شب سمور اثر بهرام بیضائی. (شب سمور در نشریه چراغ، تهران، 1360 به چاپ رسید.)

در تمام فیلم‌های کیمیایی، «زن» دیده می‌شود. اما حضور زنان در فیلم‌هایی که اساساً بر محور زندگی ی مردان دور می‌زند، از حد جنبه‌های تزئینی فراتر نمی‌رود.

زنان با سرنوشتی تغییرناپذیر در حاشیه ی فیلم‌ها ظاهر می‌شوند و حضورشان در خط اصلی و درونی ی داستان فیلم اثری ندارد. پرداخت کیمیایی در همین نگاه کوتاه و گذرا به‌نقش زن، چنان بسته و بدون عمق است که گویی آن‌ها تنها صورت ممکن زن هستند. به‌دنبال هر سفری که مردی می‌رود، در هر تفریحی که مردی احتیاج دارد، در هرجنگالی که مردی به‌پا می‌کند و هر زمان که مردی می‌میرد، زنانی هستند که با گریه و التماس کردن، با رقصیدن و آواز خواندن، با دعا و ندبه و با موی و روی خراشیدن و شیون زدن، چهره بی‌مایه ی مردان خود را پُررنگ می‌کنند.

کیمیایی در فیلم‌هایش، میان دو فرهنگ سنتی و مدرن، بلاتکلیف است. می‌کوشد به‌تحلیل ظاهراً واقع‌نگر امروزی بپردازد، اما در نهایت احکامش از اخلاقیات فرهنگ سنتی سرچشمه می‌گیرد. از طرفی با تعهد و مسئولیت و واقع‌نگری ی امروزی آشنا است که پسند روشنفکران است و از طرفی داعیه‌دار «فرهنگ غیرتی- لومپنیسم» است که پسند توده‌هاست.

مسعود کیمیایی

هم کنایه‌های روشنفکری دارد و هم اخلاق سنتی را تأیید می‌کند و آوار این بلاتکلیفی در فیلم‌های او بیش از همه، بر سر نقش زن، خراب می‌شود. در فیلم‌های کیمیایی عموماً به دو دسته زن برمی‌خوریم: زنان «خوب» و زنان «بد».

1- زنان «خوب»، زنانی هستند غم‌خوار، چشم به در و چشم به‌راه مردان خود. آنها خودشان هیچ نیستند. زنانی بدون تخیل و تدبیر و چشم‌انداز. بدون آرزو، بدون رؤیا - حتی درخلوتشان-، ناتوان از تغییر دادن وضعیت خود یا دیگران، حتی بدون کوشش کردن. فاقد قدرت تصمیم‌گیری و بدون تأثیر در فکر و عمل دیگران. زنانی که ممکن است گاهی نق بزنند ولی به‌رحال به‌هرچه پیش آید راضی‌اند. زنانی مانند مادر قیصر، مادر رضاموتوری، نامزد صبور قیصر، مرجان بی‌کلام داش‌آکل، شوکت فیلم خاک و زنان گریان سفر سنگ.

2- زنان «بد»، زنانی هستند که به‌هردلیل، کاری جز ضجه‌زدن و التماس‌کردن می‌کنند.

تمام زنانی که - درست یا نادرست- برای خودشان عقایدی دارند و تا حدودی می‌توانند در مورد زندگی ی خود تصمیم بگیرند. مثل زن امروزی ی فیلم خاک، زن امروزی ی فیلم بلوچ، زن امروزی ی فیلم رضاموتوری و امثال آن‌ها.

معیار این ارزش‌گذاری طبیعتاً فرهنگ سنتی و دقیق‌تر «فرهنگ غیرتی-لومپنیسم» است و وقتی کیمیایی می‌خواهد از چارچوب قفس خود قدمی فراتر بگذارد، دو نوع زن دیگر می‌آفریند:

1- زنانی که امکان چرخش دارند و طبیعتاً از زن «بد» به زن «خوب» تبدیل می‌شوند، مثل زن امروزی ی بلوچ و زن فیلم گوزن‌ها.

2- زنانی با مفهوم استعاری. مثل زن فرنگی در فیلم خاک و زن فیلم غزل.

ظاهراً زن فیلم خط قرمز در تقسیم‌بندی ی بالا نمی‌گنجد، اما چنان‌که خواهیم دید کیمیایی با تغییراتی که در فیلمنامه ی بیضائی، شب سمور، داده است یکبار دیگر دست به‌آفرینش زن آشنای ی خوب خود زده است.

نویسنده ی این مقاله پیشاپیش می‌داند که تقسیم‌بندی ی آدم‌ها به‌شکلی که گذشت از بنیاد غلط است، مگر در آثاری که در آن مردم فقط به بد و خوب تقسیم شده باشند نه به انسان‌های رو به‌کمال و درگیر شرایط. از این‌رو تمام زنان در فیلم‌های کیمیایی دچار فقر فرهنگی هستند که ناشی از نگاه کارگردان به‌زن است. منتهی او نوعی بی‌فرهنگی را خوب و نوعی را بد می‌داند. زن بی‌فرهنگی که غرور مرد را راضی کند «خوب» است و زن بی‌فرهنگی که در برابر غرور مرد بایستد «بد» است.

شاید آن‌چه کیمیایی در مورد زن در فیلم‌هایش می‌گوید، عمدی نباشد و از ناخودآگاه او تحت تأثیر ارزش‌های غلط و رایج جامعه و فرهنگ مسلط بر آن سرچشمه گرفته باشد، اما نکته در این‌جاست که هنرمند باید آگاه باشد و بدون فکر، ارزش نادرستی را که در جامعه مطرح است تأیید نکند و بکوشد تا نشان دهد اگر زنان دچار چنان افولی هستند بی‌شک اشکال در نظامی است که با تحمیل شرایط نابرابر و ارزش‌های غلط و منفی ی خود آنان را ندیده گرفته و سرنوشتشان را انکار کرده است. ■

برای مطالعه کامل مقاله به سایت سینمای آزاد مراجعه کنید:

<http://www.cinemaye-azad.com/others/others24.html>

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

آیا از بام منزل و یا کارگاه خود استفاده بهینه را می برید؟
 آیا بخشی از زمین کشاورزی و یا غیر کشاورزی شما بلا استفاده است ؟
 آیا می دانید که می توانید علاوه بر تولید برق از انرژیهای پاک و تجدید پذیر در ضمن ایفای نقش انسانی خویش در کمک به بهبود محیط زیست، می توانید سرمایه گذاری مطمئن با بازدهی تا بالای ۱۴ درصد در سال را نیز داشته باشید ؟
 آیا می دانید قرارداد ، مبلغ خرید برق تولیدی از شما و پرداخت ماهانه آن به شما تا حداقل ۲۰ سال توسط اداره برق اوتاریو تضمین می شود؟
 آبا می دانید طرف قرارداد شما دولتی است؟

جواب سوالاتن و بیشتر را از همراه صدیق و فنی خود مهندس امیر مکی با بیش از ۱۶ سال سابقه در زمینه طراحی ، نظارت و مدیریت پروژه های انرژیهای تجدید پذیر بپرسید .

خدمات مشاوره ، امکان سنجی ، مدیریت پروژه و نظارت بر اجرای سیستمهای انرژی خورشیدی و بادی .

- مشاور و مدیر پروژه های تولید برق از انرژیهای خورشیدی و بادی در اونتاریو
- تکنولوژیست ثبت شده در تورنتو (OACETT)
- عضویت در سازمان انرژی خورشیدی از سال ۱۹۹۴
- دارای مدرک فوق لیسانس معماری با بیش از ۱۴ سال تجربه در زمینه تخصصی اجراء و استفاده از انرژیهای نو در ساختمان
- دارای مدرک و سابقه مدیریت اجرایی از سازمان مدیریت صنعتی

شماره تلفن همراه: ۶۴۷ ۲۸۱ ۷۶۷۲
 پست الکترونیک: amir.makkie@gmail.com



گویم هیچ گاه استالین، بابای تو نخواهد شد و روس ها تا زمانی تو را دوست دارند که نوکری آنها را بکنی. مواظب خودت ودوستانت باش. سوار اسب دیگران نشوکه تو را به زمین می زند وبا ریسمن پاره اجانب خود را به چاه میاندازکه نوکری نباید کارایرانی باشد.ایرانی باید نوکرواقای خودش باشد

دکترارانی درزمینه کتاب های علمی، آثاریرا نوشته که درنوع خود بسیارارزشمند هستند:

- کتاب فیزیک در12بخش
- کتاب شیمی در 12 بخش
- کتاب بیولوژی نباتات
- کتاب بیولوژی حیوانات
- کتاب پسیکولوژی (علم روح)
- اصول مادی دیالکتیک
- دکترارانی رساله های زیر را تألیف وبرخی را تدوین نموده است:
- تئوری های علم
- کاتالیزورها وجوهرهیوفسفروز
- بررسی رباعیات خیام
- بررسی در تألیفات ناصرخسرو
- بدایع سعدی
- رساله فی شرح، اشکل من مصادرات اقلیدس- حکیم عمرخیام.
- کتابهای زیررا دکترارانی دردست تألیف داشت که پس ازمرگ وی برخی از آنها منتشرشد.
- دینامیک اتم و امواج
- لابراتوارو صنعت فیزیک وشیمی
- دینامیک در دینامیک
- دیالکتیک عمومی
- شترنج
- سی سال ایران
- شعله تاریخی آهنگر
- پشت آن دیواربلندک
- تاریخچه افکارو متفکران

10. از لای اوراق باطله
 گرچه دوران زندگی دکتر ارانی بسیار کوتاه بود ولی آثار علمی وسیاسی به جای مانده از اوبسیار گسترده و عمیق وماندگاراست. یادش گرامی و ماندگارباد

مرد با دانشی چون ارانی، گرچه عضو گروه موسوم به 53 نفر بود، اصولاً نظامی چون نظام شوروی را قبول نداشت. او معتقد بود که از پیشوایان بزرگ روس هم بهتری فهمد.

کسانی که با ارانی درزندان بودند و اغلب افراد باسوادی بودند مثل احسان طبری، بزرگ علوی، انورخامه ای، نورالدین کیانوری ودیگران، همه معتقد بودند وهستند که دکترارانی درمیان مبارزان ایران جایگاه والایی داشت.

ارانی تا پایانی عمر و زمانی که آخرین لحظات زندگی خود را درزندان می گذارند، هرگز اظهار زبونی وپشیمانی نکرد ودراندیشه اش تجدید نظر نکرد وبا اعتقاد راسخی که داشت به آرمان هایش وفادار ماند. او می گفت به آنچه عقل من به من می گوید معتقدم وتاکنون نتوانسته ام به چیزی بهتر از آنچه می اندیشم، دست یابم. به همین جهت من اینم که هستم.

بزرگ علوی درمونیک می گفت من درست تر و صحیح اندیش ترازدکتر تقی ارانی ندیده ام. پس از انقلاب اسلامی عده ای از کسانی که در دامن حزب کمونیست شوروی بزرگ شده بودند واز پستان حزب توده ایران ودرحقیقت روسیه شوروی تغذیه می شدند به جان هم افتادند و کوشیدند تا گناهان خود را به گردن یکدیگر بیندازند و استغفارگوین، همدیگر را رسوا نمایند، احسان طبری به اسکندری، اسکندری به رادمنش و رادمنش به یزدی وکامبخش ویزدی به کیانوری و..... خلاصه همه سفره های خیانت را برای مردم بازکردند ولی هیچ کدام جرأت نکردند به نامدارانی چون فرخی یزدی، خسروروزبه ودکترارانی وصله ای بچسبانند. روح این دلیران میهن شادباد.

مرحوم نصراله اسفندیاری که از مرحوم دکترارانی وزنده یاد فرخی بازجویی کرده بود براین نقل کرده است که روزی براین قطعه کاغذی آوردند که دکترارانی به طوری می خواسته آن را به خارج از زندان بفرستد تا به دست عظیم برادرستارخان برسد. من آن نامه را خواندم وسپس دستور دادم تا به عظیم برادرستارخان درتیریزبرسانند، من آن نامه را رونویسی کردم. در نامه آمده بود: عظیم عزیز، برادرتو یکی از پیش کسوتان آزادی ایران بود. چون تو را هم مثل او دوست دارم به تو می



دکتر تقی ارانی ، اندیشمند و مبارز ملی

علی ضرابی

به صدرنام آن دانش پژوهانی که نادیدند برنایی

نویسد خامه ی دانش شما هرگز نمی میرید

به

صدرنام آن دانش پژوهانی که نادیدند برنایی

نویسد خامه ی دانش شما هرگز نمی میرید

یکی از اندیشمندان و شخصیت های بزرگ سیاسی ومبارز آزادی خواه ایران درقرن کنونی، دکترارانی است. که با زندگی خود، راه آزادی مردم را هموار و درخت آزادی را آبیاری کرده است. او را می توان در ردیف قهرمانانی چون ملک المتکلمین، ستارخان، باقرخان ، فرخی یزدی، خسرو رزوبه و.... به شمار آورد.

دکتر تقی ارانی که یکی از بزرگان جامعه دانش و ادب ایران بوده، از اندیشمندان ونظریه پردازان سیاسی بوده است که جان خود را در راه اعتلا وسرافرازی ملت و مملکت خویش، فدا کرده است.

او می دانست و یقین داشت که زمامداران خود فروخته وزبون، طاقت تحمل اندیشه ها ودرک حقایقی را که او می گوید، ندارند.

دکتر تقی ارانی، فرزند ابوالفتح ارانی کارمند وزرات دارایی بود وسال تولدش را، مادرش درپشت قرآن، 1281 نوشته بود. او هنگامی که کارمند وزرات جنگ بود برای ادامه تحصیل به آلمان اعزام شد وچون مدارج تحصیلی را با نمرات بسیار خوب وعالی، می پیمود، دانشگاه هرگراز او مطالبه هزینه تحصیلی نکرد. پس از اخذ درجه دکترا، دردانشگاه برلین به عنوان استاد ادبیات شرق به تدریس پرداخت.

دکترارانی در دوران زندگی وتحصیل درآلمان چند کتاب بسیار ارزشمند خود را منتشر کرد. ارانی در سال 1309 به ایران بازگشت وچند سالی در وزارت جنگ به ادامه خدمت پرداخت ودرسال 1315 به وزارت صنایع منتقل شد. درضمن دکترارانی ازسال 1312 مجله سیاسی و علمی دنیا را منتشر کرد که تا آن زمان، چنان مجله پرمحتوایی درایران منتشر نشده بود.مجله دنیا تنها مجله ایرانی بود که نیاز جوانان نوجو وپیشرو را برآورده می کرد. دکترارانی، در اوج شکوفایی عمرو شکوفایی اندیشه اش، به زندان رژیم افتاد. رژیمی که تحمل اندیشه های آزادی خواهانه او را نداشت.

هنگامی که دکترارانی در زندان بود، عمرش را در دخمه ای که عمداً به طور مصنوعی در آن رطوبت ایجاد کرده بودند و روزنه ای به خارج نداشت، سپری کرد ودر همان دخمه مرطوب وتاریک بود که به دست دژخیمان رژیم درسال 1318 در زندان قصر به شهادت رسید. اوبه هنگام شهادت 36 سال داشت.

دکترارانی که نمی توانست با آن احساس مردم دوستی وآزادی خواهانه واندیشه ژرف نگرش، با بی تفاوتی از فساد وتباهی ونابسامانی هایی که به دست یک مشیت خائن وفاسد وغارتگر بر ملت ایران تحمیل شده بود، بگذرد، پس از شهادتش، شایع کردند که او کمونیست وطرفدار روس ها بوده است. در صورتی که به باور من،



اسیر حرص مالکیت مرد شد.

اکنون چو برده ای صبور

بر حال زار خود بگری

و با اشگ هایت

دریایی از خشم را

بر غاصبان شوکت گذشته ات

روانه کن

من در انتظار دوباره آمدنت هستم.

سیامك ستوده

ای الهه عشق

آه ... ای الهه عشق

مادرِ زمین

خالقِ هستی

بنگر چه رفت بر تو

چگونه قلب تو و طپش های گرم آن

پامال قدرت و حرص داشتن شد.

چگونه گنجینه های لطیف عشق تو

که بر هستی آلوده ی خویش

نماز می گذاری

بی خبر از آن که خود را یافته ام

آنزمان که با دستانم

کار را آفریدم

و با مغزم

دشت های تواناتری را

من برابری خود را می یابم

در کشاکش این جنگ نابرابر

سرم را چون خمیری بی شکل

بر مسیر تجربه می کویم

مرا با پس مانده های زباله ی تاریخ

دیگر کاری نیست

من راه سبز ترا

باور ندارم

باور من بر سرخی راه من است

و تو ای زن

چه فرقی می کند کجای جهان ایستاده

ای؟

دستان مهربانت

پیام آور نسیم کدام سرزمین است؟

من و تو یکی هستیم

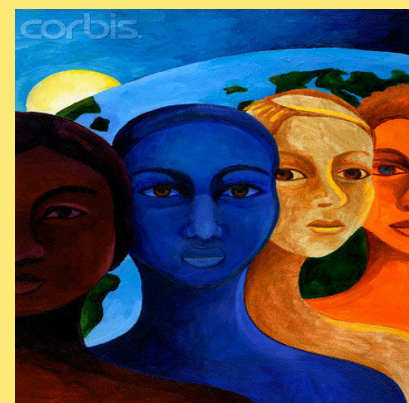
و بی عدالتی محکوم

دستمان یکی می شود

آن زمان که استوار

بر راه سرخمان ایستاده ایم.

از : رها



زن

من یک زنم

از جنس زمان

زخم کهنه مرا

سوهان مکش

خود چاره ی درد خویشم

دستان آلوده ی خود را

در همصدایی ی من

چه فریبکارانه بالا گرفته ای

خود می دانی

بر سطر سطر قانونتان

قصدی از تاراج نهفته است

که تو با تزویر

کمر به آن بسته ای

گویی

سرابی بیش نیستی

دوست دارم

فردا می خواهند گلی دیگر را پر پر کنند

مگر نمی شنوید؟ طناب دار بر گردن اوست

فریادم که حتماً صدای تو هم هست در فضا می

پیچد

ولی افسوس، همه در خوابیم

بدون اینکه، نه ساغری باشد نه می ای

باز هم خواهش و تمنا

از جنایتکاران سی و یکسال حاکم، بر میهنمان،

« او را آزاد کنید »

می دانم، صدای اعتراض از هر سو بلند است !

اتفاقاً، حقوق بشر هم ، ساکت نیست!

ولی این اعتراض، پاسخ من و تو نیست.

باید او را از دستان اهریمنان بر میهن

رهایش کنیم !

راستی از خود سؤال کرده اید

تا کی بشنویم و بخوانیم

... اعدام شد .

آدینه 14 اسفند 1388

طناب دار در آسمانی که دیگر، زیبایی رنگ آبی هم

را در خود ندارد

رقص مرگ را ندا می دهد، و من در زمین، نظاره

گر . آن رقص خونینم

شب تهی از آسمان بی ستاره

آرام همچون شبهای دگر، در پهنه ظلمت

به خواب سنگین تر از تاریکی

چون دریای بی جنبش

زندگی روز مره را می گذرانم

او را دیگر، در روز و شب جستجو نکن

ولی ما هنوز، شبها و روزهای خواب را داریم

دریغ، این کابوس ادامه دارد

باز هم در خیل سیاهی های شب

دشنه ای آماده قطع کردن فریاد آزادیست

زندگی من انسان

هر روز با شنیدن خبر دردناکی سپری می شود

فکر آن کابوس ها، قلبم را به درد می آورد

لحظه ای خود را جای او می بینم

نه، نه، حتی تصورش هم از اراده من خارج است

هر چند ناتوانم، ولی فریاد بر می آورم



پویان انصاری

Pouyan49@yahoo.se

باز هم طناب دار !

راستی شنیده اید می خواهند اعدامش کنند!؟

آخش، گناه دارد، خیلی جوان است!

بیچاره مادر و پدرش

این روزها که روشنایی اش، ابر تیره ای است بر

میهن

چه ساده و راحت این کلمات شنیده می شود

لحظه ای بعد ...

او نمی تواند به گوید، منم مانند تو، زندگی را

فریاد شوای زن

بمناسبت 8 مارچ روز جهانی زن

2010/03/06

سوما شاعره ای افغانی است که خودش می گوید "همه تجارب این دنیایی زن ستیز را با پوست و گوشتم احساس کرده ام و از نزدیک دیده ام. مدت ها میشود که شعر می گویم به این واقعیت باور دارم که آزادی زن بسته به آزادی جهان ازپنجه های سرمایه و امپریالیزم است، تازمانیکه استعمار واستثمار وجود دارند زن آزاد شده نمی تواند - بسته به هیچ حزب و سازمانی نیستم و همه انقلابیون واقعی را دوست دارم و سالهاست که مبارزه میکنم حتا در زمانی که هنوز واقعا حقانیت این "راه" برایم معلوم نبود - در خانواده روشن فکری بدنیا آمده ام. تا جای که بتوانم دختر و پسر جوانی دارم که متقاعد کردن آنها بسیار مشکل است. بنظر آنها من کافر بیدینی بیش نیستم.

تو بنشان در باورت نه

تو بگو نه

نه ،نه، نمی خواهم،دیگر نمی خواهم

تو بگو نه

ولی هرگز نگو نمی توانم

زیرا من نیک می دانم که تو میتوانی

تو توانایی ای زن

تو نیمه زمین، نیمه ای آسمانی

تو پر توانی

با خون تو، آری با خون تو

و با خون فرزندان

این ماشین عظیم سرمایه می چرخد

دنیا به کام این پست ،این دنی ،این فرو مایه می چرخد

دیگر بس است

عزیز من ،مادر من ،خواهری من

دیگر بس است ،دختری من

دیگر بس است

سالها در کوره راهی زندگی زجر کشیدی

خاموش گریستی

اکنون دیگر فریاد شو

که نمی خواهم ،دیگر نمی خواهم

بگسل این حلقه های زنجیر را

بدور افگن،مذهب پر تذویر را

بگشا تو قفل زولانه

بگو نه نه نه

شهادت بده به درخشش خورشید

نگذار در ته سیاهچال بیوسی

مشو خاموش در پرده ازشرم وحجاب

مشو مدهوش که است سرمایه یک سراب

تو فریاد شو دیگر باره فریاد شو

مشتی بدهن استبداد شو

بگو نه نه نمی خواهم،دیگر نمی خواهم

تا به کی آه، تا به کی؟

در غرب زیر پای دژخیم سرمایه می پوسی

گاه عرضه بازاری همچو جنسی

در شرق در زیر حجاب سیاه امپریالیزم

در پنجه های خون آشام ارتجاع

این نوکران سیا

تحقیر می شوی،توهین می شوی

آری ،آری، آری

در شمال و جنوب،شرق و غرب، حقت می خورند

ترا همچو جنسی می فروشند

زیر سیاه سنگ مذهب مدفونت می کنند

گاه گوشت برد جاهلی و گاه بنی

گاه در گرداب اوهام وخرافات مجنوننت می کنند

گاه زنده می سوزانند ترا

ای زن بر خیز بر پا

ای زن بر خیز بر پا

بدور ریز این چادر ظلمت را

مشت شو،فریاد شو

بر هم زن کاخ بیداد شو

بکوب بدهان دژخیم

بگو نه نه نه

نمی خواهم ،دیگر نمی خواهم

همچو جنسی عرضه بازار شوم

یا بهر سود تو طالب خریدار شوم

نمی خواهم دگرحیل ای تقدیر را

میگسلم این، حلقه های زنجیر را

دیگر نمی خواهم بار بار کوبیدن

خاموش شدن در گوشه ها خزیدن

بگو بگو ای زن بگو

نمی خواهم، دیگر نمی خواهم

دیگر نمی خواهم.

(سوما کاویانی)

چاپ رسیده است.

ژاله عالمتاج قائم مقامی که در اسفند ماه ۱۳۶۲ به دنیا آمد، پس از زیستنی دشوار بی آنکه قدر و ارزش او بر جامعه ادبی و زنان میهن ما آشکار شده باشد، در پنجم مهر ماه ۱۳۲۵ دیده از جهان فرو بست. باشد که بیش از اینها نام و یادش را گرامی بداریم.

برگرفته از: سایت ایران امروز

ژاله عالمتاج قائم مقامی



داده بود. این دختر را به پیروی از شأن و منزلت خاندانی عالم تاج نام نهادند و ژاله نامی ست که او بعدها برای امضای اشعار خود برگزید تا شاید از گزندها مصون بماند و یا شاید ازسر بیزاری از این معنا که خود یافته بود:

تاج عالم گر منم بیگفتگوی

خاک عالم بر سر عالم کنی

چه کسی باور میکند که صد سال پیش از این، زنی در ایران، ازدواج ناخواسته را با تن فروشی برابر نهاده و آنرا سروده باشد؟! ای ذخیره کامرانهای مرد

چند باید برده آسا زیستن؟

تن فروشی باشد این یا ازدواج؟

جان سپاری باشد این یا زیستن؟

و یا باز در جای دیگر:

مرد سیما ناجوانمردی که ما را شوهر است

مر زنان را از هزاران مرد نامحرم تر است

آن که زن را بیرضای او به زور و زر

خرد

هست نا محرم به معنی، ور به صورت

شوهر است

عالمتاج قائم مقامی مادر شاعر معاصر

پژمان بختیاری است و دیوان

اشعارشهر آنچه که باقیمانده

استتوسط ایشان در سال 1345 به



ژاله عالمتاج قائم مقامی

آزاده زنی، زندانی زمانه!

چکیده ای از مقاله:

ملیحه محمدی

در جسارت فکر و اندیشه پیش کسوت فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی است یکقرن پیش از این میزیسته است. ۲۲ سال پیش از پروین اعتصامی چشم به جهان گشوده بود. اما دریغا! بسیار کم میشناسندش. آزاده زنی که در دورانی از زمان، و مکانی از جهان به دنیا آمد که دانش و آزادی برای زن حاصلی جز رنج نمیآورد، و او جان هوشیاری که سر تسلیم به زمانه خود را نداشت. از کجا و از کدامین روزنهای همه به هراسناکیها گشوده، جهانی دیگر را پاییده بود که امید رهایی زن فردا را در آن خراب آباد که نه دشمن ، بلکه انکار زن بود، سرود:

باکی از طوفان ندارم، ساحل از من دور نیست

تا نگوئی گور توست این سهمگین دریای من
زیر دستم گو مبین ای مرد! کاندر وقت
خویش
از فلک برتر شود این بینوا بالای من
کهنه شد افسانهات ای آدم! آخر گوش کن
داستانی تازه میخواند تو را حوای من
گر بخوانم قصه، گویی دعوی پیغمبری ست
زانچه در آئینه ببند دیده بینای من

اسفند ماه ۱۳۶۲، در قصبه فراهان نوزاد دختری متولد شد، نواده پسری میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی میشد، وزیر دانشمند عباس میرزا نایب السلطنه، معلم و مرشد میرزا تقی خان امیرکبیر! کسی که عباس میرزا اولین اصلاحات منظم اداری در تاریخ ایران را به دانش و درایت او انجام

رابطه هنرمندان و یا ساده دلان سیاست را با رژیم جمهوری اسلامی و اصلاح طلبانش توضیح دهد، خیلی روشن می گوید: جمهوری اسلامی مثل چاه فاضلاب است. حالا درش باز شده و یک عده را انداخته بیرون، بعضی ها می گویند: به! به! چه بویی می دهند! چه معطرند!

و امروز، پنجشنبه، هشتم بهمن ماه 1388. آخرین کلمات را می نویسم که خبر اعدام محمدرضا علی زمانی و آرش رحمانی پور در آستانه «جشن» 22 بهمن و همزمان با جشنواره فیلم فجر می رسد. کجا هستند آن هنرمندانی که علیه اعدام جوانانی که در بیدادگاه های انقلاب اسلامی نوبت خود را انتظار می کشند در پرده سینما بیاویزند؟ در جشنواره حقارت و سانسور فجر؟ با این پرسش بهتر می توان به معنای «فاضلاب» پی برد و آن را به «چاهکی» نقب زد که زمانی صادق هدایت گفته بود.

پنج سال پیش، در ژوئن 2005 بود که در مقاله «فرار به عقب» درباره موضع برخی از هنرمندان نسبت به «انتخابات» ریاست



بصیر پیش از آنکه با فیلم کار داشته باشد، با جایگاه فیلمساز و وجدانش نسبت به

قدرت حاکم کار دارد. حالا که معمای جمهوری اسلامی حل می شود و جشنواره های بین المللی به سینمای آن که تا حالا مرتب در حال جایزه بردن بود، بی اعتنایی می کنند و کارگردانان خارجی حاضر نیستند در مراسم رژیم شرکت کنند و یا آثار خود را به جمهوری اسلامی بفرستند،

جمهوری و گزینش بین رفسنجانی و احمدی نژاد نوشته که یک مثل آلمانی می گوید: آدم در خوکدانی به خوک تبدیل نمی شود ولی بوی خوک می گیرد. این همان حرف و درد بصیر نصیبی درباره اغلب هنرمندان ایران است. هنر آنها ربطی به مفهوم والا و فاخر آزادی ندارد. آزادی اتهامی است که اعدام در پی دارد و ایران چهل و دو سال پس از 1968 هنوز هنرمندانی چون گدار و تروفو در خود نپرورده است. در عوض دانشجویان و جوانان ایران امروز یک سر و گردن تاریخی بلندتر از دانشجویان 1968 هستند آن هم به دلیل اتهام شان: آزادی!

28 ژانویه 2010

برگرفته از سایت ژورنالیست

http://www.alefba.com/article/Kayhanlondon_04Feb10.htm

زند: ژان لوک گدار! شاید خیلی ها ندانند گدار چه گرایش فکری داشت، ولی این اقدام او در تاریخ اجتماعی هنر باقی ماند.

ژان لوک گدار و چند تن از فیلمسازان در اعتراض به سرکوب جنبش دانشجویی 68 به مدیران فستیوال جشنواره کان نامه نوشتند و از آنها خواستند این جشنواره را در پشتیبانی از دانشجویان برگزار نکنند. مدیران جشنواره اما پاسخ دادند ما به سیاست کاری نداریم! ولی پس از آنکه به دلیل اعتراض هنرمندان نمایش بسیاری از فیلم ها نیمه کاره ماند، یک شب گدار و فرانسوا تروفو خود را به پرده سینما آویزان کردند تا سرانجام توانستند با استعفای هیئت داوران، جشنواره را به هم بزنند! بصیر با زهر خند می افزاید: حالا اگر عده ای بروند و جلوی جشنواره برلین به حضور سینمای رژیمی اعتراض کنند که دانشجویان را وحشیانه سرکوب می کند، می گویند چقدر شماها غیردمکرات هستید!

وجدان بیدار

بصیر پیش از آنکه با فیلم کار داشته باشد، با جایگاه فیلمساز و وجدانش نسبت به قدرت حاکم کار دارد. حالا که معمای جمهوری اسلامی حل می شود و جشنواره های بین المللی به سینمای آن که تا حالا مرتب در حال جایزه بردن بود، بی اعتنایی می کنند و کارگردانان خارجی حاضر نیستند در مراسم رژیم شرکت کنند و یا آثار خود را به جمهوری اسلامی بفرستند، و در خود ایران همان هنرمندانی که در تمام این سال ها برای شرکت و برنده شدن در یک جشنواره حقیر و بی مایه و به طرزی مضحک سانسور شده سر و دست می شکستند، امسال از شرکت در آن امتناع می ورزند و حتی برخی از همان ها «جشنواره های دولتی» را «بی بنیاد» می نامند، آری، حالا معلوم می شود که جایگاه هنرمند نسبت به قدرت مهم است. و نه تنها هنر هنرمند، بلکه هنر همگان در این است که این جایگاه را زمانی تشخیص دهند که دوران رکود و سکوت و سودجویی و فرصت طلبی است. دوران نام و نان است، و نه دوران جنبشی که خیابان را زیر پای خود به لرزه در آورده است. تعیین جایگاه در چنین شرایطی، پاسخ دادن به یک معمای حل شده است. این تجربه در تمامی رژیم های ایدئولوژیک یکسان است. همواره کسانی ماندند که به اتهام آزادی حذف و تبعید شده بودند. و کسانی خیلی راحت به فراموشی سپرده شدند که حتی جوایزشان نیز کمکی به رؤیا و حرص جاودانگی آنها نکرد.

امروز در ایران، رژیم همان رژیم است و مردم همان مردم! در کیفیت هیچ کدام هیچ تغییری روی نداده است. مناسبات اما تغییر کرده است. این تناسب قدرت است که بیش از پیش سبب صراحت رژیم و مردم، هر دو، و در نتیجه سبب جابجایی افراد می شود.

در تمام این سالها بصیر نصیبی تلاش کرد رشته ظاهرا نامرئی بین رژیم و سینمای جمهوری اسلامی را چنان پررنگ کند که هر چشم کم سویی نیز آن را ببیند. مگر آنهایی که تصمیم گرفته بودند نبینند و حالا مردم معترض چشم آنها را نیز باز می کنند. قلم ها بر کاغذ و زبان ها در دهان به سوی دیگری می چرخند. بصیر اما همواره در یک جهت، علیه این رژیم، و تند و تلخ و صریح حرف زده است. با کسی تعارف ندارد. هنگامی که می خواهد

اتهام: آزادی!

برای بصیر نصیبی

نوشته: الاله بقراط



را با حدود چهارصد فیلم ساخته شده در تبعید در اختیار برگزارکنندگان قرار داد تا این جشنواره را در پشتیبانی از جنبش اعتراضی مردم ایران برپا کنند.

هم سینمای آزاد و هم سینمای تبعید جامعه ایران با نام بصیر نصیبی گره خورده است. او تاریخچه سینمای جمهوری اسلامی را از بر است و آرشیوی از اسناد منتشر شده توسط خود رسانه های رژیم گردآوری کرده که بیانگر مناسبات هنرمندان سینما و نظام اسلامی است که بر کار آنها نه تنها نظارت بلکه هدایت و حکومت می کند. بصیر می داند چه داستانی پشت هر جایزه ای است که به ایران رفته است و آن را بر اساس همان چیزی که در خود جمهوری اسلامی منتشر شده، مستند می کند. می گوید: «جمهوری اسلامی تنها جایی است که برای جایزه ها یش موزه درست کرده است!» همین موزه خود نشانگر آن است که چنین جوایزی که در همه جای دنیا جزو اموال شخصی به شمار می روند، فراتر از «هنرمند» و «هنر» داد و ستد شده اند.

بصیر شورشی و عاصی است. آشتی ناپذیر است. چه با رژیم گذشته و چه با رژیم کنونی، و حتی با رژیم آینده! با خنده و رضایت درباره «بیانیه پنج ماده ای ما زنان برای برون رفت از 'بحران'!» می گوید: «این بیانیه رژیم بعدی را هم سرنگون می کند!»

ولی بصیر می داند در کدام رژیم «سینمای آزاد» را بنیان گذاشت و در کدام رژیم از «سینمای تبعید» سر در آورد. آنچه در یک فرهنگ ناصداق، به ویژه در میان به اصطلاح «روشنفکران» نقطه ضعف او به شمار می رود، در عین حال نقطه قوت اوست: برخلاف خیلی از مدعیان، در کارش راستگو و صادق است. از همین رو در برابر دروغ و دورویی و کلاشی و توجیه، آشتی ناپذیر است.

برای او هنر جدا از هنرمند وجود ندارد. بهترین کار هنری از یک هنرمند دروغگو و خودفروخته برایش پیشیزی ارزش ندارد. در این زمینه تجربه تاریخی در دست دارد: آنچه از سینمای رژیم های ایدئولوژیک بر جای ماند! رژیم هایی که در آن هرگز هنر مستقل و آزاد نمی تواند وجود داشته باشد و هنرمندانی که چنین ادعا می کنند، تنها به خودفروشی مشغولند.

دم جنبانیدن هنرمندان برای قدرت، در هر رژیمی که باشد، حتی دمکرات، از تاب تحمل بصیر نصیبی خارج است، چه برسد به رژیمی مانند جمهوری اسلامی! او از این رژیم نفرت دارد و به هنر و هنرمند و با تفکری که در خدمت آن باشد، یا با آن لاس بزند، بسی بیش از آن نفرت می ورزد. هنگامی که با شور و هیجان اطلاعات خود را درباره سینمای تبعید در اختیار تماشاگران جشنواره قرار می دهد، با دلی شکسته از یک نامدار جهان سینما مثال می

چهار دهه پیش، تنی چند از فیلمسازان نامدار فرانسه از مدیران فستیوال کان خواستند این جشنواره را در پشتیبانی از جنبش دانشجویی 68 برگزار نکنند. مدیران جشنواره گفتند ما را با سیاست کاری نیست! اما گدار و تروفو خود را به پرده سینما آویختند تا توانستند جشنواره را به هم بزنند! ایران با همه جنجالش بر سر سینما، هنوز هنرمندانی چون گدار و تروفو در خود نپرورده است تا علیه اعدام جوانان خود را به پرده سینما بیاویزند. در عوض، دانشجویان و جوانان ایران امروز یک سر و گردن تاریخی بلندتر از دانشجویان 1968 هستند، آن هم به دلیل اتهام شان: آزادی!

معلوم است که بیشتر از سی و یک سال پیش بود. من هنوز به دبیرستان می رفتم و هر بار با علاقه به تماشای برنامه تلویزیونی ای می نشستم که جوانی آن را اجرا می کرد با موهای بلند و شلوار تنگ پاچه گشاد که آن سالها مد بود. نام و چهره اش دیگر برای کسانی که به دنبال فضای دیگری بودند، آشنا بود چرا که از سال 1347 موجی را بر فراز آب راکد «فیلمفارسی» خیزانده بود که همان عنوانش گویای جنبش و تحرک بود: سینمای آزاد!

سینمای آزاد تنها ده سال در کشور زندگی کرد و با پیروزی انقلاب اسلامی راهی تبعید شد. با این همه، در همان ده سال با کمترین امکانات، سینما و گروهی از تماشاگران را به حرکت در آورد و با جذب جوانان، دنیای دیگری را در سینمای ایران به نمایش گذاشت و تاریخچه آن را پر بار ساخت. سینمای آزاد در دوران کوتاه فعالیت خود در بیست شهر کارگاه فیلمسازی داشت و با سیصد سینماگر عضو، هزار فیلم هشت میلیمتری ساخت. نزدیک به هزار نفر عضو سینه کلوب سینمای آزاد بودند و در هر جشنواره ای که برگزار می کرد بیش از سه هزار نفر شرکت می کردند.

سینمای آزاد

پس از چهل سال، در سرمای سخت برلین که هیچ کس فکر نمی کند برای دیدن فیلم های سینمای ایران در تبعید، کسی حاضر باشد از خانه بیرون برود، میل های کهنه و قدیمی، ولی راحت «سینما رنگین کمان» در محله مشهور کرویتزبرگ، تقریباً در همه فیلم هایی که در طول دو روز و نیم به نمایش در آمد، پر از تماشاچی، اکثراً آلمانی، است. برخی تا نزدیک پرده روی زمین نشسته و یا ایستاده اند.

بصیر نصیبی به گفته خودش در برگزاری این جشنواره نقشی نداشت جز اینکه آرشیو فیلم اش

هنر در جامعه طبقاتی

امین قضایی

"پدرانمان در گذشته به صدای توپ رقصیده اند . اکنون رقص اندوهبار، موسیقی قوی تری می طلبد : دینامیت بگذاریم، دینامیت بگذاریم".
(ماری کنستان – کفاش انقلابی فرانسوی قرن نوزدهم)

"ما از هنر هیچ سر در نمی آوریم مگر آنکه ابزار تبلیغاتی یک مبارز باشد. یک کالا اگر به درد نخورد این شرافت را دارد که در ته یک سطل آشغال آرام بگیرد و از نظرها پنهان شود. هنری وجود ندارد که برای تبلیغات ساخته نشده باشد ، پس آشکارا اعلام می کنیم هنر بورژوازی با انکار جنبه ی تبلیغاتی و ایدئولوژیکی اش ، یک شیاد تمام عیار است. من یقه ی همه هنرمندان را خواهم گرفت و از آنها خواهم پرسید که برای چه کسی تبلیغ می کنند.

اکنون جنگ طبقاتی آغاز شده است. ماشین جنگی و فاشیستی رژیم چرخهای خود را برای خرد کردن جنبش های اجتماعی دانشجویی و

کارگری به کار انداخته است ، آن بخش از بورژوازی ناراضی و برکنار شده از سفره ی نان و خون کارگران ، بزدلانه به سوراخهایش خزیده است. بندگی از پس چهره بزک کرده شهروند سرمایه داری عریان گشته و انسان آرمانی خود را جز در نقاب نفرت انگیز ارباب تصور نمی کند. اما ما انسان دیگری را به شما نشان می دهیم : انسان مبارز/ او به عرصه هنر به چشم یک رسانه نگاه می کند. او به نوشتار به چشم یک بیانیه ی انقلابی نگاه می کند. زیرا که عمیقترین احساسات او نه در درونش بلکه در درد و شکنجه ای است که همرزم او می کشد. زیرا سخن گفتن با مخاطب برای او معنایی جز همصدایی در اعتراض ندارد. می گویند اما هنر نباید تبدیل به شعار شود. می گویم هنر مسلح بیان کردن نیست ، قدرت بیان کردن است. ادای یک هنردوست تیزبین و نکته سنج را در نیاورید که با آثار هنری لاس می زند، به خوبی می دانیم گوش های شما سنگین تر از آن است که ما فریاد نزنیم. می گویند چنین چیزی دیگر نمی تواند هنر قلمداد شود ، می گویم چه بهترکه چنین هنری می تواند هر چیزی باشد. می گویند این هنر زاییده ی جزم و منطق دوگانه ی با ما یا برعلیه ماست. می گویم ما این منطق را نساخته ایم. این منطق را شما بورژواها بوجود آورده اید آن هنگام که قراردادهای ننگین کار را پیش روی ما کارگران می گذارید و می گویند یا مثل خر کار می کنید یا مثل سگ از گرسنگی می میرید. اگر شما اینچنین خصمانه اعلام جنگ می کنید یقین بدانید ما این هنر را خواهیم داشت که این جنگ را به خیابانها بکشانیم.

بگذارید خیال تان را راحت کنم. برای هنر مسلح ، در آرایش نیروهای متخاصم جنگ طبقاتی ، هر موقعیت یک سنگر است و این هنر فقط سخن نمی گوید ، نفوذ هم می کند. منتظر نقد نمی نشیند ، خودش برای خودش تبلیغ می کند ، سبک هنری نیست ، اردوگاه تربیت مبارزین است . عمیقاً به نفع پرولتاریا تبلیغ می کند. ماشینی است بی رحم برای خرد و نابود کردن دستگاه حاکمیت بورژوازی. اصلاً برای همین ساخته شده است. هرگز بی طرف نیست و هرگز ادعای بی طرفی را از کسی نمی پذیرد. هیچگاه سکوت نمی کند و در این آرایش جنگی موقعیت ها ، هرگز حریم امن و آرامی برای هیچ هنرمندی قائل نیست. هنر مسلح ، یک برنامه و نقشه جنگی از پیش تدارک دیده شده است . هیچ بداهت و حضور ناگهانی احساسات در کار نیست. هیچ ناخودآگاهی در کار نیست. از بدن‌ها فوران می کند و نه از ارواح. حتی خود بدن‌ها هم سلاح هایی هستند برای نفوذ و ترشح . تظاهرات و تجمعات اعتراضی به موقعیت ها نفوذ می کنند و فضای شهری را ملتهب می سازند. آکسیون یک هنر است. برگزاری آکسیون، تسلیح بیان و قدرت آن به موقعیت های عمومی و شهری است. شعار نویسی بر روی دیوارها، هنر تبدیل مالکیت دیگری به رسانه ی خودی است. موسیقی از نظر ما دینامیت. میل است. منظور ما این نیست که فقط از چیزهای گستاخانه، پرشور و انقلابی استقبال می کنیم. حرف ما این است که اگر به مسلح کردن هنر به خودش می اندیشید ، نقشه های هنری تان را بیاورید تا ببینیم در نبرد طبقاتی به چه درد ما می خورند. این نقشه ها شاید هم چیزهایی

از گذشته باشد و شاید هم چیزهایی نه چندان پرشور. ما به شما نمی گویم که هنر خود را در اختیار مبارزه و طبقه ی کارگر قرار دهید. بلکه می گویم هنر شما دقیقاً باید همان مبارزه برای طبقه ی کارگر باشد. هنر مسلح ، هزار و یک شکل مختلف قدرت تسخیر موقعیت هاست ، اما نه آنچیزی که شما گمان می کنید و حاکمیت حدس می زند. چون در این صورت آن هنر دیگر چندان به درد ما نخواهد خورد. حوزه ی فعالیت هنر مسلح به حیطه ی خصوصی و عمومی تقسیم نمی شود بلکه دو حیطه مخفی و علنی دارد و در هر دو موقعیت بستگی به شرایط فعالیت خواهد کرد. هنرمند مسلح نه در فرهنگ و تاریخ هنری بلکه می خواهد در زندگی انسانهای واقعی تغییری بنیادین ایجاد کند. از اینرو هنرمسلح ، استراتژی تسخیر موقعیت های نمایشی همراه و همگام با استراتژی های تسخیر ابزارآلات تولید است. شاهکارهنری مسلح ، حرکت به سوی تسخیر بزرگ است :

انقلاب
“ برای برقراری مساوات
باید قلبی سرشار از خشم داشت
و بورژواها را خرد و نابود کرد
آنگاه به جای جنگ
برادری را خواهیم داشت”
راواشل ، رنکرز انقلابی و معدوم فرانسوی قرن نوزدهم فصلهایی از هنر مسلح

به منظور گمراه کردن درست می‌شد. مطابق معمول، فقط یک طرفه داستان به اطلاع اکثر مردم رسیده است. »

او در فصل یازدهم آن کتاب بسیار شفاف، شواهد ساختگی مطبوعات را شرح می‌دهد. اورول مثال‌ها، خلاف‌گویی فاحش و تناقض‌گویی‌های بسیاری را از روزنامه‌های انگلستان و اسپانیا در آن فصل آورده و اضافه می‌کند که «تنها کسی این گزارش‌ها را باور می‌کند که به‌کلی از واقعیات بی‌خبر باشد» چیزی که برای اورول جلب توجه کرد، بی‌اطلاعی کامل نویسندگان از اوضاع و احوال محل بود. اما اقترها و لجن‌مالی‌های مطبوعاتی تنها از خبرنگارهای خارج از اسپانیا نبود. اورول از خبرنگارانی یاد می‌کند که به بارسلونا آمده بودند؛ اما به محض پایان زد و خورد، اسپانیا را ترک کرد: « درست در لحظه‌ای که تازه می‌توانستند تحقیقات‌شان را به‌طور جدی آغاز کنند. »

علی همتی

August, ۲۰۰۹

زیرنویس :

– به پژوهش‌گران پیشنهاد می‌کنم که در مورد تشکیل شوراهای کارگری در بارسلونا (کاتالونیا) و قتل‌عام اعضای این شوراها توسط پلیس مخفی استالین (جی.پی.یو) و مواضع روزنامه‌های بریتانیا و... تحقیق کنند.

جنگ ۷۹ روز ناتو در صربستان که سازمان‌ملل در این مورد ماموریتی به ناتو نداده بود. زمانی که می‌خواهد از سانسور و فهرست سیاه بنویسد، نباید از جوزف مک‌کارتی یا مک‌کارتیسم چیزی بنویسد. زمانی که می‌خواهد از سرکوب مخالفان مثال بزند، نباید از گرجستان و زمانی که پلیس در ماه نوامبر سال قبل به دستور ساکاشویلی دست به قتل‌عام معترضین گرجستان زد، چیزی بنویسد. بلکه باید از کشورهای اروپایی و امریکا به‌عنوان حکومت‌های ایده‌ال نام برده شود که به‌خاطر حقوق‌بشر و پشتیبانی از مردم، از دست دادن منافع خود برای‌شان کوچکترین ارزشی ندارد.

در مواردی نویسنده از داخل دفتر روزنامه شروع به نوشتن گزارش می‌کند. گزارش‌هایی که کمتر با واقعیات هماهنگ هستند و گاهی مطالبی در مقاله‌ها تشریح می‌شود که هیچ‌گاه روی نداده و محصول تخیل خبرنگارانی که از جعل کردن پروایی ندارند، بوده است. پاسداران حقیقت در رمان ۱۹۸۴ جورج اورل نیز از داخل وزارتخانه‌ی حقیقت به تغییر و گاهی ساختن گزارش‌هایی درباره گذشته می‌پرداختند.

انقلاب و جنگ داخلی اسپانیا

جرج اورول به جنگ اسپانیا رفته بود، پس از بازگشت از اسپانیا کتابی به‌نام «به یاد کاتالونیا» نوشت. (پیشنهاد می‌کنم آن کتاب را از انتشارات خوارزمی تهیه کنید.) اورول شرح می‌دهد که « نهم کلیه مطالب مطبوعات، عاری از حقیقت است و تا حدودی تمام گزارش‌هایی که در آن زمان در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید از دور به وسیله روزنامه‌نویس‌ها جعل می‌شد و نه تنها از نظر واقعیت، صحت نداشت؛ بلکه به‌طور عمد

پان‌ترکیست از حرکت ایغورها بر اساس ایدئولوژی ارتجاعی پان‌ترکیسم و در راستای تلاش جهت گسترش نفوذ در آسیای‌میانه هست. امریکا و دولت‌های اروپایی نیز کوچک‌ترین دغدغه‌ای در مورد وضعیت طبقه‌ی کارگر چین (تبتی ایغوری مغول و هان) نداشتند.

مقدمه

رسانه‌ها در جوامع بورژوازی در خدمت منافع قدرت سرمایه‌داری بوده و به‌صورت ارگان‌های تبلیغاتی عمل می‌کنند. شبکه‌ها نیز در راستای خواست‌های دولت (که نماینده‌ی بخشی از بورژوازی آن کشور است) حرکت می‌کنند. برای مثال اولریش تیلگنر (گزارشگر سابق شبکه‌ی تلویزیونی آلمانی ZDF و سرپرست دفتر این شبکه در تهران) افزایش‌یابنده بودن محدودیت‌ها را دلیل وداع همیشگی با شبکه ZDF نامیده است.

زمانی که مسوولین یک روزنامه تصمیم می‌گیرد درباره موضوعی گزارش تهیه شود، می‌دانند که کدام روزنامه‌نگار (مطیع یا بدبین و منفی‌باف) را به محل بفرستد. افرادی انتخاب می‌شوند که یا خود را تطبیق داده‌اند و فرمان‌بردار هستند یا ارزش‌های جاری را پذیرفته‌اند و به آن‌چه می‌گویند اعتقاد پیدا کرده‌اند.

آن نویسنده می‌داند که برای مثال زدن موارد مشابه، نباید از اعدام روزنبرگ‌ها یاد کند؛ یا می‌داند که باید از دیکتاتورهایی مانند فرانکو، پینوشه، سوهارتو، سلطان‌حسن و... به عنوان رهبرانی میان‌رو یادآوری کند. زمانی که لازم است از کشتار بگوید، می‌داند که از ال‌سالوادور، گواتمالا یا ... چیزی نگوید. حتا

داستان‌نویسی به سبک ژورنالیستی

علی همتی

چند ماه قبل، باخبر شدم که روزنامه‌های زمان جنگ داخلی را در اسپانیا مجدد چاپ کردن و عنوان "شواهد تاریخی" را بر آن گذاشتند! قصد داشتم در یک نوشته، به منافع پنهان رسانه‌ها در تحریف واقعیت‌ها و سعی در القای دگرگونه‌ی آن مسئله بپردازم. اما با توجه به اولویت‌بندی کارها، این کار برای آینده باقی ماند. کمی پیش شاهد موضع‌گیری اصلاح‌طلبان در حمایت از محکومیت عمر البشیر و قضایای آن بودیم. رسانه آن‌چه در سودان روی داده بود را به سود خود تحریف و از اشاره به قضایای اصلی و منافع درگیر خودداری کردند! اما چیزی که باعث نوشتن این متن شد، موضع‌گیری اصلاح‌طلبان و سایرین در مورد شین‌جیانگ یا زینگ جیانگ بود.

آن‌ها هیچ اشاره‌ای به ریشه‌ی این رویداد – ضرب و شتم کارگران ایغوری در کارخانه‌ای در هنگ‌کنگ – و ماهیت طبقاتی آن نکردند! دولت بورژوازی ناسیونالیست چین، کارگران ترک ایغوری (به عنوان کارگران مطیع‌تر از کارگران هان) را با ایجاد شرایط فقر و اختلاف طبقاتی شدید در ترکستان، وادار به مهاجرت به بخش‌های صنعتی چین می‌کند. البته حمایت دولت بورژوازی ترکیه و گروه‌های

آیا مذهب عقلی را که فکر می کند نمی رباید؟

داستان اول

مقبره حسین :

هارون الرشید را در حالی پشت سر گذاشتم که قبر حسین علیه السلام را خراب کرده و دستور داده بود که درخت سدری را که آنجا بود به عنوان نشانه قبر برای زوار، و سایه‌بانی برای آنان قطع کنند. (تاریخ الشیعه،محمد حسین المظفری، ص 89، بحار الانوار، ج 45،ص 39)

قبر شریف آن حضرت مورد تعرض و دشمنی متوکل عباسی قرار گرفت.او به توسط گروهی از لشکریانش قبر را احاطه کرد تا زائران به آن دسترسی نداشته باشند و به تخریب قبر و کشت و کار در زمین آنجا دستور داد.. (اعیان الشیعه، ج 1،ص 628،تراث کربلا،ص 34؛بحارالانوار، ج 45،ص 397)

سال 236 متوکل دستور داد که قبر حسین بن علی و خانه های اطراف آن و ساختمانهای مجاور را ویران کردند و امر کرد که جای قبر را شخم زدند و بذر افشاندند و آب بستند و از آمدن مردم به آنجا جلوگیری کردند. (همان)از این دست نقل قول ها بسیار است که تنها به سه مورد اشاره کردم. در بیابان بی آب علف و صحرای جهنمی کشت و کار کرده اند و بذر افشانده اند؟

پس با این همه موارد چگونه حسین و کاروانش از تشنگی و گرمای هوا رنج دیده اند؟ آیا مذهب عقلی را که فکر می کند نمی رباید؟

ادامه در شماره ی بعد

21 مهر نیز هوای کربلا آنچنان خنک نیست ولی آن تابستان جهنمی هم که شیعیان میگویند نیست. اکنون می گویند شرایط آب و هوایی 1400 سال پیش با امروز فرق دارد. نخست اینکه در یک پرپود 1400 ساله آن تغییر آب و هوایی که در ذهن مسلمانان است نمی تواند رخ دهد و دوم اینکه اگر هم تغییری باشد مطمئنا هوا خنک تر نشده بلکه دما بالاتر هم رفته است. یعنی 1400 سال پیش نسبت به امروز خنک تر بوده .

اما یک نکته ی جالب دیگر در داستان هایی که از واقعه ی عاشورا گفته شده اشاره ای به گرسنگی نگردیده ، یعنی کاروان حسین مشکل گرسنگی نداشته است. مسلما کاروان برای سیر کردن خود علف نمی خورده. پس این کاروان نیز مانند سایر کاروان ها حیوانات اهلی به همراه خود داشته که با مشکل گرسنگی مواجه نشود، مثلا گوسفند یا بز، برای رفع تشنگی نیز میتوانستند از شیر همین حیوانات اهلی استفاده کنند. در ضمن شتر نیز همراه آنها بوده ، عرب ها که به خوردن شیر شتر علاقه ی بسیار دارند ، میتوانستند از شیر شتر ها نیز استفاده کنند .

باز هم نکته ای دیگر، سه نقل قول در مورد



آسان تر از آن چیزبست که به ذهن می رسید. تنها با کندن 4 یا 5 متر از زمین می توان به آب رسید. در منطقه اهواز یکی از مشکلات ساخت و ساز همین سفره های زیرزمینی است که کاملاً زیر شهر با فرا گرفته اند. 72 نفر نتوانسته اند یک گودال 4 متری حفر کنند؟

از طرفی بر طبق گفتار شیعیان این رویداد در تابستان و هوای گرم و جهنمی رخ داده ولی با

مراجعه به این سایت و وارد کردن تاریخ 10 ام محرم سال 61 هجری قمری در قسمت Islamic Calendar در می یابید که عاشورا در روز چهارشنبه 21 مهر ماه بوده است.البته

محرم رفت با داستان ها و افسانه های جالب و تامل برانگیزش و اکنون زمان بررسی ی این داستانهاست.

در اینجا می خواهم به بیان چند نمونه از افسانه های معروف و البته تامل برانگیز روز عاشورا بپردازم.

حسین تشنه لب

همانطور که میدانید جنگی که در روز عاشورا رخ داده در نزدیکی رود فرات بوده. در هیچ کجای کره زمین نمی توانید سرزمینی در کنار یک رود را بیابید که صحرا و بیابان بی آب و علف باشد، مگر رودی که از میان کوهستان می گذرد. همه در درازای تحصیلمان خوانده ایم که در کنار رودخانه ها جلگه و زمین های حاصل خیز به وجود می آید. واقعیت این است که اطراف فرات را نیز مانند سایر رودخانه ها، جلگه ها و زمین های حاصل خیز تشکیل میدهد و کربلا نیز سرزمینی سرسبز است .

به نقشه پوشش طبیعی عراق توجه کنید : منطقه کربلا را بنگرید، اینجا همان صحرای جهنمی کربلا است؟

از آن گذشته در چنین مناطقی به دلیل نزدیکی به رودخانه بستر زیرین زمین را سفره های پهناور آبی تشکیل می دهد و دست رسی به آب

نقدی بر دو سوره قرآن

به قلم: ابرام

که قریش الفت گیرند 1 الفت آنها درسفرهای زمستانی وتابستانی2 پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند3 همان کسی که آنها را از گرسنگی نجات داد و ازترس ونا امنی ایمن ساخت .4

با خواندن ترجمه این سوره هرکسی به سادگی می تواند نواقص این سوره را از لحاظ قواعد نوشتاری دریابد. نخست این که بدون مقدمه آغازگردیده ودرایه نخست می نویسد: (که قریش الفت گیرند) این جمله تنها خبراست مبتدا دراین جمله وجود ندارد لذا به راحتی فهمیده می شود که شخص نویسنده این جمله بی سواد بوده. (الفت آنها درسفرهای زمستانی وتابستانی) یعنی چی ؟ آنها که هرگزسفرنه می کردند، دورترین سفرشان ازخانه به صحرا بود و ازصحرا به خانه، (پس باید پروردگاراین خانه راعبادت کنند) معلوم نیست که پروردگاراین خانه کی است ؟ اگرپرورد گارخانه خداوندی است که این آیه هارا به پیغمبرش وحی می کند، چرا نه گفت، مرا که پرورد گاراین خانه ام عبادت کنید، حالا چنین استنباط می شود که پروردگار این خانه کدام کسی دیگری غیر ازاین خدایی است که این آیه هارا

ما مسلمانان عقیده داریم که قرآن کلام خدا است وبه زبان عربی توسط وحی برمحمد نازل گردیده. لذا باید به همان زبانی که نازل شده خوانده شود وهرگز به خود اجازه نه می دهیم تا آن را به زبان مادری خویش ترجمه کنیم تا بتوانیم معنی ومفهوم آن را به خو بی فهمیده بتوانیم،اینچنین عقیده مردود توسط علما ی به اصطلاح شریعت برما تحمیل شده ومنظور ازتحمیل این عقیده این است که ما هرگزنتوانیم معنی آیه های قرآن رابدانیم. زیرا که با دانستن معنی قرآن، تمام قرآن از آغاز تاپایان مورد سوال قرارمی گیرد و وحی بودن وکلام خدا بودن آن عملا منتفی می گردد.

حالا می پردازیم به ترجمه ومعنی یک دو سوره قرآن تا ببینیم که این قرآنی که هیچ نوع قواعد نوشتاری ودستورزبان درآن رعایت نشده وهیچ تسلسل لفظی ومعنوی هم ندارد واقعا کلام خدا است یا اینکه از مغزیک شخص بی سوادى که همه عمراشترچرانیده و با نوشتن و خواندن هیچ آشنایی ندارد، بیرون ریخته است.

سوره قریش: به نام خدا وند بخشنده مهربان

سوره مسد: بنام خداوند بخشنده ومهربان

بریده باد هردودست ابو لهب 1 هرگزمال وثروتش و آنچه را بدست آورده به حالش سودی نه بخشد2 و به زودی وارد آتش شعله ور وپرلهییب شود 3 و همسرش درحالی که هیزم کش است4 ودرگردنش طنابی است ازلیف خرما5

اصولا دعا حالا دعای خوب و یادعای بد، کسی می کند که کاملاً درمانده،عاجز، وضعیف باشد .وهیچ کاری ازشتش برنیاید درآن صورت دعا می کند ودرهنگام دعا رو به درگاه خدا می آورد و ازخدا می خواهد که فلان شخص را چنین وچنان کن. حالا که خدا با آن عظمت وبزرگیی که ما عقیده داریم یک شخص را دعا می کند نخست این عمل نمایانگر ضعف وعاجزبودن خدا است که دیگر هیچ کاری ازشتش برنه می آید توسل به دعا ورزیده است ومعلوم نیست که این دعارا ازبار گاه کی می خواهد تا ابو لهب وزنش را به چنین روز بدی به اندازد.

اگرمایر زبان عربی مسلط باشیم ویاترجمه فارسی قرآن را دقیق بخوانیم به سادگی می فهمیم که همهسوره های قرآن، یاجروبحث های است که بین محموسران قریش صورت گرفته وبیاهم قصه های عامیانه یی است که ازافواه مردم گردآوری ونوشته شده ونام آن راقران گذاشته اند . ■■■

وحی می کند، وآخرین آیه (همان کسی که آنها را ازگر سنگی نجات داد و ازترس ونا امنی ایمن ساخت.) دراین آیه بازهم شخص سوم را ذکرمی کند گویا این خدایی که این آیه هارا وحی می کند گماشته کدام خدای دیگری است. گذشته ازغلطی های فاحشی که درنوشتن این آیه ها وجود دارد دروغهای فاحش تراز آن درمفهوم آیه ها ست. به ویژه درآخر ین آیه که به آنها منت می گزارد که آنها را ازگرسنگی نجات داد و ازترس وناامنی ایمن ساخت . همه می دانند که عربها هرگز ازگرسنگی نجات نه یافته اند همه عمر ازخرما تغذیه کرده اند غذای همیشه گی شان خرما بوده وهیچ نوع غذای دیگری را تا آنوقت که این قرآن را می نوشتند نه دیده بودند ونه خورده بودند.ازامنیت هم درآن سرزمین خبری نه بودوهیچگاه آنان امنیت را تا آن هنگام نه دیده بودند.همیشه قبایل متعددعرب درجنگهای ذات البینی خویش هزاران کشته و زخمی داده اندومال ومنال همدیگررابه غارت برده اند وکشورهای دورونزدیک چون اروپائیان و ابرهه و...بارهابارهابه آنان حمله نموده وهزاران کشته وزخمی برجای گذاشته اند. ازهمه این مطالب که بگزیریم واین راهم بپزیریم که این قرآن کلام خدا است وتوسط جبرئیل برمحمدنازل شده،با آن هم مخاطب مستقیم این سوره قبیله قریش است یعنی اینکه چه گونه آنها را ازگرسنگی نجات داد و ازترس رهانید. پس ما چرا به این آیه های که هیچ ارتباطی به ما ندارند. ایمان ببآوریم ولزوم ایمان آوردن ما به این آیه ها چی است؟



اما چون وزیر سلطان بر اثر دسیسه‌های وزیر، ابوالقاسم قوام الدین درگزینی به حبس افتاد و در تکریت به قتل رسید؛ عین القضاة همدانی نیز که در اثر دوستی عزیزالدین مستوفی با قوام الدین درگزینی مخالفت داشت مورد مواخذه و غضب وزیر جدید واقع گردید. بدین صورت که قوام الدین مجلسی ترتیب داد و از جماعتی عالمان قشری حکم قتل عین القضاة را گرفت. و سپس دستور داد تا او را به بغداد بردند و در آنجا به زندان افکندند. عین القضاة در زندان به تألیف کتاب شکوی الغریب عن الاوطان الی علماءالبلدان، پرداخت. در آخر او را به امر قوام الدین درگزینی از بغداد به همدان بردند در شب چهارشنبه ۷ جمادی الثانی سال ۵۲۵ هجری بر در مدرسه‌ای که در آن به تربیت و ارشاد میردان و وعظ می‌پرداخت بر دار کردند. سپس پوست از تنش کشیدند و در بورینائی آلوده به نفت پیچیده، سوزانیدند و چون حسین بن منصور حلاج خاکسترش را بیدادند. با او همان کردند که خود او خواسته بود:

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم
وان هم به سه چیز کم‌بها خواسته‌ایم
گر دوست چنین کند که ما خواسته‌ایم
ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم

عین القضاة

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش
عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تا کی نهم این عشق نهان در دل خویش
قصودِ رهم توئی نه مذهب و نه کیش

عین القضاة همدانی روش حسین بن منصور حلاج را داشته و در گفتن آنچه می‌دانسته بی پروائی می‌کرده‌است. پس او را به دعوی الوهیت متهمش ساختند و چون عزیزالدین مستوفی اصفهانی وزیرسلطان محمود سلجوقی به او ارادت داشت، به آزادی هر چه میخواست می‌گفت و هیچ کس بر وی چیزی نمی‌گرفت تا قبول عام یافت.

دنیای دکترها و پروفسورها

این تابلو آیینیه تمام نمایی مردم ماست، مردمی که نمی‌دانند پروفسور به چه کسی اطلاق می‌شود و حتی نمی‌دانند چگونه نوشته می‌شود اما باز هم با استفاده از عناوین استاد و دکتر و پروفسور سعی در ساختن قهرمان برای خودشان هستند.

ما چیزی به نام دکتر آلبرت اینشتین نداریم، استاد ولفگانگ موتزارت تا به حال به گوشم نخورده است. دکتر استیفن هاوکینگ هم ترکیب مسخره‌ای به نظر می‌رسد. می‌دانید چرا؟ چون این انسان‌ها با این عناوین تعریف نشده‌اند. موتزارت را همه جهان با سمفونی‌های بی‌نظیرش می‌شناسند. آلبرت اینشتین و ایزاک نیوتن مترادف علم فیزیک هستند و استیفن هاوکینگ هم نیازی به تذکر “دکتر” پیش از اسمش ندارد.

اما ما دکتر محمد اصفهانی را داریم که خواننده است ! دکتر محمود احمدی‌نژاد را داریم که همه کاره است ! مهندس علی آبادی را داریم که در ورزش همه فن حریف است ! و . . . و از همه مسخره‌تر هم اسم این خیابان است که من تا به حال نشنیده بودم: “پروفسور دکتر” محمود حسابی!

این عناوین برای کسانی است که اگر این عناوین را از پشت اسمشان برداریم هیچ نیستند. مردم ما کاری به اینکه علی دایی با لیسانس متالورژی دانشگاه شریف چه گلی به سر صنعت این مملکت زده ندارند، فقط برایشان مهم است که علی دایی مهندس است، از کجا؟ از دانشگاه صنعتی شریف! پس فوتبالیست لایقی است، چرا؟ چون مهندس است!

در چنین مملکتی و با چنین مردمی اگر افرادی مثل علی کردان

همه آبروی داشته و نداشته‌شان را می‌دهند تا یک “ورق پاره” با مهر دانشگاه آکسفورد بگیرند نباید تعجب کرد. چون من و شما برایمان همان ورق مهم است و او هم میان بر زده و همان ورق را برایمان آورده، اشکالی دارد؟ تشنگان این عناوین هم پایان ناپذیرند، آن یکی حاجی است و آن یکی دکتر. دیگری استاد است و آن یکی مهندس و آن یکی حضرت آیت الله !

عناوینی برای جمیع ملت ایران هم وجود دارد: باهوش ترین مردم دنیا، با “فرهنگ” ترین مردم جهان، نویسندگان منشور



حقوق بشر و...

اما اینکه ما دکترها و مهندس‌ها و اساتید در کجای کاروان پر شتاب علم و فرهنگ جهان قرار داریم چیزی است که یا درباره آن سکوت می‌کنیم و یا دروغ می‌گوییم! مهم آن پیشوند است که ما داریم چرا ایرانیان بدبخت هستند؟

روزنامه نگاری در یک مصاحبه از وینستون چرچیل سوال می‌کند: آقای نخست وزیر، شما چرا برای ایجاد یک دولت استعماری و دست نشانده به آنسوی اقیانوس هند می‌روید و دولت هند شرقی را بوجود می‌آورید، اما این کار را نمی‌توانید در بیخ گوش خودتان یعنی در ایرلند که سالهاست با شما در جنگ و ستیز است انجام دهید؟

وینستون چرچیل بعد از اندکی تامل پاسخ می‌دهد: برای انجام این کار به دو ابزار مهم احتیاج هست که این دوايزار مهم را در ایرلند در اختیار نداریم. خبرنگار سوال می‌کند این دوايزار چیست؟ چرچیل در پاسخ می‌گوید: اکثریت نادان و اقلیت خائن ! برگرفته از سایت خواندنیا

پیشگویی عجیب “امام صادق” در مورد اوباما ژانویه 20, ثمره عزیزاده

شیخ صدوق در کمال الدین از ابی حمیر و او از ابن اذینه روایت کرده که گفت: حضرت صادق فرمود: پدرم فرمود: “پیش از ظهور منجی، مردی قدبلند و سیاه (۱) در غرب به حکومت می‌رسد که نشانه ای



آشکار از جدم ابا عبدالله با اوست (۲). لشگر او قویترین لشکر روی زمین است (۳) و این لشگر سرزمین کربلا را به تصرف در میاورد (۴) تا زمینه ظهور منجی را آماده سازد. او خون مدعیان دروغین جانشینی جدم امیرالمومنین را در نجف (۵) و قم (۶) به زمین می‌ریزد و نائبان دروغین مهدی (۷) را رسوا می‌سازد. او پس از تسلط بر کربلا و نجف به سوی ری تاخته و فرمانروای یک دست (۸) را که خود را به دروغ به ما منتسب می‌کند نابود خواهد کرد. در آن زمان شیعیان ما نباید شک کنند که اوباما است.”

(بحار الانوار – جلد سیزدهم – باب سی ام)

۱ - اوباما سیاه پوست است

۲ . نام میانی اوباما حسین است

۳ . ارتش آمریکا در حال حاضر قویترین ارتش دنیاست

۴ . این امر قبلاً اتفاق افتاده و ارتش آمریکا عراق را تصرف کرده است

۵ . قبلاً اتفاق افتاده

۶ . هنوز اتفاق نیافتاده است

۷ . خامنه ای و احمدی نژاد

۸ . خامنه ای

امام صادق علیه السلام فرمود: زنان را در بالاخانه‌ها منشاند یا جای ندهید، (یا شاید بطور کلی مراد کلیه اطاقها و اماکنی باشد که در طبقات فوقانی و مشرف به سراها و اطاقهای دیگر قرار دارد) و نیز خط نوشتن و سوره یوسف به آنان نیاموزید، بلکه به ایشان چرخ ریسی بیاموزید. و همچنین سوره نور.

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، مترجم: علی اکبر غفاری، نشر صدوق، چ: اول، 1367 ش. ج 2، برگ 26

اگر من میتوانستم دستور دهم که انسانها بر دیگر انسانها سجده کنند، دستور میدادم زنان بخاطر حق ویژه ای که الله به آنها داده است در مقابل شوهرانشان سجده کنند.

صحیح مسلم کتاب 11, شماره 2135

بنیادگرایان و بحران رهبری

عماد بهاور

(عضو شورای مرکزی و دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران)

اکنون برای ما روشن است که تمام آنچه پیش و پس از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری رخ داد، حاصل راه حل بسیار ناشیانه ای برای حل مسئله "بحران رهبری" در آینده نظام جمهوری اسلامی بود که توسط بخشی از نیروهای امنیتی و نظامی طراحی شده بود. راه حلی که نه تنها بحران مذکور را مرتفع نکرد بلکه صدمات و لطمات جبران ناپذیری به ساختار و مشروعیت نظام سیاسی وارد ساخت.

حاکمان فعلی تلاش می کنند که در ظاهر، وجود هر نوع بحران سیاسی را در کشور انکار کرده و برعکس، اصلاح طلبان را در بن بست نشان دهند. اما تحلیل رفتار و تصمیمات آن ها در انتخابات اخیر و در مواجهه با "جنبش سبز" خلاف این مدعا را اثبات می کند. "بحران سیاسی" در بدترین حالت خود در شکل "بحران مشروعیت" بروز می کند و "بحران مشروعیت" نیز در حادثین شکل خود در "بحران رهبری نظام" نمود می یابد. بنابراین نظام نه تنها درگیر يك بحران سیاسی است که باید متذکر شد این بحران يك بحران عادی نبوده و از بدترین نوع خود می باشد.

"رهبر آینده نظام چه کسی خواهد بود؟"، "مکانیسم انتخاب رهبر آینده چگونه خواهد بود؟"، "آیا تداوم رهبری ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی و مکانیسم های فعلی میسر است؟"، این ها سوالات و مسائلی هستند که سال ها ذهن اصلاح طلبان، محافظه کاران و بنیادگرایان را به خود مشغول کرده است؛ حوادث انتخابات اخیر نیز به تعبیری حاصل بلند فکر کردن این طیف های سیاسی درباره همان سوالات بود. این حوادث البته حاصل "اقدام جدی" طیف بنیادگرایی حاکمیت در ارائه راه حل برای سوالات فوق نیز بود. تبعات این اقدام طوفان زا و خانمان برانداز آشکار ساخت که حل بحران مذکور با ارائه "راه حل های ساده انگارانه" ممکن نیست و "بحران" و "بن بست" بسیار جدی تر از آن است که با ماجراجویی های يك طیف نظامی بتوان به رفع آن پرداخت.

ماجرای از چه قرار بود؟

ماجرای از زمانی شکل جدی به خود گرفت که طیف بنیادگرایی نظام، شامل گروه های نظامی و شبه نظامی و روحانیون تندرو، اقدامات عملی خود را برای فراهم سازی شرایط مناسب برای "دوران انتقال رهبری" آغاز کرد. آغاز رهبری آیت الله خامنه ای، با اجماع نسبی طیف های مختلف درون حاکمیت همراه بود و وی توانست در ابتدا با نوعی عملکرد فراجناحی، تاحدی انسجام و ثبات را برای نظام فراهم سازد. روی کار آمدن دولت اصلاح طلب در دوران رهبری ایشان نیز بسیاری از گروه های سیاسی را به این نتیجه رساند که امکان فعالیت و اصلاح بدون آنکه کلیت نظام دچار تهدید جدی و عدم ثبات شود، میسر است.

اما چه تضمینی بود که این ثبات و انسجام تداوم یابد؟

هیچ تضمینی وجود نداشت که دوران انتقال رهبری به "رهبری جدید" از چنان انسجام سیاسی برخوردار باشد. تحلیل ها و شواهد نشان می داد که نظام در دوران انتقال رهبری دچار تنش های جدی خواهد شد و این تنش ها موجودیت آن را نیز تهدید خواهد کرد. این بود که تمام طیف های سیاسی درون نظام، از اصلاح طلب گرفته تا محافظه کار و بنیادگرا، در چارچوب مبنای فکری خود سعی در ارائه راه حل هایی برای گذار از این دوره داشتند. به دلایلی که قابل ذکر نیست، این بنیادگرایان بودند که امکان ارائه راه حل خویش را به صورت عملی پیدا کردند. آن ها ماموریت یافتند تا با برقراری يك «حکومت نظامی» و یکدست سازی حاکمیت و برقراری سکوت در عرصه سیاسی، شرایط مناسب را برای دوران انتقال رهبری فراهم سازند. اینگونه بود که در سال ۱۳۸۴، «محمود احمدی نژاد» برای پست ریاست جمهوری و برای فراهم ساختن شرایط مناسب برگزیده شد.

راه حل بنیادگرایان چه بود؟

بدترین مدل ثبات سیاسی آن است که سرنوشت يك نظام سیاسی را به سرنوشت يك فرد گره زنند، چراکه هرگونه تغییر در راس نظام، کلیت ساختار نظام را دچار بحران و تهدید می کند. این مسئله در نظام های پادشاهی با ایجاد مکانیسم "سلطنت موروثی" و انتخاب فرزند یا اقوام پادشاه به عنوان ولیعهد، به نوعی حل شده است و فوت پادشاه و جانشینی ولیعهد يك روال طبیعی و مشروع محسوب شده و کلیت ساختار نظام را تهدید نمی کند. اما در ساختار نظام فعلی جمهوری اسلامی، نه مکانیسم های سلطنت موروثی وجود دارد و نه مکانیسم های دموکراتیک انتخاب رهبران جدید. از يك سو "ظاهرا" مجلس خبرگان منتخب ملت وظیفه انتخاب رهبر جدید را برعهده دارد، اما از سویی دیگر، مکانیسم "نظارت استصوابی شورای نگهبان" باعث شده که نمایندگان بخش قابل توجهی از مردم در مجلس مذکور حضور نداشته و در تعیین رهبر جدید نقشی نداشته باشند. به همین دلیل اصل مشروعیت و مقبولیت رهبر جدید از سوی مردم (به روال نظام های دموکراتیک) در ساختار فعلی و با وجود نظارت استصوابی شورای نگهبان کاملاً زیر سوال است.

اما راه حل بنیادگرایان چه بود؟ همانطور که می دانیم، بنیادگرایان به تبعیت از روحانیون تندرویی چون "آیت الله مصباح یزدی" هیچگاه معتقد به انتخاب رهبر و ولی فقیه توسط مجلس خبرگان نبوده و با این اصل قانون اساسی همواره مخالف بوده اند. تاکید ایشان بر "نظریه کشف و نصب" است نه انتخاب. لذا راه حل بنیادگرایان برای حل بحران رهبری در دوران انتقال، چیزی شبیه به نظریه سلطنت موروثی است با این تفاوت که رهبر جدید لزوما وارث خونی رهبر پیشین نیست. از دید ایشان، ولی فقیه فعلی می تواند نظر بارگاه الهی (یا حضرت ولی عصر) را در مورد گزینه رهبر آینده جویا شود و پس از اطلاع، فرد مذکور را به مجلس خبرگان "معرفی" کند. مجلس خبرگان نیز با تایید رهبر جدید به نمایندگی از ملت با وی "بیعت" کرده و در واقع مقبولیت مردمی وی را آشکار می سازد. بنابراین رهبر جدید توسط رهبر قبلی منصوب (کشف و معرفی) می شود و مشروعیت الهی می یابد و با تایید مجلس خبرگان (بیعت غیرمستقیم مردم)

مقبولیت مردمی پیدا می کند.

نظریه بنیادگرایان چیزی جز بازسازی "نظریه خلافت" در عصر جدید نیست. مجالس "خبرگان" و "شورای اسلامی" نقشی جز تایید خلافت و مشورت دهی به خلیفه نخواهند داشت. "بنیادگرایان شیعه" از این نظر بسیار شبیه "بنیادگرایان سنی" عمل می کنند. بنیادگرایان فکر می کنند که با عملی ساختن نظریه فوق، تنش های دوره های انتقال رهبری به حداقل خواهد رسید و این تنش ها درحد اعتراضات محدود و بی خطر سیاسی باقی خواهد ماند. بدین ترتیب رهبر آینده توسط رهبر فعلی معرفی خواهد شد و مجلس خبرگان نیز وی را تایید خواهد کرد.

اما مشکل بنیادگرایان، عملی ساختن این نظریه بود نه نوشتن آن بر روی کاغذ که این نوشته ها از زمان "شیخ فضل الله" بر روی کاغذ وجود داشته است. چگونه می شود با وجود احزاب و گروه های اصلاح طلب، نشریات و روزنامه های گوناگون و نخبگان سرشناس و روحانیون مخالف سرسخت این نظریه، آن را در عمل پیاده ساخت؟ آیا در چنین فضای سیاسی—مدنی متکثری امکان اجرای آن پروژه وجود داشت؟

پروژه بنیادگرایان چگونه کلید خورد؟

بنیادگرایان ماموریت یافتند تا با ایجاد يك حکومت نظامی به یکدست سازی فضای سیاسی و فراهم ساختن شرایط لازم برای معرفی رهبر جدید اقدام کنند. برای این هدف، احمدی نژاد در سال ۱۳۸۴ به عنوان ریاست جمهوری برگزیده شد و اکثر پست های دولت وی را نظامیان سابق اشغال کردند. پروژه بنیادگرایان در "دو بخش" و برای دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد طراحی شده بود. در چهار سال اول، وی ماموریت داشت تمام پتانسیل های ایجاد شده در عرصه مدنی در دوران اصلاحات را از بین برده یا تحت کنترل درآورد. در واقع این دوره، "دوره بازگشت به نقطه صفر" بود. در این دوره، احزاب سیاسی، انجمن های دانشجویی، "ان جی او"ها و مطبوعات مستقل به شدت تحت فشار قرار گرفته و تضعیف شدند تا شرایط به دوران پیش از سال ۱۳۷۶ نزدیک شود.

قسمت اصلی پروژه اما به دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد مربوط می شد. دوره دوم، "دوره حذف" بود. دو دسته از فعالین سیاسی باید حذف می شدند؛ يك دسته که "مانع" بودند و يك دسته که "هدف" بودند. اصلاح طلبان مانعی بر سر راه پروژه محسوب می شدند. طبق پیش بینی ها، طبیعی بود که ایشان نسبت به تخلفات گسترده و عیان در انتخابات اعتراض کنند؛ پس سناریویی نوشتند تا به بهانه "انقلاب مخملین" و با اتهام واهی "براندازی نرم" به دستگیری گسترده اصلاح طلبان و حذف ایشان از عرصه سیاسی بپردازند.

دسته دوم که هدف اصلی پروژه حذف بودند، شامل طیفی از محافظه کاران میانه رو و سنتی می شدند که حول محوریت "هاشمی رفسنجانی" گرد آمده بودند. هدف، حذف هاشمی و اطرافیان وی بود چراکه از دید بنیادگرایان این دسته از افراد در تعیین رهبر آینده نظام نقشی موثر خواهند داشت. پیش از این و در دوره اول ریاست جمهوری احمدی نژاد چندین بار سعی شد تا با پرونده سازی برای اطرافیان هاشمی همچون "روحانی"، "موسویان" و "مهدی هاشمی"، زمینه های لازم را برای دستیابی و ضربه به هاشمی فراهم آورند که البته چندان موفقیت آمیز نبود. "پروژه حذف هاشمی" قرار بود با حمله احمدی نژاد به هاشمی در مناظره با

موسوی کلید بخورد و پس از آن امت انقلابی کار را یکسره کنند.

بدین ترتیب، با زندانی ساختن ۵۰۰ تن از فعالین سیاسی و مدنی و اخراج محافظه کاران میانه رو از حاکمیت، فضای لازم برای گذار از دوره انتقال رهبری پدید می آمد. در چنین فضایی حتی امکان تغییر قانون اساسی برای تطبیق بیشتر با "نظریه کشف و نصب الهی" نیز فراهم می شد. اما چنان که دیدیم، این پروژه به میل بنیادگرایان پیش نرفت؛ جنبش سبز آغاز شده بود.

چه اتفاقی رخ داد؟

این موضوع که "جنبش سبز" چگونه شکل گرفت و منشاء پیدایش آن چه بود، بحث های مفصل تری را می طلبد که بیان آن ها در این یادداشت ممکن نیست. اما روشن است که این جنبش نقشه های بنیادگرایان را که سال ها برای تحقق آن زحمت کشیده بودند نقش بر آب کرد. نه تنها زمینه های لازم برای گذار از دوره انتقال رهبری فراهم نیامد، بلکه عرصه سیاسی دچار تنش و تشنت فراوان شد. بنیادگرایان انتظار داشتند که پس از انتخابات و پس از يك دوره اعتراضات محدود، شاهد سکوت، یاس و انفعال مردم و فعالین سیاسی باشند اما قضیه دقیقاً برعکس شد؛ اعتراضات بالا گرفت و مردم امیدوارتر و فعال تر شدند. حتی بسیاری از مردم غیرسیاسی و بی تفاوت، سیاسی شده بودند. یعنی نه تنها مردم سیاسی منفعل نشدند که مردم غیرسیاسی نیز فعال شدند.

پروژه بنیادگرایان شکست خورد. اصلاح طلبان بر سر مواضع خود ایستادند و عقب نشینی نکردند. زندانی کردن اصلاح طلبان چندان موثر واقع نشد و نتیجه مطلوب به بار نیاورد. حتی مقاومت بسیاری از اصلاح طلبان در برابر پروژه، برای بدنه تشکیلاتی آن ها انگیزه بخش و مایه امیدواری بود. "هاشمی رفسنجانی" با درایت مثال زدنی اش، هرگونه فرصت حذف را از دستان بنیادگرایان ربود. وی نه تنها جایگاه خود را از دست نداد بلکه کاملاً آگاهانه فاصله پیشین خود را با جایگاه رهبری حفظ کرد.

راه حل بنیادگرایان برای گذار از دوره انتقال رهبری بسیار ناشیانه و ساده انگارانه و تنها مبتنی بر "استفاده از زور و قدرت" بود. آن ها فکر می کردند تنها استفاده از "تکنولوژی" و "پول" برای رسیدن به هر هدفی کافی است. بنابراین نتایج بدست آمده کاملاً عکس بود. ساختار مشروعیت نظام به شدت آسیب دید و يك شبه، وجهه ملی و جهانی آن تیره گشت؛ بسیاری از همپیمانان بین المللی و ایدئولوژیک نظام دچار شك و تردید شدند؛ ثبات و انسجام نظام دچار مخاطره جدی شد و شکاف و دودستگی میان مردم و میان نخبگان به میزان حداکثر خود رسید.

به این ترتیب، در طی هشت ماه پس از انتخابات تمام تلاش بنیادگرایان آن بود که با استفاده از همان تکنولوژی ها و پول ها، شرایط را به دوران پیش از انتخابات بازگردانند. آن ها می خواستند اشتباهات گذشته خود را با اشتباهات دیگری بپوشانند و تلاش کردند که "خیانت" خویش به مردم و کشور را در پشت "خشونت" پنهان کنند. هرکاری که کردند اما نتیجه بدتری در پی داشت.

حدادعادل"، فرزند غلامعلی، در سرمقاله نشریه خود، جنگ ایران با ترکیه را در ماه های آینده پیش بینی کرده است.)

۴- اکنون برای تصمیم گیرندگان نظام آشکار شده که راه حل بنیادگرایانه برای گذار از دوره انتقال رهبری و تثبیت نظام، بسیار هزینه بر است و ریسک بالایی را طلب می کند. ضمن آن که تداوم و موفقیت پروژه های آن ها با وضعیت حاضر (از لحاظ مشروعیت مردمی، موقعیت بین المللی، شرایط اقتصادی و...) بسیار دور از ذهن به نظر می رسد. لذا می توان امیدوار بود که دو طیف دیگر (اصلاح طلبان و محافظه کاران میانه رو) نیز در آینده امکان ارائه راه حل خویش را برای تثبیت نظام بیابند. این راه حل ها شامل دموکراتیک سازی مجالس خبرگان و شورای اسلامی با حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان یا طرح هایی مانند ایجاد "شورای رهبر ی" در آینده می باشد.

مقصد، در آغاز راه بود

دو شکست مهم را می توان در تاریخ معاصر بنیادگرایی شیعه مشاهده کرد: بر دار شدن "شیخ فضل الله" و اعدام "نواب صفوی". آیت الله خمینی نیز در تاسیس حکومت اسلامی آن ها را ناکام گذاشته بود و آن زمانی بود که بر رای مردم تاکید کرد و نهادهای مدرن دموکراتیک را درون ساختار قانون اساسی "جمهوری اسلامی" گنجاند. بنیادگرایان پس از درگذشت رهبر انقلاب، سال ها تلاش کردند تا زمینه رسیدن به آرزوی های صدساله را فراهم کنند. اما درست در لحظه آخر، با ورود "نخست وزیر امام" به صحنه، جنبشی عظیم شکل گرفت. آغاز جنبش سبز، پایانی بود بر پروژه بنیادگرایان و ناکامی مجدد ایشان را در تاریخ رقم زد. فریاد اعتراض بیت آیت الله خمینی بلند شد و اکثر مراجع شیعه (حتی محافظه کارترین آن ها) سخن به انتقاد گشودند.

اگر گروهی لایق اتهام براندازی باشند، بی شك آن گروه، بنیادگرایان خواهند بود که قصد براندازی "جمهوری اسلامی" و استقرار "حکومت خلفای شیعه" را داشته اند. موسوی چاره ای نداشت که با تمام توان خویش در برابر این اقدام بنیادگرایان مقاومت کند، هرچند هزینه گزافی برای وی یا مردم به همراه داشته باشد. موسوی آگاهانه برای "خروج اصلاحات از بن بست" چنین هزینه ای را پرداخت کرد، چرا که اصلاحات تنها راه دفاع از جمهوریت نظام و حفظ جمهوری اسلامی بود.

پروژه بنیادگرایان برای حذف جمهوریت نظام با آغاز جنبش سبز نقش برآب شد. جنبش سبز در همان آغاز به هدف اصلی اش رسیده بود؛ هرآنچه بعدها بدست آورد و یا خواهد آورد، همه دستاوردهای مضاعفی برای این جنبش خواهد بود. مقصد، در آغاز راه بود.

■ ■ ■

جنبش سبز اما، يك جنبش مدنی اصلاح طلبانه، مسالمت آمیز و مطالبه محور است که مصرانه در پی ایجاد شرایط بهتر برای زندگی شهروندان ایرانی می باشد. لذا این جنبش خارج از چارچوب های ذهنی آن دو گروه مذکور ادامه خواهد یافت و اعتراض خود را به هر نحو ممکن (نه لزوما با تظاهرات خیابانی) به گوش حاکمان خواهد رساند. ضمن آن که با بروز هر اتفاقی در سطح ملی یا بین المللی احتمال شعله ور شدن مجدد اعتراضات وجود خواهد داشت. علی رغم اینکه احمدی نژاد مبالغ هنگفتی را صرف دادن صدقه به اقشار کم درآمد کرده است، اما این بخش از مردم به دلیل فشار رو به افزایش تورم و بیکاری همچنان مستعد اعتراض می باشند. سخن "امیر محبیان" که گفت "موسوی نتوانست طبقات پایین را به طبقه متوسط پیوند بزند" سخن درستی است اما مطمئنا احمدی نژاد از عهده این کار بر خواهد آمد.

۲- اصلاح طلبان و رهبرانشان از اعتراضات خود دست بر نخواهند داشت. اقدامات محافظه کاران میانه رو اما، در کنار جنبش سبز، بسیار موثر و مفیدتر خواهد بود تا در غیاب جنبش سبز. یکی از دلایل بن بست اصلاحات آن بود که استراتژی "سعید حجاریان" با عنوان "فشار از پایین، چانه زنی از بالا" هیچ گاه امکان اجرا نیافت. نه فشار از پایینی وجود داشت و نه اطرافیان خاتمی توانایی چانه زنی موثر در بالا داشتند.

جنبش سبز، بازسازی شده و تصحیح شده جنبش اصلاحات است. زمانی که حجاریان در زندان بود و خود را برای مصاحبه تلویزیونی آماده می کرد، استراتژی او در بیرون از زندان، به شکل کاملا عملگرایانه در جریان بود. در يك توافق نانوشته، فشار از پایین را مردم و رهبران جنبش سازماندهی می کردند و چانه زنی از بالا بر عهده محافظه کاران میانه رو بود. این يك تقسیم وظیفه واقع گرایانه و موثر بود.

۳- بنیادگرایان تا به این جای کار در اجرای پروژه خود شکست خورده اند. آن ها نه توانستند که هاشمی را از جایگاه خود کنار زنند و نه حتی توانایی بازداشت و حذف موسوی، کربوبی و خاتمی را داشته اند. حتی اگر هیچ تظاهرات خیابانی دیگری در تهران رخ ندهد، باز هم شرایط سیاسی چنان بحرانی، ملتهب و متشتت است که اجازه اجرای هیچ پروژه دیگری را به ایشان نخواهد داد.

اما باید در نظر داشت که بنیادگرایان چنان برای بدست گرفتن پست رهبری آینده جمهوری اسلامی مصمم هستند که برای رسیدن به این هدف هر نوع هزینه ای را براین کشور تحمیل خواهند کرد. آن ها حتی برای ایجاد "وضعیت فوق العاده" درکشور، حاضر به ایجاد درگیری نظامی با سایر کشورها و به راه انداختن جنگی چندماهه می باشند. می دانیم که فضای جنگی می تواند پوششی مناسب برای برخی تحولات سیاسی داخلی باشد. (اخیرا "فریدالدین

هاشمی و اطرافیان اش بوده اند نه اصلاح طلبان و پروژه چیز دیگری است. اگر بنیادگرایان مهار نشوند، سرنوشت محافظه کاران میانه رو چندان بهتر از سرنوشت اصلاح طلبان نخواهد بود.

میانه روهای طیف محافظه کار از زمان آغاز جنبش سبز سعی کردند که خود را از صحنه نزاع کنار بکشند تا دو طیف بنیادگرا و اصلاح طلب باهم درگیر شده و طی چند ماه یکدیگر را مستهلک کنند. سپس زمانی که آن دو طیف تضعیف شدند، خودشان را به عنوان "نیروی سوم" و "نیروی نجات بخش" معرفی کرده و سکان دولت را در دست بگیرند. اما اتفاقی که رخ داد این بود که درگیری بنیادگرایان و جنبش سبز هر روز شدیدتر و فضا به شدت دو قطبی و رادیکال شد به طوری که کلیت نظام دچار تهدید شد و جایی برای میانه روها باقی نماند. اینگونه بود که میانه روها پس از گذشت هفت ماه از انتخابات تصمیم گرفتند که نقش موثرتری در تحولات ایفا نمایند؛ نوعی نقش میانجیگری و میانداری. نامه «محسن رضایی» به مقام رهبری، طرح اصلاح قانون انتخابات، اقدام برای محاکمه "سعید مرتضوی"، تعبیر فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی، گزارش های مختلف مجلس از تخلفات دولت، رایزنی برای آزادی زندانیان اصلاح طلب و مصاحبه های گوناگون در نقد تندروی دولت، همه و همه تلاشی بود که محافظه کاران میانه رو برای پایان دادن به مناقشات آغاز کردند. نتیجه این تلاش ها پس از ۲۲ بهمن ماه بیشتر آشکار شد.

چه خواهد شد؟

۱- حوادث سال ۸۸ نتیجه "بن بست اصلاحات" در بین سال های ۸۰ تا ۸۴ بود. چه کسی می تواند حدس بزند که هزینه و تبعات "حذف اصلاح طلبان" در سال های آینده چقدر خواهد بود؟ سرکوب نمادهای بیرونی جنبش سبز، آن جنبش را از بین نبرده و تنها به لایه های زیرین جامعه منتقل می سازد. جنبش سبز معادل "تظاهرات خیابانی" نبود که با جلوگیری از تظاهرات نیز از بین برود. مطالبات این جنبش بسیار جدی است و عدم پاسخگویی به آن مطالبات، بحران سیاسی را عمیق تر و احتمال بروز تنش را در آینده بیشتر خواهد کرد. در واقع، درست همان لحظه که بنیادگرایان فکر می کنند همه چیز پایان یافته و اوضاع آرام شده است، بار دیگر همه چیز از نو آغاز خواهد شد. دو گروه همواره تحلیلی اشتباه از جنبش سبز ارائه داده اند: يك گروه اپوزیسیون ساختارشکنی بودند که اعتراضات خیابانی و مسالمت آمیز جنبش را "اکسیون نهایی برای فروپاشی نظام" می خواندند و گروه دیگر، بخشی از محافظه کاران بودند که این اعتراضات را آخرین تلاش برای جلوگیری از تثبیت نظام می دانستند. (تحلیلگر هفته نامه پنجره از "پایان تاریخ" سخن گفته بود که در پی "آخرین گناه" رقم می خورد؛ گناهی که بزرگترین گناه و حاصل دسیسه شیطانی است!)

ضربه ای که بنیادگرایان به نظام سیاسی ایران وارد کردند، هیچ نیروی اپوزیسیونی قادر به انجام آن نبود. مسئولیت تمام اتفاقات رخ داده پس از انتخابات و تمام صدمات وارده بر نظام برعهده نظامیان و شبهه نظامیانی است که طراح پروژه مذکور بودند. آن ها کسانی بودند که تنها بر "بزار" و "ثروت" تکیه کردند و موجودیت نظام را بازیچه امیال سیری ناپذیر خود در دستیابی نامحدود به پست های سیاسی و منابع مالی در طی بیست سال آینده نمودند.

نقش محافظه کاران میانه رو چه بود؟

سال گذشته و هنگامی که هنوز چندماه به انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده بود، بخشی از "محافظه کاران سنتی میانه رو" به اصلاح طلبان پیغام داده بودند که کاندیدایی در انتخابات معرفی نکنند و در عوض از کاندیدای آن طیف (مثلا قالیباف یا لاریجانی یا رضایی) حمایت نمایند. استدلال این بود که در صورتی که اصلاح طلبان کاندیدا نداشته باشند، اجماع محافظه کاران در حمایت از احمدی نژاد شکسته و کاندیدای محافظه کاران میانه رو پیروز خواهد شد. از دید ایشان این تنها راه از میان برداشتن "احمدی نژاد" بود. پاسخ اصلاح طلبان به این درخواست البته منفی بود. هیچ تضمینی وجود نداشت که اجماع حول احمدی نژاد به این سادگی شکسته شود. ستاد محافظه کاران از مرکز خاصی هدایت می شد و طیف نظامی بنیادگرایان مصمم به تداوم ریاست جمهوری احمدی نژاد بودند. احمدی نژاد را فقط يك جنبش عظیم مانند "دوم خرداد" می توانست متوقف کند نه ائتلاف های پشت پرده انتخاباتی. این بود که تمام تلاش اصلاح طلبان بر کاندیداتوری "سید محمد خاتمی" و بازآفرینی دوم خرداد متمرکز شد.

اکنون نیز پس از گذشت يك سال افرادی همچون "علی مطهری" به موسوی پیغام می دهند که از صحنه کنار بکشد و کار را به میانه روهای اصولگرا واگذارد چراکه تا وقتی اصلاح طلبان در صحنه باشند، تمام ظرفیت محافظه کاران در حمایت از احمدی نژاد بسیج خواهد شد و اگر اصلاح طلبان کنار بکشند، محافظه کاران خود، حساب احمدی نژاد را یکسره خواهند کرد.

این بار نیز پاسخ موسوی و سایر اصلاح طلبان، منفی بود. هر نوع عقب نشینی موسوی و کربوبی از مواضع خود نه تنها به تضعیف یا سقوط احمدی نژاد نخواهد انجامید، که آغازی بر حذف محافظه کاران میانه رو خواهد بود. اگر تا به حال اطرافیان و حامیان هاشمی و مجموعه میانه روها از هجوم بنیادگرایان در امان مانده اند به این دلیل است که بنیادگرایان به کنترل و سرکوب جنبش سبز سرگرم بوده اند. محافظه کاران میانه رو، قدرت بنیادگرایان را دست کم گرفته اند. بنیادگرایان اگر از "مانع" اصلاح طلبان و باتلاق جنبش سبز عبور کنند، مستقیم و بدون درنگ به سراغ آن ها خواهند رفت. نباید فراموش کرد که هدف،

آدرس روشننگر تغییر کرده است

www.rowshangar.ca

کردند و سایر مردم جلوی اوین نیز با شنیدن این حکایت از جثه ای چنین ظریف، یکبار دیگر به داشتن چنین فرزندانی افتخار کردند و چندین و چند بار این دختر قهرمان مورد تشویق مردم، خانواده و دوستانش قرار گرفت.



شبه جمع جلوی اوین بودند بشدت همراه با بقیه مردم تشویقش می کردند. یکی از اقوامش تعریف می کرد در دادگاه قاضی به او گفت: گریه کن تا حکم آزادیت را بدهم! دختر گفت: من هرگز گریه نمی کنم. به او گفت بگو غلط کردم، اشتباه کردم تا آزادت کنم! گفت: من هیچ اشتباهی نکردم و هرگز نمی گویم غلط کردم . قاضی تهدید کرد برات ۷ سال زندان می برم و او گفت: ۷ سال زندانی می کشم. قاضی گفت برو باید ۷ سال اون تو بمونی. ولی بعد از یک ربع صدایش کرد و گفت: مرا از رو بردی، حالا برو وثیقه صد میلیونی تهیه کن تا آزاد شوی و خانواده اش بلافاصله وثیقه را آماده کردند و او آزاد شد. به همین دلیل همکلاسی های او مانند یک قهرمان از او استقبال

گزارش یک مادر عزادار از شب های اوین

- قاضی گفت: گریه کن تا آزادت کنم! دختر گفت: هرگز گریه نمی کنم. قاضی گفت: بگو غلط کردم وگرنه برایت ۷ سال زندان می برم، دختر گفت: ۷ سال زندانی می کشم ...

چهارشنبه ۸۸/۱۲/۱۲ تعدادی از مادران عزادار مثل تمام شبهای دیگر برای حمایت از زندانیان در جلوی اوین حضور داریم.

من و بسیاری از ۹۰ نفری که سرنوشتی مشابه من داشته اند خون خود را برای تشخیص ژنتیکی نزد پزشکی قانونی گذاشته ایم تا هر استخوانی که از بازماندگان قربانیان کودتا کشف شد با این مشخصات مقایسه کنند، شاید که ردی از پدر و مادرمان یافت شود و بدانیم که آنها در کجا خاک شده اند.

مردی که من ۲۷ سال آرگار خودم را دختر او می دانستم، زمانی که مطلع شد که من به ماهیت واقعی خود پی برده ام دست به خودکشی زد. او حالا در یک درمانگاه روانی ارتش به سر می برد. با ملغی شدن قانون مصونیت کودتاچیان و کارگزاران آنها، علیه پدرخوانده من هم اقامه شکایت شده.

ولی راستش او برای من به هر صورت پدر بود و مرا با مهر و محبت بزرگ کرد. من رنج می برم اگر بخواهم به او نفرت بورزم. در زندگی من نفرت زیادی دیده ام و شاید همین باعث شده که او را همچنان دوست داشته باشم و برخورد با اعمال و کارنامه ای او در دوران کودتا را به عهده ای قانون و دستگاه قضایی بگذارم.

با بهره گیری از کتاب تازه انتشار یافته ویکتوریا دوندا به زبان آلمانی

Mein Name ist Vicroria, Das Mädchen mit dem blauen Faden: Wie die argentinische Junta meine Familie zerstörte



داده اند که از کارگزاران امسا، مرکز معروف شکنجه مخالفان سیاسی بوده. من در خانواده این مرد بزرگ شدم، بی آن که بدانم ریشه هایم در کجاست و بر سر پدر و مادرم چه آمده است.

و شگفت آن که برادر تتی پدرم او و مادرم را لو می دهد و خود نیز از مسئولان اصلی شکنجه گاه امسا می شود. زمانی که مادر حامله ای مرا شکنجه می کرده اند همین عموی من حی و حاضر بوده است. و باز هم طرفه این که او خواهر بزرگ مرا پیش خودش برده و چنان تربیتش کرده که هنوز هم پدر و مادرمان را دو جنایتکار می داند. این که حالا عموی من در زندان است و منتظر محاکمه به خاطر جنایاتش در امسا، شاید که خواهرم را هم از توهم درآورد.

من و نزدیک به ۹۰ نفر که سال ها نمی دانسته ایم پدر و مادر واقعی امان کسان دیگری بوده اند، حالا به این واقعیت پی برده ایم . اما سرنوشت بیش از ۴۰۰ نفر دیگر که وضعیتی مشابه این ۹۰ نفر را داشته اند همچنان در هاله ای از ابهام است. همکاری من و شمار دیگری از این ۹۰ نفر با «مادران مایو» از چند سال قبل آغاز شده، من کار وکالت بستگان جانباختگان را به عهده دارم، دوستم که روانشناس است به مسائل روانی بستگان جانباختگان می پردازد. مادر بزرگ من هم ۲۷ سال برای یافتن من همراه با همین مادران مبارزه کرده و سرد و گرم چشیده است.

خود من از سه سال پیش از سوی حزب حاکم نستور کرشنر (رئیس جمهور پیشین) و همسر او (رئیس جمهور کنونی) نامزد عضویت در مجلس کنگره آرژانتین شدم و مردم انتخابم کردند. حالا هم همچنان جوانترین عضو کنگره هستم. در این مجلس مسائل حقوق بشری دوران کودتا و تعمیق این حقوق در آرژانتین را پی می گیرم.

شورشی او بود که همیشه هم در من حضور داشته است.

سال ۲۰۰۳ که نستور کرشنر رئیس جمهور شد، من هنوز نمی دانستم که پدر و مادر واقعی ام کیست. وقتی که او عفو شکنجه گران و افسران زمامدار دوران کودتا را لغو کرد، پرونده ها گشوده شد و کاشف به عمل آمد که آن کسی که را که من پدر می نامم، نه تنها پدرم نبوده، بلکه افسر جزیبی بوده که در امسا فعالیت داشته است. او از کارگزاران مرکز معروف شکنجه در بونئوس آیرس (پایتخت آرژانتین) بوده، همان مرکزی که پدر و مادرم در آن شکنجه شدند و سرانجام جان خویش را در آن باختند.

نستور کرشنر راه را باز کرد که «مادران میدان مایو» که از سال ۱۹۷۷ برای کسب اطلاع از حال و روز بستگان خویش در زندان رژیم های کودتا تلاش می کردند سرانجام از سرنوشت این بستگان خود آگاهی بیابند. به خصوص سرنوشت ۵۰۰ کودک زندانیان سیاسی که از آنها ربوده شده و به خانواده های افسران ارتش یا محافل نزدیک به کودتاگران سپرده شدند یکی از موضوع های پیگیری این مادران و مبارزان همراه آنها بود. در کندوکاو این مادران معلوم شد که من هم دختر زن و مردی بوده ام از فعالان سیاسی چپگرا. اول که این مادران با من تماس گرفتند تا ماجرا را برایم شرح دهند، باورش برایم سخت بود و قبول نکردم. چند ماهی باید می گذشت که به شک و تردید در ذهنم راه دهم و آماده ی تست ژنتیکی شوم. این تست روشن می کرد که اطلاعاتی که مادران از رگ و ریشه من دارند واقعی است یا نه. تست ژنتیک موید همان چیزهایی بود که اطلاعات مادران به دست داده بود: من دختر یک مرد و زن سیاسی جان باخته هستم و ۲۷ سال از این واقعیت بی خبر بوده ام.

مادرم را پاییز سال ۱۹۷۷ همچون ۳۰ هزار نفر دیگر قربانی و شکنجه شده دوران کودتا (۱۹۷۶-۱۹۸۳) به زندان بردند و من در مارس ۱۹۷۸ در زندان زاده شدم. دو هفته بعد من را از مادرم جدا کرده اند و به دست مردی

۲۷ سالی که من کس دیگری بودم

سعید شروینی

اسمش امسا است. در ظاهر مدرسه فنی نیروی دریایی آرژانتین بوده، اما در سال های کودتا به مخوفترین مرکز شکنجه کشور بدل شد. مجسمه ای که حالا جلوی آن گذاشته اند، زن بارداری را نشان می دهد.

تا یادآور خاطره ده ها زنی باشد که در این شکنجه گاه وضع حمل کردند. نام هایی که بر جای جای مجسمه نقش بسته، نام آن فعالان زن سیاسی بارداری است که خود قربانی شکنجه شدند و فرزندان شان اغلب به دست خانواده های ارتشی و محافل نزدیک به کودتاچیان حاکم سپرده شدند. من هم ۳۳ سال پیش در همین شکنجه گاه به دنیا آمدم، اما تا ۶ سال پیش از این ماجرا اطلاعی نداشتم.

تا بیست و هفت سالم شد، اسمم کلادیا آنلیا لئونرا بود. اسم فعلی ام را از نام والدینم واقعی ام دارم: ویکتوریا دوندا. تا سال ۲۰۰۴ نمی دانستم که پدر و مادر واقعی ام کسان دیگری هستند. این داستان البته مختص به من نیست، داستان کشوری است به نام آرژانتین، داستان نارواداری و خشونت و دروغ که امروز نیز پیامدهایش همچنان قابل لمس است. تا سیزده سالم شد، درک و برداشتم از تاریخ و گذشته ای این مملکت همان چیزهایی بود که در کتاب های درسی به خوردم داده بودند: تاریخ ارتشی قهرمان در یک سو و عده ای بی وطن و شورشگر خائن در سوی دیگر. اما در سیزده سالگی کتابی از چه گوارا به من هدیه شد. با خواندنش متوجه شدم که فقیرها همیشه فقیر نبوده اند و شمار اندک اغنیا هم بی دلیل نیست. دبیرستان را که تمام کردم، دانشجوی رشته حقوق شدم و به جمع دانشجویان سیاسی دانشگاه پیوستم. حالا که مادرم را شناخته ام می توانم تصور کنم که این روح طغیانگر و

گزارش مراسم خاکسپاری و بزرگداشت یدالله خسرو شاهی



پیکر یدالله خسرو شاهی، کارگر شرکت نفت، فعال برجسته، صادق و خستگی ناپذیر جنبش کارگری ایران، روزجمعه 19 فوریه 2010 با حضور خانواده و جمع کثیری از رفقا، یاران و دوست داران او که از انگلستان، سراسر اروپا و کانادا گرد آمده بودند، در فضایی آکنده از اندوه و احترام، با شکوه تمام در " گورستان ترنت پارک" لندن به خاک سپرده شد. پیکر یدالله خسرو شاهی را خانواده او به همراه عده‌ای از یارانش از مقابل منزل تا محل خاکسپاری همراهی کردند. آن‌جا جمعیتی که از ساعاتی پیش برای آخرین دیدار به انتظار ایستاده بودند به آرامی و در سکوتی سرشار از اندوه و حسرت، پیکر او را تا خاک-جای- دائمی او مشایعت کردند.

مراسم خاک سپاری، با موسیقی و سپس با خوش آمدگویی به حاضرین و سپاسگزاری از آنان که بیش از 200 نفر بودند با اعلام یک دقیقه سکوت به احترام یدالله خسرو شاهی آغاز شد.

سپس فرزندان یدالله، دانش و رویا در میان اندوه حاضرین، از پدر، از شخصیت او ، از مبارزات و گوشه‌هایی از خاطرات خود سخن گفتند. آزاده، فرزند دیگر یدالله شعری را که برادرش، رامین، به یاد پدر سروده بود، خواند. در ادامه، آروین یکی از نوادگان خردسال یدالله خسرو شاهی در سخنانی به زبان انگلیسی از دلتنگی هایش به خاطر رفتن پدر بزرگ سخن گفت.

پس از آن، حمید، یکی از رفقای دیرین یدالله خسروشاهی درباره سیر زندگی ، بخش‌هایی از فعالیت‌ها و مبارزات یدالله در جنبش کارگری ایران سخن گفت و از او تجلیل کرد . بعد از او حشمت ریسی یکی دیگر از دوستان و همکاران قدیم خسرو شاهی در شرکت نفت، خاطرات خود از یدالله و فعالیت‌های سیاسی و کارگری او را با حاضرین در میان گذاشت. پرواز دادن کیوتر سفید، گلباران خاک و پخش ترانه‌ها و آهنگهای مورد علاقه یدالله ، از جمله تصنیف مرا ببوس، بخش دیگر مراسم بود.

آنگاه به پیشنهاد و دعوت خانواده خسرو شاهی، حاضران، به یاد یدالله شراب نوشیدند و جرعه‌ای را بر خاک افشانند. در پایان حاضرین یک صدا به خواندن سرود انترناسیونال پرداختند و برای آخرین بار با یدالله خسرو شاهی بدرود گفتند و پیکر او را به خاک، و خاطره اش را به یاد سپردند و محل را به قصد سالن محل برگزاری مراسم یادمان و بزرگداشت ترک کردند.

مراسم بزرگداشت یدالله خسرو شاهی شامگاه همان روز بر گزار گردید. بیش از 350 نفر شامل یاران یدالله خسرو شاهی ،

در بخش دیگر مراسم، ایرج جنتی عطایی، ترانه سرا و شاعر مشهور، چند شعر به یاد یدالله و در بزرگداشت او برای حاضران خواند.

ناهدی نعیمی، از دوستان یدالله پس از سخنان کوتاه به یاد او قطعه آوازی را با صدای خوش برای حاضرین خواند که اندوه فقدان یدالله در آن موج می زد.

در آخرین فرصت باقی مانده علی حسینی، راه اندازی سایت یدالله را اعلام کرد: www.ykshosroshahi.com

در پایان مراسم، شرکت کنندگان از جا بر خاستند و سرود انترناسیونال در فضای سالن طنین افکند و با درود بر یدالله در هم آمیخت.

اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران

22 فوریه 2010

شبانہ

کی بود و چگونه بود
که نسیم
از خرام تو می گفت ؟
از آخرین میلاد کوچکت
چند گاه می گذرد ؟
کی بود و چگونه بود
که آتش
شور سوزان مرا قصه می کرد ؟
از آتشفشان پیشین
چند گاه می گذرد ؟
کی بود و چگونه بود
که آب
از انعطاف ما می گفت ؟
به توفیدن دیگر باره ی دریا
چند گاه باقی ست ؟
کی بود و چگونه بود
که زیر قدم هامان
خاک
حقیقتی انکار ناپذیر بود ؟
به زایش دیگر باره ی امید
چند گاه باقی ست ؟

احمد شاملو ۶۷/۳/۲۰

Special

خدمات کامپیوتری کیان



رفع هر گونه مشکل کامپیوتری برای کامپیوتر های خانگی و اداری اعم
از Laptop , Desktop ...

شبکه و ایمن نمودن تمام کامپیوترها با کمترین هزینه (اعم از
Wireless , Cable) ، کنترل Security Camera و رفع هرگونه
مشکلی که در System Security شما وجود دارد

System Clean Up (بدون آسیب رسیدن به اطلاعات شما)

اگر مشکل Genuine دارید و یا اگر Slow میباشد با تضمین برطرف
خواهد شد.

طراحی Website, Business Card و با پایین ترین هزینه و با سه
ماه پشتیبانی رایگان

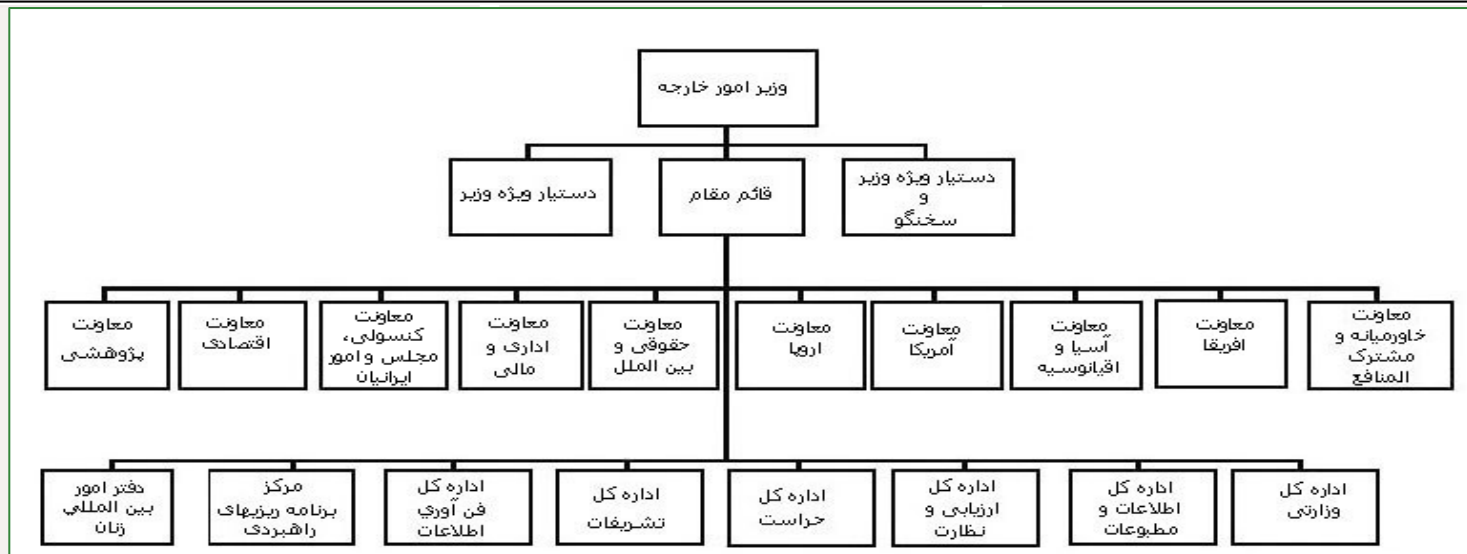
با پرداخت فقط \$60 نصب قویترین آنتی ویروس، آنتی اسپم و... که
سال 2018 Expire خواهد شد. هزینه یک سال را پرداخت کنید و تا 9
سال ایمن باشید.

اینترنت پرسرعت با بالا Download نامحدود ماهیانه فقط \$19
شما می توانید با پرداخت \$80 به مدت یکسال تماس تلفنی نامحدود به
کانادا و امریکا داشته باشید

تکنولوژی جدید: نصب Satellites TV و دیدن تمام کاناهاای معتبر دنیا
(4000 کانال). نصب رایگان و دیدنش هم رایگان و نیازی نیست قطعه
ای بخرید یا کاری انجام دهید.

Email: kianp2002@yahoo.com

Support 24/7 (647) 500-5105



معاونت آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه معرفی دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۹ آذر ۱۳۸۷

مطالعه، تحقیق و بررسی تحولات سیاست خارجی واحدهای مختلف سیاسی، فعالیت متداولی است که از سوی موسسات و نهادهای تحقیقاتی و مطالعاتی انجام می شود. با وجود اینکه بخش اعظم سیاست گذاری و نیز اجرای سیاست خارجی برعهده وزارت امور خارجه است، لذا در بیشتر کشورها وزارت امور خارجه، نهاد مطالعاتی و تحقیقاتی خاص خود را دارد. با توجه به همین ضرورت در ایران نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه در مهر ماه سال 1362 تاسیس شد.



دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به منظور بهره گیری از اندیشه های مختلف و خردمندانه نمودن امر سیاستگذاری در فعالیت های خود، از شوراهای متعددی برخوردار است، که در راس آن شورای پژوهشی متشکل از معاون آموزش و پژوهش، مدیرکل، معاونین، روسای کلیه مراکز و برخی از اساتید محترم دانشگاهها قرار دارد. وظیفه شورای عالی پژوهش، سیاستگذاری کلان برای دفتر مطالعات،

تصویب پروژه های تحقیقاتی و برنامه ریزی و اجرای فعالیت های دفتر است. همچنین هر يك از مراکز مطالعاتی نیز دارای شورای علمی مخصوص به خود هستند که در آن جمعی از اساتید محترم دانشگاهها و مدیران مربوطه در وزارت امور خارجه حضور داشته و با در نظر گرفتن «تنوری» و «عمل» به تصمیم گیری و ارائه پیشنهادات کاربردی- علمی می پردازند.

همکاران علمی و تحقیقاتی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی متشکل از سه دسته از کارشناسان به شرح ذیل می باشد:

1- کارشناسانی که به طور تمام وقت در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی فعالیت می نمایند.

2- دبیرمات های ارشد سیاسی وزارت امور خارجه که در مسائل سیاست خارجی و مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای صاحب نظر بوده و در امر تحقیقات سیاست خارجی دارای تجربیات مفید می باشند.

3- اساتید و دانشجویان دوره های عالی که بادر دفتر مطالعات همکاری می نمایند.

فعالیت های دفتر مطالعات به طور خلاصه شامل : انتشار مجلات تخصصی و کتب، برگزاری همایشها، میزگردها و سخنرانی های علمی -کاربردی، تهیه گزارشها و مقالات و انجام همکاری‌های علمی و طرح‌های تحقیقاتی

با مؤسسات پژوهشی داخلی و بین المللی و دانشگاهها می‌باشد.

اهداف دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (وزارت امور خارجه)

1- پژوهش در امور مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران.

2- تولید دانش و ادبیات مربوط به روابط بین الملل جهت افزایش فهم از واقعیت های منطقه ای و بین المللی.

3- کمک به اجرای سیاست خارجی ایران از طریق ارتباط با پژوهشگران، موسسات پژوهشی.

این اهداف بارعایت اصول و موازین نظام جمهوری اسلامی ایران بویژه با عنایت به سه اصل عزت، حکمت و مصلحت تحقق می پذیرد.

ساختار سازمانی دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی:

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی یکی از ادارات کل معاونت آموزش و پژوهش وزارت امورخارجه می باشد. دامنه فعالیت های دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ایجاب می کند که مدیریت این دفتر دارای دو معاونت پژوهشی و اجرایی باشد.

ساختار سازمانی دفتر مطالعات به شرح ذیل می

باشد:

الف) مدیرکل: اداره و جهت دهی به فعالیت های دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی برعهده مدیرکل می باشد که به پیشنهاد معاون آموزش و پژوهش از سوی وزیر امورخارجه تعیین می‌گردد.

ب) معاون پژوهشی: کلیه فعالیت های پژوهشی و مطالعاتی از طریق معاون پژوهشی دفتر مطالعات هماهنگ می شود.

ج) معاون اجرایی و پشتیبانی : کلیه فعالیت های اجرایی، مالی، پشتیبانی و اجرایی دفتر مطالعات از طریق معاون اجرایی هماهنگ می شود.

د) مراکز مطالعاتی : کلیه فعالیت های پژوهشی و مطالعاتی، پروژه ها، پی گیری طرح ها و برنامه های دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی توسط مراکز مطالعاتی دفتر به شرح ذیل صورت می گیرد:

-مرکز مطالعات اروپا

-مرکز مطالعات آمریکا

-مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

-مرکز مطالعات آسیا و اقیانوسیه

-مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه

-مرکز مطالعات اقتصاد و انرژی

-مرکز مطالعات آفریقا

-مرکز مطالعات راهبردی

-مرکز ارتباطات و اطلاعات

فیلم پس از ساخت نزدیک به چهار برابر برآورد اولیه آن بود. پروژه این فیلم برای سران جمهوری اسلامی از چنان حساسیت بالایی برخوردار بود که فیلم نامه نویسی، ساخت و کارگردانی آنرا به بهروز افخمی، تنها معتمد سینمایی، واگذاشتند.

به گزارش خبرگزاری فارس، " تدوین بخش‌هایی از فیلم را «بهروز افخمی» شخصاً انجام داده است. در این فیلم عبدالرضا اکبری نقش ... خمینی در میانسالی را ایفا می‌کند و بازیگران دیگری همچون هدیه تهرانی، محمدعلی کشاورز، آتیلا پسیانی، محمدرضا شریفی‌نیا، الیکا عبدالرزاقی، فرهاد قائمیان نقش‌های دیگر را بازی می‌کنند. همچنین ناصر طهماسب به عنوان گوینده نقش امام برای فیلم انتخاب شد."

بهروز افخمی در گفتگو با فرانس پرس اظهار داشته است: «ساخت این فیلم به پیشنهاد موسسه ترویج آثار امام بود. اما من در ابتدا مخالفت کردم، چون از من انتظار داشتند که سال‌های رهبری امام خمینی را در فیلم بیاورم که این ممکن نبود. سپس آنها به من اختیار دادند تا فیلم را در هر دوره از زندگی امام که می‌خواهم، بسازم."

شیر محمدی به ثبت رسیده فوت استپ نام دارد. ...

آیا این طرحها در رابطه با موضوع مهاجران است؟

- بله. درباره مهاجران و اساساً شهر چند ملیتی تورنتو است و روابط گروه‌های مختلف مهاجر در آن گنجانده شده است" ...

بهروز افخمی فعالیت‌های سینمایی خود را پس از برقراری جمهوری ننگین اسلامی شروع کرد. بهروز افخمی فیلمنامه نویس و کارگردان "سینمای جنگی" جمهوری اسلامی است. بهروز افخمی نماینده مجلس ششم، از سال 1357 تا 1362، و مدیر اسبق گروه فیلم و سریال شبکه اول سیما است. افخمی همچون یاران نزدیکش، سیف الله داد و مسعود ده نمکی و ... سهمی بسیار حساس در ساختار و سیاست‌های سینمایی جمهوری اسلامی داشته است.

یکی از شاهکارهای سینمایی افخمی فیلم "فرزند صبح" در باره زندگی ننگین آیت الله روح الله خمینی ("فرزند صبح" خونین) است. این فیلم شاید از پرهزینه ترین فیلم های سینمای جمهوری اسلامی باشد. هزینه‌های تولید این

ناگفته نماند که پیش از این هم عارف محمدی در راستای "خوشخدمتی" گفت وگویی با بهروز افخمی داشت که در شهروند (1192- 28 آگوست 2008) به چاپ رسیده است. در بخش از این گفتگو آمده است:

" ... در سال 1362 مدیر گروه فیلم و سریال شبکه اول شدم و تا سال 1364 در این سمت مشغول به کار بودم.

-فرزند صبح آخرین ساخته شماست که گویا هنوز اکران نشده...

- بله. مونتاژ آن تازه تمام شده. -- راستش به تورنتو آمده ام که فیلم بسازم. یعنی در اصل زمینه سنجی کردیم و با صحبت‌هایی که با دوست و همکار قدیمی ام رضا شکرالله که حدود ده سال است تورنتو زندگی می کند، داشتیم به این نتیجه رسیدیم که شرکتی را در اینجا تاسیس کنیم و بتوانیم دو تا از طرح‌های سینمایی مان را به اجرا در بیاوریم. در هر حال داریم بررسی می کنیم تا اگر قادر باشیم فیلمسازی را با اشل های تکنیکی برتر از ایران انجام دهیم و به زبان انگلیسی هم باشد تا بتواند ارتباط وسیعتری با مخاطبان برقرار کند. نام شرکت فیلمسازی ما هم که با کمک رضا شکرالله و همسرمرجان

بهروز افخمی "مرید امام خمینی" سفیر فرهنگی سینمای جمهوری اسلامی در تورنتو

...."در مورد دیدگاه امام در این موارد [ارشاد سالم اخلاقی و علمی] باید گفت که فکر می‌کنم نظر امام کسانی بودند که سینما را شکل می‌دهند یعنی قبل از اینکه سینما ساخته شود، سینماگر باید ساخته شود" بهروز افخمی

نخستین بار از طریق نشریه شهروند اطلاع یافتیم که بهروز افخمی فیلمساز و کارگردان سینمای جمهوری اسلامی در تورنتو با حمایت و مدیریت ، عارف محمدی، همکار و عضو تیم تحریریه نشریه شهروند در ماه اکتبر و نوامبر 2009، تحت نام گروه فرهنگی و هنری موج نو دست به برپایی "کارگاه آموزش فیلم سازی" زده است.

جمهوری اسلامی و فعالیت‌های فرهنگی (چهارشنبه سوری، نوروز، زبان فارسی، ایران‌شناسی و)

خبرگزاری اهل بیت :

" در نشستی که رایزنی فرهنگی ایران در کانادا با مسئولین دانشگاه یورک انجام داد ، مقرر شد فهرستی از برنامه های مورد نظر برای اجرا توسط اتاق ایران توسط مرکز ایران‌شناسی و دانشجویان ایرانی از جمله: آموزش زبان فارسی، بزرگداشت مشاهیر علم و ادب و فرهنگ و هنر ایران، برنامه های سنتی ایرانی مثل برگزاری شب یلدا، برنامه ی بزرگداشت نوروز، و برنامه های فرهنگی دیگر "

توضیح:

مشاهیر: مولانا و مولانا شناسی، مرکز ایران‌شناسی تورنتو واقع در 290 خیابان شپرد غربی، تورنتو، روز جمعه 12 مارچ 2010 - ساعت 7 بعدازظهر برنامه غیر علنی مولانا شناسی را برگزار کرد.. برنامه های فرهنگی: برگزاری برنامه های "مغایر با فرهنگ اسلامی" بویژه چهارشنبه سوری توسط گروه های ملی - مذهبی نا اسلامی و شبه اسلامی در تورنتو و ریچموند هیل. بطور مثال گروه شبه اسلامی موسوم به "بنیاد فرهنگی فروردین" و معروف به "بنیاد 12 فروردین" (روز جمهوری اسلامی) با علم اسلام در یک دست و مشعل چهارشنبه سوری در دستی دیگر، برای بار سوم به همراهی شهردار ریچموند هیل در 16 مارس 2010 دست به آتش بازی میزنند.

بدون شرح:

سفارت جمهوری اسلامی، اساتید دانشگاههای تورنتو و یورک، مرکز ایران‌شناسی تورنتو و انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه یورک کانادا

ملاقات رایزن فرهنگی با روسای بخشهای مطالعات تمدنهای خاورمیانه و بخش مطالعات تاریخی دانشگاه تورنتو

تورنتو - دوازدهم اسفند ماه هشتاد و سه

<http://www.farhangeiran.com/cultural%-20news.htm>

در تاریخ دوازدهم اسفند ماه هشتاد و سه آقای دکتر فاضل لاریجانی رایزن فرهنگی سفارت ج. ا. ایران در اتاوا با آقای پروفسور رایلی، رئیس دپارتمان مطالعات تمدنهای خاورمیانه دانشگاه تورنتو ملاقات و گفتگو نمود.

در این دیدار که در دفتر کار آقای پروفسور رایلی انجام شد، آقای دکتر توکلی رئیس دپارتمان مطالعات تاریخی این دانشگاه نیز حضور داشت.

ابتدا آقای دکتر لاریجانی طی سخنانی همکاریهای رو به گسترش فیما بین رایزنی فرهنگی و دانشگاه تورنتو را مغتنم شمرد و از تلاشها و مساعدت های بخش مطالعات تاریخی دانشگاه در جریان برگزاری سمینار مولوی که در بهمن ماه گذشته با همکاری رایزنی فرهنگی و دانشگاه با موفقیت در شهر تورنتو انجام شد، قدردانی کرد. وی سپس مجموعه ای مشتمل بر چهل عنوان کتاب به زبان فارسی و اغلب در زمینه موضوعات تاریخی ایران را به کتابخانه دانشگاه اهدا نمود.

در آستانه یک اتفاق مهم برای فارسی‌زبانان کانادا برای اولین بار کرسی زبان فارسی در دانشگاه یورک کانادا راه‌اندازی می‌شود

فریبا صحرایی
رادیو زمانه

toronto@radiozamaneh.com

دانشجویان و دانشگاهیان ایرانی مقیم تورنتو در دانشگاه یورک گرد هم آمدند تا برای اولین بار کرسی زبان و ادبیات فارسی را در این دانشگاه راه اندازی کنند.

در این نشست که با حضور مسولان دانشگاه یورک برگزار شده بود، بر ضرورت راه اندازی کرسی زبان فارسی تاکید کرد.

چنانچه به گفته دکتر سعید رهنما رییس دانشکده مطالعات و سیاستگذاری مدیریت دولتی دانشگاه یورک هم اکنون حدود ۴ هزار دانشجوی ایرانی در این دانشگاه مشغول به تحصیل‌اند که مشتاق فراگیری زبان فارسی هستند.

وی گفت: بعد از رایزنی‌هایی که با مسولان دانشگاه انجام دادیم آنها را متقاعد کردیم که با حمایت جامعه ایرانیان مقیم تورنتو کرسی زبان فارسی را در این دانشگاه راه اندازی کنیم.

وی با اشاره به این که در حال حاضر آموزش زبان فارسی در سطح دانشگاههای کانادا محدود است گفت:

"بنا داریم تا بعد از جمع آوری کمک‌های مالی و برنامه ریزی لازم آموزش زبان فارسی را در دانشگاه یورک پایه گذاری کنیم."

مطالعات ایران‌شناسی به طور مشخص اولین بار در کانادا در سال ۱۹۵۱ در دانشگاه مک‌گیل کانادا و با راه اندازی موسسه مطالعات اسلامی آغاز شد در دهه ۶۰ و ۷۰ دانشگاه تورنتو هم با راه اندازی بخش مطالعات اسلامی به مرکز مطالعات مربوط

به ایران تبدیل شد.

با افزایش ورود مهاجران ایرانی ، نویسندگان، شعرا و استادان به کانادا بعد از سالهای دهه ۱۹۷۰ مطالعات ایران‌شناسی شامل مطالعات زبان و ادب فارسی، تاریخ ایران ، و فلسفه و مذهب هم تا حدودی رشد یافت .

نظرهای خوانندگان

با سلام و احترام

آیا رایزن فرهنگی ج.ا. ایران در رابطه با راه اندازی کرسی زبان فارسی نقشی داشته اند؟

و زمان راه اندازی را بفرمایید.
-- ابي ، Jul 4, 2007 در ساعت 11:21 AM

راه اندازی دوره آموزش زبان فارسی و اتاق ایران در دانشگاه یورک کانادا

دوره آموزش زبان فارسی و اتاق ایران با همکاری مرکز ایران‌شناسی تورنتو و انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه یورک کانادا در این دانشگاه راه اندازی می شود. زبان فارسی و اتاق ایران در دانشگاه یورک کانادا به گزارش خبرگزاری اهل بیت - " با هماهنگی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کانادا مقرر شد کلاسهای آزاد آموزش زبان فارسی از مارس سال جاری (اسفند 1388) آغاز بکار خواهد کرد و اما با توجه به رایزنی های انجام شده با مسئولین دانشگاه، انتظار می رود دانشگاه با تشکیل رسمی کلاس های زبان فارسی از سپتامبر 2010 موافقت نماید.

پس از قطعی شدن امور مقدماتی و فراهم شدن فضای مورد نظر در دانشگاه، تجهیزات لازم از جمله کتاب، نقشه، لوح های چند رسانه ای در موضوعات مختلف فرهنگی و هنری و زبان و ادبیات فارسی و هم چنین پوستر و عکس و تجهیزاتی از جمله کامپیوتر تسط مرکز ایران‌شناسی به اتاق ایران اهدا خواهد شد.

در نشستی که رایزنی فرهنگی ایران در کانادا با مسئولین دانشگاه یورک انجام داد ، مقرر شد فهرستی از برنامه های مورد نظر برای اجرا توسط اتاق ایران توسط مرکز ایران‌شناسی و دانشجویان ایرانی از جمله: آموزش زبان فارسی، بزرگداشت مشاهیر علم و ادب و فرهنگ و هنر ایران، برنامه های سنتی ایرانی مثل برگزاری شب یلدا، برنامه ی بزرگداشت نوروز، و برنامه های فرهنگی دیگر در این دانشگاه انجام شود.

شایان ذکر است دانشگاه یورک کانادا به عنوان دومین دانشگاه بزرگ تورنتو و یکی از دانشگاه های بزرگ و با اهمیت کانادا علیرغم حضور طیف گسترده ای از اساتید ایرانی و شمار بسیار زیادی دانشجوی ایرانی، فاقد رشته زبان و ادبیات فارسی و فضایی برای معرفی ایران و جلوه های فرهنگی آن همانند اتاق ایران می باشد.

سرویس خبرنگاران/ روابط عمومی سازمان فرهنگ و ارتباطات



ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.ca
rowshangar1@yahoo.com
Tel: (905) 237-6661

ROWSHANGAR



Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

Rowshangar Vol.4 No.34, February 2010

Issue 34

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره 34، مارچ 2010

شما میتوانید با وکیل
فارسی زبان مشاوره کنید.

**WALTER FOX
& ASSOCIATES
BARRISTERS**

Sayeh Hassan, B.A. LL.B
Walter Fox B.A., LL.B
CRIMINAL LAW SINCE 1967

The Sheraton Centre — Richmond Tower
Suite 312, 100 Richmond Street West
Toronto, Ontario M5H 3K6

Ph: 416-363-9238
Fax: 416-363-9230
foxoffice@justlaw.ca

Vancouver | Toronto | Ottawa | St. John

استودیو شهاب با افتخار فیلمهای مستند زیر را به
شما هموطنان مشتاق دانستن حقیقت تقدیم میکند.

ایران / امریکا قیمت ۲۰ دلار

تاریخچه این رابطه دوستی و دشمنی را بدانید.

نقش نفت در این رابطه و نقش دیگر قدرتهای خارجی در این رابطه.

مروری همه جانبه بر تاریخچه رابطه این دو کشور از شروع

آن در زمان انقلاب مشروطه تا به امروز با نشان دادن صدها عکس و فیلم.

داستان مشروطه قیمت ۱۵ دلار

صد سال پیش پدران ما بپا خواستند تا برای اولین بار در تاریخ این مرز و بوم

، آزادی و برابری را برای خود بدست آورند. داستان انقلاب مشروطه را از آغاز آن.

نقطه های اوج آن به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف و مقاومت تاریخی

تبریز و در نهایت فتح تهران را همراه با صدها عکس در این فیلم مستند دو ساعته تماشا کنید.

مروری بر شعر نو قیمت ۱۹ دلار

یک تحقیق همه جانبه در مورد چگونگی بوجود آمدن شعر نو.

نیما یوشیج پایه های آنرا ریخت و با آمدن اخوان ثالث، شاملو

کسریایی، نادرپور، فروغ فرخزاد، سپهری، مشیری و

حمید مصدق به اوج رسید. مروری بر زندگینامه و اشعار بزرگان شعر نو.

با تماشا کردن این فیلم مستند دو ساعته دیدگاه بهتری از شعر نو بدست آورید.

برای سفارشی با تلفن ۶۰۰۶-۵۰۰-۲۱۴ تماس بگیرید
یا به سایت www.shahabstudio.com بروید

انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس

بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)

LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental



برنامه تلویزیونی از

سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

هر 2 شنبه و 4شنبه 8 تا 10 شب

(بوقت و اشنگتون)

باز پخش: 2 یا 3 بامداد روز بعد

تلفن: 905-237-6661

اگر کانال E2 را ندارید، فرکانس زیر

را جستجو کنید،

1206022000 ¾

Horizontal

برای دیدن برنامه از طریق

اینترنت در سایت

www.mardomtv.com

روی E2 کلیک کنید.

بزودی

برنامه تلویزیونی سیامک

ستوده

رو به ایران

در کانال پیام افغان آغاز

میشود

لطفا به داخل ایران اطلاع

رسانی کنید